

مرزده ده آن بندگان مرا که سخن ها گوش فرامیدهند و از بهترین آنها پیروی میکنند

پاسخ به پرسشهای ایرانیان
ابوالحسن بنی صدر

انقلاب اسلامی

هجرت

شماره ۷۶۴ از ۱۵ تا ۲۸ آذر ۱۳۸۹

ولایت جمهور مردم چیست؟

استاد محترم جناب آقای بنی صدر
با سلام و آرزوی تندرستی برای شما و خانواده محترم
همانطوریکه خود آگاه هستید، از جنبش مشروطیت تا به امروز
نظر اکثریت گروه ها و گرایشات سیاسی، چگونگی حاکمیت کردن
بر مردم بوده است و می باشد؛ در همین راستا بخش وسیعی
از کنشگران سیاسی ایران، یا چون فشر روحانیت مردم را عوام
الناس و صغیر می دانند و یا در بهترین حالت خود را وکیل
تسخیری مردم می پندارند و می خواهند به نیابت از مردم
حکومت کنند و به حکومت خبرگان و نخبگان اعتقاد دارند. در
صورتیکه شما مبلغ و معتقد به ولایت و حاکمیت جمهور مردم می
باشید. سؤال این است

۱- از دیدگاه شما، جمهور مردم چه معنا و مفهومی دارد؟
۲- حاکمیت و ولایت جمهور مردم بعنوان راهبرد سیاسی، به چه
شیوه ای صورت پذیر است؟
پایدار و موفق باشید
فرید راستگو

پاسخ به پرسش اول:

در بخشی از جهان امروز، که حاکمیت را از آن مردم می
شناسند، هنوز حاکمیت حق قابل انتقال است و به نمایندگان
منتخب مردم منتقل می شود. هرچند نامزدها برنامه هایی
پیشنهاد می کنند و بنا بر رأی مردم به قابلیت حزب و نامزد و
برنامه پیشنهادی، اکثریت و اقلیت پیدا می شود و بنا بر صورت،
تصمیم را مردم می گیرند و منتخبان آن را اجرا می کنند. اما بنا بر
واقع، حاکمیت به منتخبان منتقل می شود. در کشورهای دارای
دولت های استبدادی، جمهوری، موروئی نیز شده است. بدین قرار:

در صفحه ۲

جنگ نفت؟

- ◀ جنگ عراق و افغانستان بر سر مهار منابع نفت و گاز روی داده است و می تواند به
جنگ جهانی سوم بیانجامد: ص ۴
- ◀ بوش درباره قصدش به جنگ با ایران می گوید، اما بسیاری
از واقعیتها را نمی گوید: ص ۵
- ◀ بی هویتی که هویت از دشمن می گیرد و پیشروی مسئله های خود ساخته،
گرفتار اضطرابی شدید است : ص ۶
- ◀ کنار زدن رفسنجانی و جانشین خود کردن مجتبی خامنه ای و فراوان مشکلیها : ص ۷
- ◀ بنا بر اسناد منتشره توسط ویکیلیکس: هاشمی رفسنجانی خامنه ای را مبتلا به سرطان
خون می داند. احمدی نژاد، ایران را در لبه پرتگاه جنگ نگاه داشته ... : ص ۹
- ◀ ژاله وفا: «برنامه پنجم توسعه» آینه تمام نمای بی کفایتی نظام ولایت فقیه: ص ۱۰
- ◀ شکنجه و اعدام و ترور از امور مستمر ایران شده اند: ص ۱۱

انقلاب اسلامی: این زمان، حقایق بسیاری از پرده بیرون انداخته می شوند. بخشی از آن بدین خاطر است که امریکا بمثابة تنها ابر
قدرت جهان، در انحطاط است. با این حال، حقایقی که از پرده بیرون می افتند، می باید ایرانیان و نیز ملت های دیگری را که حق
دارند و می توانند استقلال و آزادی خود را بازجویند، به خود آورد و نگران سرنوشت خویش کند و به کوشش برای در دست
خود گرفتن این سرنوشت برانگیزد.

در فصل اول، قسمت سوم تحقیق داوید گراو را می خوانید که در این قسمت، اطلاعات بس روشنگری در اختیار خوانندگان
قرار می دهد. این اطلاعات می گویند هدف از جنگ عراق و افغانستان مهار منابع نفت بوده است و معلوم می کند که احتمال
توسعه جنگ به ایران و پاکستان بس قوی است.

در فصل دوم، قسمتی از خاطرات بوش را آورده ایم که در باره ایران است. او بسیار متأسف است که گزارش سازمانهای
اطلاعاتی دست او را در جنگ با ایران بسته است. در قسمت دوم این فصل ارزیابی این قسمت از خاطرات و دروغهای بوش را
نقل کرده ایم. نویسنده اطلاع مهمی را فاش می سازد: سازمانهای اطلاعاتی امریکا گزارش سال ۲۰۰۷ خود را به روز کرده و
همچنان به این نتیجه رسیده اند که ایران اجرای برنامه تولید بمب اتمی را در اواخر سال ۲۰۰۳ رها کرده است.

در فصل سوم، قسمت دوم گزارش در باره سفرهای خامنه ای به قم را می خوانید. این قسمت کسی را می شناساند که برغم
۳۰ سال وکیل و رئیس جمهوری و رهبر بودن، هنوز نتوانسته است هویتی بجوید و همچنان از دشمن هویت می گیرد. در عین
حال، فراوان تکرارهای او گویای اضطراب شدید او از سقوط است.

در صفحه ۳

«۲۶ خرداد، بمناسبت صد و هشتمین

سالگرد تولد دکتر محمد مصدق»

زندگینامه دکتر محمد مصدق (۱۴)



جمال صفری

◀ توضیح: در شماره ۷۶۳ نشریه انقلاب اسلامی در مقدمه شرحی
از مظفرالدین شاه تاکید کرده بودم که «شخصیت مظفرالدین
شاه و وضعیت دربار او نمونه ای است از حکومت های جبار و
مستبد در ایران که امتیاز دادن به بیگانگان در زمان آنها تحقق
یافته است. بعنوان مثال در تاریخ معاصر ایران تمدید قرارداد
داری در ۱۳۱۲ بوسیله رضاخان، قرارداد کنسرسیوم نفت ۱۳۳۳
در زمان رژیم کودتای دست نشانده محمد رضا شاه و قرارداد
الجزایر در ۱۳۵۹ توسط شخص خمینی بیان از منش و روش
شخصیت آنها و اطرافیان سرسپرده شان است.»

بنابراین، به نظر نگارنده:

۱- بررسی تاریخ قرارداد داری، درباره شخصیت مظفرالدین
شاه و چگونگی جریان مذاکرات تمدید قرارداد داری و انعقاد
قرارداد جدید زبنا بر توسط رضا خان و کارگزارانش که عواقب
و تبعات مالی و سیاسی عظیم و غیرقابل جبرانی بدنبال داشت،
زمینه ای می باشد که دفاع مصدق از حقوق ملی برضد قرارداد
داری و تمدید آن، برای خوانندگان مجرد و انتزاعی نگردد.

۲- رفتار و کردار مظفرالدین شاه و "وزراء و رجال و اعیان
درجه اول مملکت" یک واقعیت مستمر و تلخ در تاریخ معاصرو در
درون دولت و جامعه استبدادزده ایران است.

در صفحه ۱۳

فرید راستگو

انقلاب فرهنگی، ابزار بازسازی استبداد (۴)

انسان بخاطر اینکه بداند در چه محیط و خانواده ای رشد کرده
است و اصولاً این محیط و خانواده در رشد او چه نقشی داشته
اند، علاقه مند است بداند از چه خانواده ای می باشد و اصل و
نسب اش از کجا سر چشمه می گیرد. او می خواهد بداند
اجدادش از کجا آمده اند و به چه شیوه ای زندگی کرده اند و
چه مسیری را پیموده اند، چه بوده اند و چه شده اند. یعنی
انسان برای شناخت خود به ریشه یابی خود می پردازد، او به
عقب بر می گردد و گذشته خود را بازخوانی و ارزیابی می کند
چون حال او از گذشته او ناشی میشود. دقیقاً همین گونه است
نیاز انسان به تاریخ که از نیاز انسان به دانستن و آگاه شدن
حاصل میشود. آگاه شدن از آن ساختار ذهنی و معرفتی که
امروز او را این گونه ساخته است.

در صفحه ۱۲

علی شفیعی

روانشناسی استقامت (۱)

مقدمه:

آیا در هر جامعه بشری رفع مشکل، یا بهتر بگوییم، دفع مصیبت
استبداد جز از طریق استقامت در برابر او تا سقوط حتمی و
قطعی اش، راهکار دیگری وجود دارد؟ سؤال را عمومی تر
کنیم. آیا رشد و پیشرفت چه در سطح فردی و خصوصی و
خواه در زمینه ملی و فرهنگ مشترک، بدون پایداری و
استقامت در هر زمینه ای، قابل دسترسی و یا اصلاً تصور خواهد
بود؟ در بُعد سیاسی نیز آیا میتوان جامعه ای مردمسالار را در
تصور آورد بدون دهها و یا صدها سال تلاش و کوشش و
استقامت مردم آن جامعه، جهت دفع استبداد و جانشین کردن
آن با نظامی مردمسالار؟

در میهن خود ما ایران اگر پس از انقلاب سال ۵۷، جمهور
مردم ایران از همان روز اول در برابر دستگیری و شکنجه و
اعدام مخالفین، از هر عقیده و مرام و گرایشی، استقامت بایسته
در صفحه ۱۵



۳- ولایت جمهور مردم تحقق پیدا می کند زمانی که استقلال در گرفتن تصمیم و آزادی در انتخاب نوع تصمیم را هیچ قدرتی محدود نکند. به سخن دیگر، هر گاه یکایک مردم از حق دانستن برخوردار باشند و گروه بندیهای صاحب ثروت و موقعیت، از راه انحصار وسائل ارتباط جمعی و غیر آن، استقلال و آزادی اعضای جامعه و بسا جامعه ملی را محدود سازند، حاکمیت آنها بر جامعه است که واقعیت پیدا می کند و نه ولایت جمهور مردم.

۴- هستند کسانی که نمی دانند تمایل به استبداد فراگیر دارند اما گفتار و کردار آنها، تمایلشان را لو می دهند. توضیح این که از خاصه های استبداد فراگیر، یکی اینست که بساط تفتیش عقیده را می گسترد و نه تنها انسانها که هر جمله و کلمه ای را که بکار می برند و هر کاری را که انجام می دهند، موضوع تفتیش عقیده می کند. به این ترتیب که مفسران به جمله یا کلمه، معنی دلخواه خود را می دهند و به استناد معنی خود ساخته، بر زبان آورده آن کلمه یا جمله را محکوم به حکمی غیابی می کنند. از جمله کلمه هایی که گرفتار تفتیش عقیده هستند، کلمه جمهوری است برای رژیم مافیایا و پهلوی طلبها و کلمه ولایت است برای بخشی از کسانی که ضد دین هستند. کلمه ولایت نه تنها گناه و جرم آلود نیست، بلکه شرکت در رهبری بر میزان برابری و دوستی معنی می دهد. حال آنکه حاکمیت گویای روابط قوا است. ولایت، ترجمان استقلال و آزادی انسان است و حاکمیت ترجمان قدرتی که بکار برنده آن دارد. از این رو، ویژگی چهارم ولایت جمهور مردم اینست که بر میزان برابری و برادری، خواهری و نیز دوستی، تحقق پیدا می کند.

۵- ولایت جمهور مردم تحقق پیدا می کند وقتی یکایک مردم از حق دانستن (ضرورت گزارش امور مردم به آنها) و حق اطلاع گرفتن و اطلاع دادن و نیز حق اختلاف (کثرت گرائی) و حق اتحاد برخوردار باشند. بدین قرار، استبداد فراگیر تاریکی مطلق و ولایت جمهور مردم روشنائی مطلق و شفافیت کامل است. بشر استبداد فراگیر را به خود دیده است. ولایت جمهور مردم نیز در جامعه های کوچکی برقرار شده است. پس قاعده زیر را می توان ره آورد تجربه انسان دانست:

هر اندازه شفافیت کمتر، ولایت جمهور مردم کمتر و حاکمیت قدرت مدارها بر مردم بیشتر.

۶- بنا بر ویژگی اول، ولایت جمهور مردم تحقق می یابد به برخورداری همگان از استقلال در تصمیم و آزادی در گزینش نوع تصمیم و شرکت مستقیم آنها در اعمال ولایت. آن ویژگی همراه است با ویژگی که عبارت باشد از: بنا بر این که هر انسانی استعداد رهبری دارد، ولایت جمهور مردم همه زمانی و همه مکانی است. نه تنها به این معنی که حق تصمیم در باره حقوق ملی از آن جمهور مردم است، بلکه هر جامعه ای در باره حقوقی که به جامعه جهانی مربوط می شود، حق شرکت در تصمیم دارد. افزون بر این، جانبداری - بدون اعمال قوه - از استقرار ولایت جمهور مردم در هر جامعه ای نیز حق، بنا بر این، وظیفه هر جامعه برخوردار از ولایت جمهور مردم است.

۷- چون استعداد رهبری را همگان دارند، پس هرگاه بخشی از جامعه، بخاطر ضعف دانش و برخوردار نشدن

از حقوق خویش، توانائی شرکت در ولایت جمهور مردم را نداشته باشند، تحقق ولایت جمهور مردم، در گرو اینست که دیگران ناتوانی آنها را به توانائی برگردانند. ناتوانی، مجوز حاکمیت اقلیت بر اکثریت نمی شود بلکه مجوز بسط ولایت جمهور مردم از راه تمرین دادن روش بکار بردن حق ولایت و نیز از راه بسط دانش و برخورداری کردن همگان از حقوقی که شرکت در ولایت جمهور مردم را میسر می سازند.

بجا است خاطر نشان کنم که هر جامعه ای وجدان تاریخی و وجدان همگانی و وجدان اخلاقی و نیز وجدان علمی دارد. آزادی جریان اندیشه ها و ره آوردهای دانش و فن و نیز آزادی جریان اطلاعات، سبب می شوند که این چهار وجدان به یکدیگر غنا جویند و سطح دانش همگان بالا رود. و نیز، برخورداری از حقوق دانستن و اطلاع گرفتن و اطلاع دادن و اختلاف و اتحاد، سبب بسط ولایت جمهور مردم می شود. از این رو،

۸- ولایت جمهور مردم زمانی تحقق می یابد که رابطه انسان با بنیادهای جامعه تغییر کند. در حال حاضر، بنیادها تصمیم گیرنده و انسانها مجریان تصمیمهای بنیادها هستند. هرگاه رابطه اعضای جامعه با بنیادها سیاسی (دولت و حزب و درجه اول) و دینی (روحانیت) و اقتصادی (سرمایه سالاری) و اجتماعی (خانواده، سندیکا و...) و آموزشی (مدرسه، دانشگاه) و هنری (سینما و تئاتر و موسیقی و نقاشی و...) و اطلاع رسانی (وسائل ارتباط جمعی) و فرهنگی (انواع تأسیسات ادبی، روشنفکری و معنوی و عرفانی و عاطفی و...) در جامعه تغییر کند به ترتیبی که تصمیم گیرنده انسان و وسیله او بنیادهای اجتماعی و هدف نیز رشد انسانها در استقلال و آزادی و بر میزان عدالت اجتماعی باشد، ولایت جمهور مردم برقرار شده است.

۹- ولایت جمهور مردم تحقق پیدا می کند وقتی اعضای جامعه با واقعیتها، رابطه مستقیم برقرار می کنند. در استبداد فراگیر، رابطه اعضای جامعه با واقعیتها، قطع است و یا از راه دولت برقرار می شود. در دموکراسی ها نیز، از جمله وسائل ارتباط جمعی، برای آن نیستند که از راه برقرار کردن جریان آزاد اندیشه و دانشها و اطلاعات، اعضای جامعه بتوانند با واقعیتها رابطه مستقیم برقرار کنند. برای آن هستند که این اعضا، از طریق این وسائل با واقعیتها رابطه برقرار کنند و هر واقعیت را همانطور ببینند که این وسائل می نمایانند. برای مثال، وسائل ارتباط جمعی امریکا و انگلستان، مردم این دو کشور را در رابطه مستقیم با واقعیت که نبود بمب اتمی و اسلحه کشتار جمعی در عراق بود، قرار ندادند. دروغی را واقعیت باوراندند که بوش و بلر ساختند. نتیجه رابطه غیر مستقیم، یعنی بواسطی قدرت، اینست که اعضای جامعه، از ولایت برخوردار نیستند و محروم می شوند. تضاد کامل استبداد فراگیر با ولایت جمهور مردم، این قاعده را در اختیار همگان می گذارد:

هر اندازه رابطه انسان با واقعیتها غیر مستقیم تر، آدمی از بکار بردن حق ولایت ناتوان تر. هرگاه رابطه انسان با واقعیتها بطور کامل مستقیم نگردد، او

ولایت جمهور مردم چیست؟

از حق ولایت در کمال خود، برخوردار شده است.

۱۰- در تعریف ویژگی اول دیدیم که برخورداری از حق ولایت، در گرو الغای تبعیض ها است. ویژگی های بالا نیز گویای ضرورت الغای تبعیض ها، از هر نوع هستند تا که ولایت جمهور مردم برقرار شود. با این وجود، تبعیض بسود قدرت نیز می باید الغا گردد. در حقیقت، در دموکراسی های کنونی، یکچند از تبعیض ها، بنا بر صورت، ملغی و بنا بر واقعیت، وجود دارند. اما همگانی تر از همه تبعیض ها که متعرض آن نیز نمی شوند، تبعیض بسود قدرت است. برای مثال، در دموکراسی ها، نامزدهائی که پول و امکانات تبلیغاتی و نیز سازمان و یا سازمانهای سیاسی در اختیار دارند، از نامزدهائی که این امکانات را ندارند، پیشی می گیرند. بسا لیاقتها که جامعه از آنها محروم می شود بخاطر تبعیض بسود قدرت در غرب است. خانواده های حاکم، یعنی آنها که سرمایه و وسائل ارتباط جمعی را در اختیار دارند، با حمایت مؤثر از گرایشهای راست و راست افراطی، دولت را نیز در اختیار دارند. نه تنها رشد دموکراسی سبب نمایندگی کند، بلکه خدا شدن قدرت، موجب کاسته شدن از قلمرو ولایت جمهور مردم و بیشتر شدن فساد نیز شده است. ضد ارزشی که قدرت است، می باید ضد ارزش شناخته و خود و نقش صورتهای گوناگونش در جامعه حذف شود.

۱۱- بدین سان، چون قدرت محدود کننده است، پس مزاحم اول ولایت جمهور مردم، قدرت است. بنا بر این، هرگاه محدودیتها را از میان برداریم، ولایت جمهور مردم می تواند تحقق یابد. یکچند از این محدودیتها:

● محدودیتی که ساختار کار ایجاد کرده است. توضیح این که اکثریت بزرگی از جامعه ها، بدین خاطر که تمام روز را باید کارکنند تا بتوانند درآمدی برای گذران زندگی خود بدست آورند، از دو نوع کار دیگر، ناتوانند. یکی شرکت در رهبری جامعه و دیگری شرکت در مسابقه رشد. بدین قرار، عدالت اجتماعی بمثابه میزان، ضرورت تمام دارد تا که توزیع کارها و درآمدها به همگان امکان دهد فرصت کافی برای پرداختن به این دو کار بسیار مهم را پیدا کنند.

● ساختار خانواده و این واقعیت که زنان مادر می شوند، سبب می شود که محدودیت زنان باز هم بیشتر شود. لذا، بر میزان عدالت اجتماعی، ساختار خانواده می باید تغییر کند تا زنان، برای شرکت در اداره جامعه و نیز رشد، در موقعیت برابر با مردان قرار گیرند.

● هنوز، در وضعیت کنونی، دسترسی به امکانات، در جامعه ها نابرابر است. اقلیت جامعه ها صاحبان ثروتهای بزرگ و اکثریت بزرگ محروم از ثروتند. به سبب نخبه گرایی غیر عادلانه، دو کار رهبری و رشد علمی و فنی، بنا بر این و آن جامعه، کم و بیش در انحصار اقلیت جامعه است. با این وجود، زیر فشار اکثریت بزرگ، اندک شماری از فرزندان این اکثریت می توانند به آن دو نوع کار دسترسی پیدا کنند. اما هنوز بر میزان عدالت اجتماعی، این نابرابری می باید به برابری نزدیک شود تا جمهور مردم از حق ولایت برخوردار شوند.

۱۲- بدین خاطر که نظامهای اجتماعی، حتی در دموکراسی ها، باز و تحول پذیر نیستند، اقلیت صاحب امتیاز برای این که موقعیت خویش را از دست ندهد، بخشی از نیروهای محرکه را از وارد شدن در جریان رشد اقتصادی و سیاسی و اجتماعی و فرهنگی باز می دارد. این کار را از راه تخریب بخشی از نیروها و تبدیل بخشی دیگر به قدرت در اشکال مالی (برای مثال، انتقال سرمایه های عظیم از تولید به بورس بازاری) و اجتماعی (صرف نیروهای محرکه در حفظ موقعیت صاحب امتیازان که تحصیل موقعیت اجتماعی از راه مصرف انبوه، یکی از اشکال آن و نابسامانی های اجتماعی شکل دیگر آنست) و سیاسی (ارتش و دیوان سالاری و دستگاههای امنیتی و انتظامی و اطلاعاتی و تخریب نیروهای محرکه از راه گسترش خشونت...) و فرهنگی (فراورده «هنری» و «فرهنگی» که در واقع ضد هنر و فرهنگ هستند و انسان را معتاد به پرستش اسطوره قدرت نگاه می دارند)، انجام می دهد. از این رو، بکار انداختن نیروهای محرکه در رشد و برای ممکن شدنش، باز و تحول پذیر کردن جامعه، دو کار ضرور هستند که همراه با یکدیگر می باید انجام پذیرند.

۱۳- از آنجا که بکار بردن حق ولایت نیازمند دانش و اطلاع است، استقرار ولایت جمهور مردم، نیازمند بی محل شدن ضد اطلاعات و نیز غیر عقلانی ها از مجاز و گمان و خرافه ها است. از این رو، ضرور است که از دو نوع ترکیب، یکی ترکیب دانش و فن و نیروهای محرکه با قدرت و دیگری ترکیب آنها با استقلال و آزادی انسان. ترکیب اولی بطور روز افزون بی محل تر و ترکیب دومی، بطور روز افزون، با محل تر بگردند. در حقیقت، نیروهای محرکه (انسان و اندیشه راهنما و دانش و فن و سرمایه و کارمایه و مواد اولیه و...) را در دو نوع ترکیب می توان بکار برد:

● ترکیب با زور که بنوبه خود نیروی از خود بیگانه است و قدرت را بوجود می آورد. و

● ترکیب با استقلال و آزادی انسان و جامعه ای که در آن زندگی می کند که توانائی او و جامعه را، از راه رشد، پدید می آورد. در جامعه های نیمه باز که در رابطه مسلط - زیر سلطه هستند، بنا بر این که موقعیت مسلط یا زیر سلطه را داشته باشند، از این دو ترکیب، یکی بیشتر و دیگری کمتر، ساخته می شوند: در جامعه های مسلط، چون نیروهای محرکه جامعه زیر سلطه را وارد می کنند، تا زمانی که نظام اجتماعی، دیگر نتواند نیروهای محرکه را در رشد فعال کند، ترکیب مساعد رشد انسان و جامعه بیشتر و ترکیبی که قدرت را پدید می آورد، کمتر است. در جامعه های زیر سلطه، پیش از آنکه استقلال جویند، ترکیب نوع اول (با زور) بیشتر و ترکیب نوع دوم (با استقلال و آزادی) کمتر هستند. اما در جامعه های مسلط نیز زمانی می رسد که یا باید نیروهای محرکه را تخریب کرد تا نظام اجتماعی تحول نکند و یا باید نظام اجتماعی باز و تحول پذیر شود. هر گاه گروه بندیهای صاحب امتیاز توانائی تخریب نیروهای محرکه را داشته باشند و قشرهای زیر سلطه این جامعه ها در حالت تسلیم بمانند، این جامعه ها نیز گرفتار انحطاط می شوند و بسا

موقعیت زیر سلطه می یابند. امپراطوریهای ایران و عثمانی، دو نمونه از این جامعه ها هستند.

بدین قرار، بنا بر این که نیروهای محرکه با قدرت ترکیب شوند و یا با استقلال و آزادی انسان، جمهور مردم کمتر یا بیشتر از حق ولایت خود برخوردار می شوند. در جامعه های تحت استبداد فراگیر، نیروهای محرکه با قدرت ترکیب می دهند. از این رو، جمهور مردم یکسره از ولایت خویش محروم هستند. در جامعه کاملاً "باز"، این نیروها با استقلال و آزادی ترکیب می شوند. در نتیجه، جمهور مردم از حق ولایت برخوردار می شوند.

۱۴- وقتی نیروهای محرکه را با قدرت ترکیب می کنند، بلحاظ تضاد قدرت با حقوق انسان و حقوق ملی هر ملت و نیز بدین خاطر که رابطه های فرد با فرد و گروه با گروه را قدرت تنظیم می کند، مصلحت بمعنای تنظیم رابطه به ترتیبی که رابطه قوا بسود این یا آن طرف رابطه بگردد، جای حق را می گیرد. در سطح جامعه، مصالح و یا منافع ملی (بخوانید منافع قشرهای مسلط) جای حقوق ملی و در سطح هر انسان، مصلحت بمثابه وسیله سنجش پندار و گفتار و کردار، جای حق را می گیرد. در جامعه های تحت استبداد فراگیر و نیز غیر فراگیر، جانشین حق شدن مصلحت، شکلهای زیر را به خود می گیرد:

● چون انسانها ناگزیرند رابطه خود را با قدرت تنظیم کنند، حق بی محل می شود و مصلحت با محل می شود. مثال بارز این از خود بیگانگی این که، در جامعه های قدرتمندار و نزد عقلهای قدرتمندار، حقوق ذاتی انسان، مقدم بر خوب یا بد بودن او نیست. بد کردن کسی عاری کردن او از حقوق ذاتی است. برای اینکه کسی را از داشتن هر حقی محروم کنند، کافست او را بد جلوه دهند. با غافل از این حقوق و یا متجاوز به این حقوق، هر اندازه بیشتر از حقوق ذاتی قربانی سخن بگوئی، زشتکاریهای بیشتری را به او نسبت می دهد. از خود بیگانگی تا بدانجا است که این حقوق به یاد او نیز نمی آیند.

● مصلحت را دولت و نیز گروه بندیهای مسلط می سنجند و حقوق را جمهور مردم دارند. مصلحت قدرت سنجیده جانشین حق دارندگان آن می شود. این جانشینی همراه است با:

● "حق تصمیم از آن قدرتمندان و وظیفه اطاعت از آن مردم هستند." در استبدادهای فراگیر، حق تصمیم مطلقاً از آن نماد این استبداد (رهبر، پیشوا و...) و وظیفه اطاعت مطلقاً «از آن» مردم می شود.

● مصلحت معیار همگان در تنظیم رابطه ها، بخصوص با دولت، بمثابه قدرت زیر دست، می شود. از این رو، بهمان اندازه که حق در تنظیم رابطه ها کمتر نقش پیدا می کند، انسانها از حق ولایت خویش محروم تر می شوند. از راه اتفاق نیست که استبدادها، بهمان اندازه که بیشتر فراگیر می گردند، بیشتر نیازمند «مجمع تشخیص مصلحت» می شوند.

بدین قرار، از استبداد های فراگیر، که در آنها مصلحت یا یکسره جانشین حقوق می شوند و جمهور مردم از حق ولایت محروم می گردند، تا جامعه کاملاً باز، که حقوق تنظیم کننده رابطه ها می شوند و جمهور مردم از حقوق خویش برخوردار می گردند، انواع نظامهای اجتماعی - سیاسی قابل تصور هستند. پس هر گاه،



مصلحت جانشین حق نشود و تنظیم کننده رابطه ها نگردد، نظام اجتماعی باز و ولایت جمهور مردم قابل تحقق می شود.

۱۵- ویژگی بس مهم ولایت، خود انگیختگی است. چراکه محک استقلال و آزادی انسان، خود انگیختگی او است. توضیح این که زندگی در استبداد فراگیر، یکسره دستوری است. این استبداد پندار و گفتار و کردار، انسان را به مهار خود در می آورد و آن را با اوامر و نواهی خود تنظیم می کند. حال آنکه عقل، وقتی آزادی طبیعی خود را بدست می آورد که خود انگیخته می گردد و بکار طبیعتش که ابتکار و ابداع و خلق است، می پردازد. بدین قرار، استقرار ولایت جمهور مردم به خود انگیختگی یکایک آنها، میسر می شود. در جامعه ای که جمهور مردم از حق ولایت برخوردارند، هر انسانی نه از دیگری که از کار خویش نان می خورد و توانایی جامعه، در تولید و بکار انداختن نیروهای محرکه در رشد، به حد اکثر می رسد. بدین قرار، استثمار انسان از انسان فرآورده دستوری شدن زندگی ها و از خود بیگانه شدن انسان در «نیروی کار»، بنا بر این محروم شدن از استقلال استعداد رهبری و آزادی این استعداد است. و

۱۶- وقتی زندگی دستوری است و انسان تابع اوامر و نواهی قدرت است، دیگر او نیست که خود را رهبری می کند بلکه قدرت است که او را آلت فعل خود می کند. پس علامتی از علامتهای غفلت از حق ولایت و آلت فعل شدن، یکی اینست که رهبر کننده در بیرون انسان است و دلیل پندار و گفتار و کردار او را نیز نه خود که دستور دهنده می تراشد. در دموکراسی ها نیز نخبه ها هستند که رهبری می کنند و جمهور مردم هستند که پیروی می کنند. بیرونی کنندگان حق چون و چرا را دارند. اما فرق فهمیدن دلیلی که نخبه می سازد، با عملی که انسان خود آن را حق می یابد - و بودن دلیل در عمل حق، گویای حقانیت آنست - و می کند، از زمین تا آسمان است. اگر جمهور مردم بدانند که رهنمود نخبه ها هرگاه حق بودند، دلیل صحت آن، نه در توجیه نخبه که در خود رهنمود می باید می بود، دموکراسی ها رشدی مهم در جهت برخورداری جمهور مردم از حق ولایت می کردند.

در استبدادهای فراگیر، چون جمهور مردم تنها وظیفه اطاعت را دارند، حق چون و چرا کردن را ندارند. حق پرسیدن از دلیل عملی که به انجامش موظف می شوند را نیز ندارند. بسا پرسیدن جرم است. هم اکنون، کسانی در زندان رژیم ولایت مطلقه فقیه هستند که جرات پرسیدن دلیل سرکوبیهای سبعانه را از «رهبر»، به خود داده اند. با مثالی، تفاوت دو عمل، یکی قدرت فرموده و دیگری حق فرموده را روشن تر کنیم:

در بیانیه ای که آقای خمینی، در توجیه پذیرفتن قطعنامه ۵۹۸، صادر کرد، از مردم خواست از چرائی تن دادن به آن قطعنامه، سؤال نیز نکنند. مردمی که رژیم نسل جواش را نقله کرده بود، حق پرسش کردن و دانستن دلیل چرائی ادامه جنگ بمدت ۸ سال و پذیرفتن ناگهانی قطعنامه را نیز نیافتند. اما هرگاه قرار می شد، دلیل ادامه جنگ دلخواه خمینی و ناچرو ریگان و بگین نبود و در خود جنگ بود (دفاع از وطن در برابر تجاوز)، هر شرکت کننده در جنگ، کار خود را حق می دانست زیرا به حقوق ذاتی و حقوق ملی (زندگی در استقلال و آزادی

ولایت جمهور مردم چیست؟

دموکراسی شورائی و برخورداری جمهور مردم از حق ولایت باشد. پیش از آن، یعنی در دموکراسی بر اصل انتخاب، حق تصمیم می باید با مردم باشد و منتخبان مردم تنها مجریان تصمیم باشند.

۱۹- بدیهی است که ولایت جمهور مردم، نیازمند اصل راهنما است. اصل راهنمای استبداد فراگیر، ثبوت تک محوری است. چراکه دولت توتالیتر تصمیم می گیرد و جمهور مردم محکوم به اطاعت و اجرای تصمیم هستند. اصل راهنمای دموکراسیهای غرب، ثبوت دو محوری است. یک محور نخبه ها و یک محور جمهور مردم هستند. هرچند حاکمیت در دست نخبه ها است، اما جمهور مردم کاملاً فعل پذیر نیستند. کما بیش، فعال هستند و به یمن مبارزه مستمر خود، زمان به زمان، بر قلمرو ولایت خود می افزایند. اما اصل راهنمای ولایت جمهور مردم، موازنه عدمی بمعنای رها شدن انسانها از روابط قوا و پدید آمدن امکان مشارکت مستقیم همگان در اداره امور جامعه خویش است. بر این اصل است که در سطح جهان نیز می توان مرزها را برداشت و جامعه جهانی را پدید آورد به ترتیبی که هر جامعه ای هویت خویش را داشته باشد و جمهور جامعه ها امور جهان را در صلح و در رشد بر میزان عدالت اجتماعی، اداره کند.

بر این اصل، استقلال و آزادی انسان واقعیت پیدا می کند و بیان آزادی، بمتابجه اندیشه راهنما جسته می آید. از این رو، کار بایسته باز آوردن بیان های قدرت که دین و مرام مردم شده اند، به بیان آزادی است. آن کار سخت که عقلهای آزاد می توانند بدان پردازند، این کار است. همراه با آن،

۲۰- ولایت جمهور مردم به فرهنگ آزادی نیاز دارد. در حال حاضر، فرآورده های عقلهای قدرتمند دارند بر فرآورده های عقلهای مستقل و آزاد، فزونی می گیرند. هرگاه بتوان انسانها را آگاه کرد که عرف و عادت و سنت و غیره فکری جمعی جبار و خرافه ها و غیر عقلانی های ویرانگر و نیز تولیدهای ویرانگر که افزون بر دو سوم تولیدهای جهانینانند، ضد فرهنگ هستند و بر آنها است که خود را از آنها آزاد کنند و هرگاه صاحبان عقلهای آزاد فرهنگ آزادی را غنی سازند، امکان استقرار ولایت جمهور مردم بیشتر می شود.

بسا پرسش کننده گرامی و بسیاری از خوانندگان، با خود بگویند: ولایت جمهور مردمی با این ویژگی ها، به روزگاران نیز برقرار نمی شود. به آنها یادآور می شود: نخست این که هنوز ولایت جمهور مردم، استقلال و آزادی کامل انسانها از ولایت بر یکدیگر نیست. و سپس این که سمت یاب لازم است و الگو و امام می باید تا بتوان در راست راه رشد افتاد و پیش رفت. اگر نه، انسانها در مدار بسته بد و بدتر می مانند. نمی بینیم که ضد دین ها و وابسته ها، ولایت مطلقه فقیه را دست آویز سفید کردن سیاه و زمینه سازی برای بازسازی استبداد سیاه رضاخانی کرده اند؟

پاسخ به پرسش دوم:

به پرسش دوم، در پاسخ به پرسش اول، بیست پاسخ دادم. با این وجود، یادآور می شوم که

۱- دانستیم که ولایت جمهور مردم واقعیت پیدا می کند وقتی هرکس در دین و مرام مستقل و آزاد باشد. اما این استقلال و آزادی از رهگذر لائیسیتیه بمعنای جدائی بنیاد دین (روحانیت) از بنیاد دولت، حاصل نمی شود. بی

طرف کردن کامل دولت در آنچه به دین و مرام مربوط می شود، نیز ضرور است. قدم سومی باید برداشت و آن تغییر رابطه انسان است با بنیادها، به ترتیبی که شرح شد. و هرگاه قدم چهارمی هم برداریم، استقلال و آزادی انسان در دین و مرام کامل می شود و آن، استقلال بنیادها از بند قدرت است. پیش از آنکه دولت ملاتاریا تشکیل شود، می گفتند: «حکم شرع را نگاه آخوند به دست بازاری معین می کند. و وقتی آخوند درباری می شد، می گفت: «دامنه شرع اقدس وسیع است تا میل شاه و وزیر چه باشد». در غرب نیز، از تعریفهای روشنفکر، یکی «سگ پاسبان قدرتمنداری و قدرتمندارها» بود و هست. هر گاه بیان آزادی در کار آید و ویژگیهای آن و حقوق انسان و حقوق ملی و حقوق جهانیان میزان سنجش شوند، اندیشه های خلاق، استقلال و آزادی را باز می یابند و فرآورده هایشان بکار استقرار جمهور مردم می آیند.

۲- از چهار پایه اصلی که دولت استبدادی و نظام اجتماعی قدرت محور بر آنها تکیه داشت، پایه سلطنت و پایه بزرگ مالکی و «بازار سنتی» از میان برداشته شده اند. پایه «روحانیت» در حال فرو ریختن است. آقای خامنه ای روحانیان را از این فروپاشی ترسانده است. حال آنکه این خود او است که با استقرار دولت مافیاهای نظامی - مالی، پایه «روحانیت» را ویران کرده است و می کند و هر گاه استبداد کنونی از میان بریزد، نخست روحانیان هستند که از بند آن رها می شوند. در حال حاضر، رژیم مافیاهای نظامی - مالی از راه رابطه قوا با پایه ای که قدرت خارجی است، برجاست. تغییر رابطه با کشورهای جهان و استوار کردن آن بر اصل موازنه عدمی، استبداد تاریخی ایران را یکسره به پایه می کند. هرگاه گروه هایی که برای برانداختن رژیم به قدرت خارجی وابسته می شوند، واقعیت را همان سان که هست ببینند و به راست راه استقلال و آزادی باز آیند، با تغییر رژیم و استقرار ولایت جمهور مردم، آنها نیز شرف و کرامت زندگی در وطن انسانهای مستقل و آزاد را باز می یابند.

۳- ستون پایه های قدرت را می باید از میان برداشت. جمع ما، در دوران مرجع انقلاب ایران، این ستون پایه ها را شناسائی کرد و تدابیری برای جانشین کردن آنها با ستون پایه های قدرت سنجیدیم و بکار بردیم. آن تجربه در اختیار است. از رهگذر فایده تکرار، ستون پایه هایی را که باید برداشت، فهرست می کنم:

۱- جانشین کردن ولایت مطلقه فقیه با ولایت جمهور مردم

۲- دموکراتیزه کردن ساختار دیوان سالاری و نیروهای مسلح که، در حالا حاضر، بر اساس تمرکز و تراکم قدرت در «رهبر» سازمان یافته اند.

۳- رکنی از ارکان ولایت جمهور مردم گرداندن وسائل ارتباط جمعی که اینک در انحصار رژیم متمایل به استبداد فراگیر هستند. به ترتیبی که هر انسان بتواند واقعیت را همان سان برقرار کند. شفاف کردن فعالیت دولت و منتخب ها، عاملی از عاملهائی است که مانع از به خدمت قدرتمنداری و قدرتمندارها در آمدن وسائل ارتباط جمعی می شود.

۴- بیرون آوردن اختیار مطلق قانونگزاری از ید «رهبر»، با الغای ولایت مطلقه فقیه حاصل می شود. اما

قوه قانونگزاری و قانون وسیله صاحبان قدرت می ماند. پس این اسطوره قانون است که باید شکست و محتوای قانون است که باید تغییر داد: محتوای قانون می باید حقوق ذاتی انسان و حقوق جمعی انسانها باشد. در مواردی که محتوای قانون حقوق موضوعه می شود، نباید با حقوق ذاتی تعارض داشته باشد.

۵- استقلال قوه قضائیه و تضمین برابری نه صوری که واقعی طرفهای دعوا.

۶- استقلال و آزادی انسانها در دین و بی طرفی دولت. به شرح بالا

۷- پایان بخشیدن به مالکیت قدرت بر انسان یا برقرار کردن اصل «انسان تنها مالک سی خود است».

۸- رها کردن مردم از وابستگی به دولت و رها کردن وابستگی دولت به اقتصاد مسلط در بودجه خویش.

۹- انحلال ستون پایه ای که تار عنکبوت های پدید آمده از روابط شخصی هستند و بقصد تصاحب قدرت در اشکال مقام و ثروت و موقعیت بوجود آمده اند.

۱۰- از میان برداشتن مرزهای جنسی و قومی و طبقاتی که قدرت ایجاد کرده است.

۱۱- از میان برداشتن تبعیضا

۱۲- باز و تحول پذیر کردن نظام اجتماعی به ترتیبی که نیروهای محرکه در رشد بر میزان عدالت اجتماعی بکار افتند. به سخن دیگر، کاستن از فرآورده های ویرانگر و کاستن از بار زور، در روابط انسانها. در نتیجه، کاستن از بکار افتادن نیروهای محرکه در ویرانگری ها.

۱۳- همراه کردن حق اختلاف با کثرت گرائی با حق اتحاد در اصول راهنمای دموکراسی و حقوق

۱۴- از میان برداشتن ستون پایه ای که دستگاههای جانشین کننده حقوق با مصلحتها هستند. در حال حاضر، «مجمع تشخیص مصلحت» کافی نبود، شورای نگهبان پیشنهاد می کند ارگان دیگری ایجاد شود. افزون بر این مجمع، فراوان گروههای مصلحت سنج وجود دارند که کارشان جانشین کردن حقوق مردم است با مصلحتهای قدرت بدست ها.

۱۵- پایان بخشیدن به سلطه حزب حاکمان بر کشور، از راه آزادی تشکیل حزب.

۱۶- از اصالت و ارزش انداختن قدرت و فرآورده های غیر عقلانی و خرافی و ویرانگر آن: باز سازی اقتصاد بر اصول استقلال و آزادی و بر میزان عدالت اجتماعی.

۱۷- تغییر محل عمل مردم: در حال حاضر قدرتمندار محل رهبری را از آن خود کرده اند. مردم را در محل وسیله و آلت نشانده اند و هدف را نیز خود تعیین می کنند. مردم می باید در محل رهبری بنشینند. بنیادهای جامعه محل وسیله را بجویند و هدف را نیز مردم معین کنند.

۱۸- فعال کردن وجدان اخلاقی وقتی استقلال و آزادی و حقوق ارزشهای راهنمای آنهاست. و ایجاد ارتباط میان وجدانهای تاریخی و همگانی و علمی به ترتیبی که این وجدانها از راه رشد غنی جویند.

۱۹- پایان بخشیدن به حقی را دست آویز تجاوز به حقی کردن و حقوق را مجموعه ای که هستند دیدن و امکانات برخورداری شدن انسانها از مجموعه حقوق را فراهم کردن. در نتیجه،

۲۰- کاستن مداوم از نقش قدرت (= زور)، بنا بر این: از میان برداشتن تدریجی ستون پایه ای که ضد فرهنگ زور است، از راه غنا بخشیدن به فرهنگ استقلال و آزادی که فرآورده عقلها و دستهای انسانهای مستقل و آزاد است.



درفصل چهارم، خبرهای بس مهمی را گرد آورده ایم: تقلاي خامنه ای برای کنار زدن هاشمی رفسنجانی و جانشین خود کردن پسرش، مجتبی و انفجار در پایگاه موشکی خرم آباد و ویروس‌ی که به برنامه اتمی ایران حمله کرده است و... بخشی مهم از گزارشهای محرمانه را که ویکیلیکس انتشار داده است و اطلاعاتی در باره بیماری خامنه ای و زمینه سازی هاشمی رفسنجانی برای جانشین خامنه ای شدن و توسل او به غرب و قول احمدی نژاد به نخست وزیر ابوظبی که بمعنای نگاه داشتن کشور در کنار پرتگاه جنگ است و اصرار سران دولتهای عرب به حمله به ایران و... را در فصل پنجم آورده ایم.

در فصل ششم نوشته ژاله وفا در باره برنامه پنجم را می خوانید. و در فصل هفتم خبرهای تجاوزها به حقوق انسان را:

جنگ عراق و افغانستان بر سر مهار منابع نفت و گاز روی داده است و می تواند به جنگ جهانی سوم بیانجامد:

انقلاب اسلامی: قسمت سوم نوشته داوید دو گراو، اطلاعات مهمی در باره رویارویی آمریکا با چین و احتمال بروز جنگ با پاکستان و ایران و بسا با چین، بر سر مهار باقی مانده منابع نفت و گاز، در اختیار همگان قرار می دهد. نویسنده می پرسد آیا امریکائیان بموقع بیدار می شوند؟ و از ایرانیان که هم صاحب منابع نفت و گاز هستند و هم در معرض حمله نظامی، باید پرسید: چه وقت شما بیدار می شوید؟ پیش از آنکه دیر شود و یا بعد از آنکه از هستی ساقط شدید؟

در روزهای جمعه و شنبه، ۱۹ و ۲۰ نوامبر ۲۰۱۰، اجلاس سران کشورهای عضو ناتو، در لیسبون، پایتخت پرتغال تشکیل شد. این اجلاس را مهمترین اجلاس تاریخ ناتو خواندند. قسمت سوم نوشته داوید دو گراو به خواننده می گوید چرا، این قسمت واقعیت‌هایی را تشریح می کند که به قول نویسنده، وسایل ارتباط جمعی در مهار سرمایه سالاران و دستیاران سیاسی کار آنها، به آنها نمی پردازند. بسا سانسور می کنند تا امریکائی و غیر امریکائی نداند که جنگ در عراق و افغانستان و... بر سر مهار منابع نفت و گاز است:

راه ابریشم جدید دارد راهی می شود که به جنگ جهانی سوم می انجامد:

جنگ بخاطر کشیدن خطوط لوله نفت و گاز از آسیای میانه به اقیانوس هند، هنوز تمام نشده است. چین، کشوری که منابع نفتی امریکا ایجاد می کنند دستش از منابع نفت و گاز آسیای میانه دور بماند، دارد مهار منطقه را بدست می آورد و نسبت به امریکا، دست بالا را پیدا می کند.

جنگ نفت؟

پاکستان نیز به تازگی موشکهای ضد هوایی خود را در مرزهایش با افغانستان مستقر کرده است. گزارشهای جاری دستگاه اطلاعاتی امریکا بر اینست که جنگ بسا به پاکستان دامن بگسترده و هر گاه چنین شود، چین و ایران پیش از پیش در جنگ با قوای امریکا و ناتو، مداخله خواهند کرد.

بدین سان، ما داریم وارد مرحله از جنگ گسترده می شویم. اهمیت بر سر منابع نفت و گاز در حال کاهش. عملیات جنگی در پاکستان و افغانستان، بخشی از جنگ بر سر مهار باقی مانده منابع نفت و گاز جهان است.

هر گونه صحبت در باره بیرون بردن قوای امریکا و ناتو از پاکستان و افغانستان، جز انجام عملیات روانی نیست. طرفهای قرارداد با قوای امریکا و ناتو، هم اکنون در کار ساختن بزرگترین پایگاههای نظامی دنیا در منطقه هستند. این قوا چنین پایگاههایی را رها نمی کنند و پی کار خود بروند.

این پایگاهها ساخته می شوند برای این که عملیاتی بگردند. و بهمان نسبت که نفت کمیاب تر می شود، این پایگاهها بکار باقی مانده نفت و گاز منطقه خواهند آمد.

کریس مارتسون، نایب رئیس شرکت اطلاعاتی SAIC، به تازگی، زیر عنوان «بلبشوی فاجعه بار آینده» نوشته است:

«آینده بسا بلبشونی فاجعه بار تر از آن خواهد شد که فکر می کنید. این نتیجه ایست که من، با شرکت در مطالعه در باره نفت و گاز که در اکتبر ۲۰۱۰ انجام شد، بدان رسیده ام. اثر رسیدن استخراج نفت به حد اکثری که از آن پس، کاهش آن شروع می شود، بر بازار و شیوه زندگی و حتی تنگدستی ملی، می باید بیشترین توجه ما را به خود جلب کند. گزارش ۷۶ صفحه ای که گریشهای اصلی و تهدیدها که متوجه جهانند را در یاسالار لاورنس رابین ارائه کرد.

رسیدن استخراج نفت به نقطه اوج و نزدیک شدن آغاز سیر نزولی جستن تولید آن، بر محاسبات حاکم بود. در میان نتیجه گیری ها (در صفحه ۲۹ گزارش)، این نتیجه گیری می یابیم: «در سال ۲۰۱۰، اضافه ظرفیت تولید نفت، یکسره پر خواهد شد. و از اوائل سال ۲۰۱۵، کاهش تولید نفت روزانه ۱۰ میلیون بشکه خواهد شد.»

بنابر گزارش، «برای پاسخ دادن به تقاضا، اوبک می باید تولید روزانه خود را از ۳۰ میلیون بشکه تا ۵۰ میلیون بشکه در روز، افزایش دهد. اما هیچیک از کشورهای نفت خیز، شاید به استثنای عربستان، سرمایه گذاری لازم را در تکنولوژی جدید و روشهایی که امکان بهره برداری از تمامی نفت مخازن را می دهند، بعمل نیاورده اند. در پی بالا رفتن قیمت نفت، برخی از این کشورها، مثل روسیه و ونزوئلا منابع نفت خویش را به ته رسانده اند.

هر گاه ظرفیت تولید نفت و تصفیه آن افزایش نیابد، دنیا با بحران جدی انرژی روبرو خواهد شد. مشکل است بتوان بدقت پی آمدهای اقتصادی و سیاسی و استراتژیک کمبود تولید نفت را بر آورد کرد. قدر مسلم اینست که میزان رشد اقتصادی را هم در بخش رشد یافته و در حال رشد، کاهش خواهد داد.

افزایش تولید اوبک از روزانه ۳۰ میلیون بشکه به روزانه ۵۰ میلیون بشکه ناشدنی است. حتی تصور امکان آن نیز، بوج انگاری است. بنا بر این، یک بحران انرژی جدی اجتناب ناپذیر است.»

وضعیت بازهم بدتر آنست که تصور می کنیم، چرا که میزان تولید رو به کاهش خواهد گذاشت. بدین سان، جنگ با پاکستان و چین و روسیه و ایران و ادامه عملیات نظامی در افغانستان و عراق، احتمالی روز افزون دارد.

این استراتژی به چشم می آید هر گاه بنگریم به تمرین های نظامی که در اطراف چین، انجام می گیرند. بخصوص

می باید توجه کرد به متمرکز شدن ۸۶۰۰۰ قوای امریکا در شبه جزیره کره. فروش ۱۲۳ میلیارد دلار اسلحه به کشورهای عرب واقع در ساحل خلیج فارس که بزرگترین فروش اسلحه توسط امریکا است و، از آن، ۶۷۸ میلیارد دلار بهای اسلحه ایست که عربستان می خرد و خرید ۲۰ فرزند اف - ۳۵ به ارزش، ۲.۵ میلیارد دلار و بزرگترین مانور نظامی اسرائیل و امریکا که بتازگی انجام گرفت، همه از این استراتژی سخن می گویند.

با توضیحاتی که تا این جا داده ایم، تقلاي امریکا برای مهار نفت و گاز آسیای میانه و خاورمیانه، فهمیده می شود. اینک می دانیم که تقاضای نفت افزایش و در همان حال، تولید آن کاهش می یابد و این امر، وضعیت خطرناکی را بوجود می آورد. هر گاه همین روند ادامه یابد، استراتژی جاده ابریشم جای به استراتژی جنگ جهانی سوم می سپارد.

جنگ موشکی:

یکی از واکنشهای کسی که این اطلاعات را می خواند، بسا این واکنش شود که جنگ برای مهار باقی مانده نفت و گاز، شاید بسود مردم امریکا باشد. بسا این اطلاعات دست آویز تبلیغات بسود جنگ برای حفظ «شیوه زندگی امریکائیان» بگردند. با این توجه که حفظ سطح زندگی کنونی در گرو سلطه بر منابع نفت و گاز جهان است.

اما این فکر هر گاه کسی به آن رسد، ساده لوحانه است. زیرا همانطور که تاریخ اخیر ثابت کرده است، منافع نفتی امریکا در واقع، منافع بانکداران و سرمایه داران امریکا است و اینان هیچگاه سهمی از آن به مردم امریکا نداده اند. همانطور که عمل آنها به روشنی نشان داده است، اینان نفت و درآمد آن را از آن خود می شمارند و هزینه سنگینی که آلودگی محیط زیست ایجاد می کند را به پای امریکائیان و تمامی مردم جهان می گذارند.

بخاطر افزوده شدن بر ثروت و قدرت آنان، میلیونها امریکائی و غیر امریکائی معلول و کشته و از هستی ساقط می شوند. هر گاه این جنگها همچنان شدت بجویند، سبب حمله های بیشتری به خاک امریکا خواهند شد.

سودهایی که از این جنگ به جیبهای سلطانهای اسلحه و سرمایه داران بزرگ روان می شوند، عامل دیگری بر مسئله اول شدن جنگ و بر انگیختن به جنگ هستند. میلیاردها دلار پول مالیات دهندگان امریکائی خرج جنگ و تدارک جنگ می شود.

شرکتهای نظام و بانکدارانی که پشت سر آنها قرار دارند سودهای بزرگ بدست می آورند. از این رو، آنها حامی جنگهای بس سودآور برای بدست آوردن منابعی که منافع بزرگ عاید می کنند. جنگ سود آور برای منابع سودآور یعنی به حداکثر رساندن درآمد و این همان الگویی است که نظام بانکی راهنمای خود کرده است.

امری که طبیعت انگلی و عدم انسانیت کامل این سودجویی را بر روشنی ثابت می کند، اینست که مصرف کننده اول نفت و آلوده کننده اول محیط زیست، ماشین نظامی امریکا و ناتو است. بدین خاطر است که آنها بخاطر نفت و گاز این سان مایوسانه می جنگند.

این امر که امریکائی متوسط هیچگاه این تحقیق و نظایر آن را در وسائل ارتباط جمعی پر تیراژ (در مورد روزنامه ها) و پر بیننده و پر شنوند، (تلویزیون و رادیو) نمی خوانند و نمی بینند و نمی

شنوند، بخاطر آنست که این وسائل ارتباط جمعی را همان صاحبان سرمایه و شرکتهای بزرگ کنترل می کنند. باز به روشنی ثابت شده است که کارتل بانکهای بزرگ نمی خواهند شهروندان امریکا اطلاع حداقل را نیز از منافع ژئو - استراتژیک نیابند و ندانند قدرت چگونه عمل می کند.

از دید همه آنها، مردم امریکا می باید در جا و موقعیتی که هستند، نگاه داشته شوند. کارتل سرمایه داران خود را شاه و ما مردم امریکا را رعایای خود می انگارد و بما ربط ندارد آنها چگونه رفتار می کنند.

اگر شما یک میلیاردر و یا مولتی میلیاردر نیستید، پس یا باید خدمتکار آنها باشید و یا بمرید. این امر یک واقعیت سخت است. اما در دنیائی که منابع در حال تمام شدن هستند، این واقعیت تلخ همراه است با دو واقعیت دیگر: یکی اقتصادهای چپاول شده و دیگری آلودگی محیط زیست.

تا وقتی که مردم امریکا از خواب برنخیزند و تلویزیون را خاموش نکنند، سطح زندگی ما همچنان، با آهنگی که زیادت و شدت می گیرد، سیر نزولی خود را ادامه خواهد داد.

انقلاب اسلامی: این تحقیق بیشتر از امریکائیان، بکار ایرانیان و ملت‌های دیگری می آید که ثروت نفت آنها به عارت می رود. در حالی که سخن از جنگ جهانی سوم بر سر باقی مانده منابع نفت و گاز می شود، در کشور ما ایران، رژیم بر کار است که ذخایر نفتی را نقله می کند. نفت و گاز می فروشد تا نیروگاه اتمی بسازد. هر گاه در طول ۳۰ سال، به جای ویرانگری ها، ایران راه رشد به پیش گرفته بود، امروز کشوری توانا بود و بسا توانمندی ایران مانع از جنگ و تهدید به جنگ می شد. زیرا تروریسم و خشونت که دست آویز جنگ بر سر نفت و گاز شده است، از خشونت ستانی و خشونت گستری و تجویز «شرعی» ترور مایه می گیرد که خمینی و رژیم او، باب کردند.

حظرات جرج بوش در قسمتی که به ایران مربوط می شود، بیانگر همه حقیقت نیستند، اما امکان آشکار کردن بخش بزرگ تری از حقیقت را می دهند:

وزیر انرژی انگلستان: «چندین شوک نفتی در راهند:

به گزارش لوموند در ۱۲ اکتبر ۲۰۱۰، وزیر انرژی انگلستان گفته است: در آینده، چندین شوک نفتی وارد خواهد شد:

● در یک هفته، دو دشمن، ایران و عراق، اعلان کردند که منابع نفتی آنها افزایش عظیم یافته است. بدون اینکه معلوم کنند این بزرگ کردن رقم منابع نفتی از چه رو است. عراق، در ۴ اکتبر، اعلان کرد که منابع نفتی «ثابت شده» این کشور بر اثر کشف منابع جدید، افزایش یافته است. وزیر نفت عراق، حسین شریستانی، گفت که از این پس، نفت مجموع منابع عراق، سر به ۱۴۳.۱ میلیارد بشکه می زند. این رقم ۲۵ درصد بیشتر از برآوردهای پیشین منابع عراق است.

با این اعلان، عراق مقام سوم را از ایران ستاند و از آن خود کرد. مقام اول از آن عربستان و مقام دوم از آن ونزوئلا هستند.

● درجا، تهران ضربه متقابلی را وارد کرد: در ۱۱ اکتبر، مسعود میر کاظمی، وزیر نفت ایران اعلان کرد که منابع «ثابت شده» نفت ایران، افزون بر ۱۵۰.۳۱ میلیارد بشکه است.



بنا بر برآوردهای پیشین، منابع «ناپست شده» ۱۳۸ میلیارد بشکه بود. با این اعلان، ایران مقام سوم را بدست آورد. کار این دو کشور به مزایده می ماند.

● سهمیه هر کشور از میزان عرضه نفت به بازار جهانی را اندازه ذخایر آن کشور معین می کند. هر اندازه ذخایری که یک کشور اعلام می کند، بیشتر باشد، سهم بیشتری از عرضه نفت را بدست می آورد. کارشناس منابع نفتی، ژان لاهرر، که بیشتر مدیر قسمت استخراج نفت در شرکت توتال بود، در باره روی دست یکدیگر بلند شدن ایران و عراق می گوید: مسلم است که منابعی که اعضای اوپک اعلان می کنند، کاملاً سیاسی هستند. زیرا سهمیه هر کشور بر پایه منابع اظهار شده آن کشور تعیین می شود. بدیهی است که اعلان افزایش منابع از سوی این دو کشور، نزد اعضای اوپک، سوال بر می انگیزد و اوپک را تاگزیر می کند برای تشخیص میزان ذخایر نفتی هر کشور، ضوابط معین کنند.

روبا هوساری (Ruba Husari)، بنیانگذار iraq oil forum.Com، به خبرگزاری فرانسه گفته است: اعلان افزایش منابع نفتی عراق از سوی وزارت نفت عراق شکست انگیز است زیرا هیچگونه کاوشی برای یافتن منابع جدید بعمل نیامده است.

● کسی چه می داند؟ بسا ایران و عراق، در اجلاس اوپک، دلایل ژئولوژیک و فنی ارائه کنند گویای افزایش منابع نفتی این دو کشور. هرگاه چنین کنند، اول بار خواهد شد که اعلان کنندگان منابع، در صدد اثبات ادعای خود بر می آیند.

برغم اهمیت تعیین کننده نفت در اقتصاد جهانی، در این اقتصاد، اثری بر اعلان منابع بیشتر مترتب نیست.

● در ۱۹۸۵، اوپک تصمیم گرفت که سهمیه هر کشور را بر اساس منابع آن کشور معین کند. آن زمان، زمان ضد ضربه نفتی بود و قیمت‌های نفت بسیار پائین بودند. کشورهای تولید کننده نفت سخت نیازمند درآمد نفت بودند، بخصوص ایران و عراق که در حال جنگ با یکدیگر بودند. نتیجه این شد که در فاصله ۱۹۸۵ تا

۱۹۹۱ که سال جنگ خلیج فارس بود، میزان ذخایر نفتی خود را تقریباً دو برابر کردند. از ۱۹۸۷ تا ۱۹۸۸، ایران ذخایر نفتی خود را از ۴۹ میلیارد بشکه به ۹۵ میلیارد بشکه رساند. در همان سال، عراق نیز منابع نفتی خود را دو برابر کرد. در آن مدت، میزان افزایش منابع اعضای اوپک سر به ۳۰۰ میلیارد بشکه زد. بیشتر از ذخایری که امروز عربستان می گوید دارد (۲۶۴ میلیارد بشکه).

● سادات الحسینی معاون پیشین شرکت آرامکو، در ۲۰۰۷، گفته بود: ۳۰۰ میلیارد بشکه ذخایر جدید «عراق آمیز» است. شانس کمی وجود دارد که این ذخایر به این اندازه باشند و روزی قابل بهره برداری بگردند. اعلان ذخایری که وجودشان ثابت نشده اند، بدون اثر نیست. معاون پیشین آرامکو به ما (لوموند) گفت: برخلاف اعلان رسمی ذخایر جدید، استخراج نفت در جهان، دیگر نمی تواند افزایش یابد و زود است که شروع بکاهش نیز بکند.

● اولیویه آپرت، رئیس مؤسسه فرانسوی نفت می گوید: هیچگونه کشف علمی، این افزایش منابع را توضیح نمی دهد و توجیه نمی کند.

● تازه وزیر نفت عراق می گوید: افزایش میزان ذخایری را که اعلان کرده است شامل منطقه خود مختار کردستان نمی شود!

● با توجه به این واقعیتها است که کریس هون (Chris Huhne)، وزیر انرژی انگلستان، در ۱۵ اکتبر ۲۰۱۰، گفته است: بلکه من می دانم که در دنیای زندگی می کنیم که، چند ضربه وارد خواهند شد

و بهای نفت بسا دو برابر و معادل بهای آن در سالهای ۱۹۷۰ خواهد شد. من از اداره کل انرژی خواسته ام مطالعه در باره اثر این ضربه ها بر صنایع انگلستان را بعمل بیاورد. اداره مامور انجام مطالعه حاضر نیست مطالعه خود را فعلاً منتشر کند.

مشاور ارشد تونی بلر و گردون براون، دو نخست وزیر پیشین انگلستان می گوید: ۳۰ درصد ذخایر اعلان شده، وهم و مجاز هستند. بنابراین، زود است که ضربه نفتی وارد شود.

انقلاب اسلامی: با وجود این واقعیت که نفت بس گرانبها است، رژیم مافیاهای نظامی - مالی در کار غارت کردن و به غارت دادن منابع نفت ایران است. ایرانی که نیاز به آزاد بودن از هر فشار و رها بودن از هر بحرانی و فرصت شمردن موقعیت را برای رشد دارد، بحران می سازد و آن را تشدید می کند و کشور را گرفتار تحریم اقتصادی و تهدید به جنگ می کند. جنگی که اگر بوش می توانست الترناتیو دلخواه خود را برای رژیم ایران بسازد و سازمانهای اطلاعاتی دست او را نمی بستند، هم در زمان بوش، ایران قربانی آن شده بود.

بوش در باره قصدش

به جنگ با ایران می

گوید، اما بسیاری از

واقعیتها را نمی گوید:

◀ از کتاب "نقاط تصمیم"، خاطرات جرج دبلیو بوش، انتشارات Crown، صفحات ۴۱۵ تا ۴۲۰:

وقتی کاندیدی (کاندولیزا رایس) عازم اولین سفر اروپایی خود به عنوان وزیر امور خارجه بود، به من گفت که انتظار دارد اختلاف نظر در باره مساله عراق موضوع اصلی سفرش باشد. اما هفته ای دیر تر پیامی غافلگیرانه از رهبرانی که در اروپا ملاقات کرده بود برای من داشت. او گزارش داد که "آنها درباره عراق صحبت نمی کنند. همه آنها نگران ایران هستند."

در اوت ۲۰۰۲ یک گروه اپوزیسیون ایران مدارکی، دال بر اینکه رژیم (ایران) در حال ساختن یک تاسیسات سری غنی سازی اورانیوم در نظنز، همراه با یک تاسیسات مخفی تولید آب سنگین در اراک می باشند، ارائه کرد - دو نشانه گویای یک برنامه تولید سلاح اتمی است. رژیم ایران غنی سازی را تایید کرد اما ادعایش این بود که این کار تنها برای تولید برق میباشد. اما اگر این ادعا درست بود چرا رژیم (ایران) این کار را مخفی کرده بود؟ در حالی که ایران هنوز دارای یک نیروگاه هسته ای فعال نبود چه نیازی به غنی سازی اورانیوم داشت؟ دیگر شکایت های چندانی در رابطه با قراردادن نام ایران در لیست کشورهای محور شرارت شنیده نمی شد.

در اکتبر ۲۰۰۳، هفت ماه پس از براندازی صدام حسین از قدرت، ایران تهدید کرد که تمام (فعالیت های) غنی سازی و بازتولید اورانیوم را متوقف کند. در مقابل انگلستان، آلمان و فرانسه موافقت کردند تا کمک های مالی و دیپلماتیک ... در اختیار ایران قرار دهند. اروپایی ها به سهم خود عمل کردند و ما نیز همینطور. این توافق گامی مثبت در راستای هدف نهایی ما در توقف غنی سازی اورانیوم توسط ایران و نیز جلوگیری از مسابقه تسلیحاتی هسته ای در خاورمیانه بود.

جنگ نفت؟

در ماه ژوین ۲۰۰۵ همه چیز تغییر کرد. انتخاباتی برای ریاست جمهوری در ایران برگزار شد که حداقل میتوان گفت (انتخاباتی) مشکوک بود. شهردار تهران، محمود احمدی نژاد، به عنوان برنده انتخابات اعلام شد. احمدی نژاد ایران را به مسیر تهاجمی تازه ای هدایت کرد. رژیم (ایران) در داخل کشور سرکوبگر تر، در عراق تخصصی تر، و در جهت بی ثبات کردن لبنان و سرزمین فلسطین و افغانستان فعالتر شد. این نگرانی در من شروع شد که ما با بد تر از یک رهبر خطرناک روبرو هستیم. این فرد میتواند یک دیوانه باشد.

به عنوان یکی از اولین اقداماتش، احمدی نژاد اعلام کرد که ایران غنی سازی اورانیوم را از سر بگیرد. وی ادعا میکرد که این کار بخشی از برنامه هسته ای غیر نظامی ایران است اما (بقیه) جهان این حرکت را گامی به سوی غنی سازی برای (تولید) سلاح هسته ای می شناخت. ولادیمیر پوتین - به حمایت من - به ایران پیشنهاد کرد هرگاه نیروگاه هسته ای غیر نظامی ایران ساخته شود روسیه سوخت غنی شده نیروگاه را به ایران تحویل میدهد، تا ایران دیگر نیازی به تاسیسات غنی سازی خود نداشته باشد. احمدی نژاد این پیشنهاد را رد کرد. اروپایی ها هم پیشنهاد کردند که در مقابل توقف فعالیت های هسته ای مشکوک ایران از برنامه هسته ای غیر نظامی ایران حمایت کنند. این پیشنهاد را هم احمدی نژاد رد کرد. دیگر تنها یک توضیح منطقی وجود داشت: ایران در حال غنی سازی اورانیوم برای استفاده در بمب (اتمی) است.

من با یک تصمیم گیری اساسی روبرو شده بودم. آمریکا نمی توانست اجازه دهد ایران سلاح هسته ای داشته باشد.

(این امر) رژیم دین سالار (ایران) را قادر می ساخت تا بر خاورمیانه تسلط یابد، از جهان باج سبیل بگیرد، فن آوری تولید سلاح هسته ای را به تئوریست های وابسته به خود دهد، و یا آنکه از بمب بر ضد اسرائیل استفاده کند. به نظر می رسید با حرکت عقبه های دو دستگاه ساعت روبرو هستیم. یکی سرعت حرکت ایران در جهت ساخت بمب را اندازه میگرفت و دیگری توانایی اصلاح طلبان را در ایجاد تغییر. هدف من این بود که حرکت عقبه اولی را آهسته و دومی را تسریع کنم.

سه راه حل پیش روی من قرار داشت. برخی در واشنگتن پیشنهاد میکردند باید با ایران مستقیماً مذاکره کرد. من معتقد بودم مذاکره با احمدی نژاد به او و نظراتش مشروعبیت داده و موجب دلسردی جنبش آزادی در ایران میشود. مذاکرات مستقیم با یک مستبد به ندرت برای یک دموکراسی مفید واقع میشود.

راه حل دوم مذاکرات چند جانبه دیپلماتیک همراه با سیاست هویج و چماق بود. میتوانستیم به سیاست آرایه مشوق هایی به ایران در مقابل ترک فعالیت های هسته ای مشکوک بپیوندیم. هرگاه ایران حاضر به همکاری نشد کشورهای مولف میتوانستند، هم جداگانه و هم از طریق سازمان ملل، تحریم های سختی را برضد ایران اعمال کنند. این تحریم ها هم میتوانستند دسترسی ایران به فن آوری هسته ای برای تولید بمب را مشکل کرده و عقبه آن ساعت را کند نمایند و هم میتوانستند کار احمدی نژاد برای برآوردن وعده های اقتصادی را دشوارتر بسازند، که میتوانست موجب تقویت جنبش اصلاح طلبانه ایران شوند.

راه حل آخر، حمله نظامی به تاسیسات هسته ای ایران بود. هدف از این کار توقف عقبه به ساختن بمب، لاقبل بطور موقت، بود. (اما) مطمئن نبودیم چه اثری بر عقبه جنبش اصلاح طلبانه خواهد داشت. برخی فکر میکردند از میان بردن پروژه ممتاز رژیم بر جسارت نیروهای مخالف می افزایشد. دیگرانی نگران آن بودند که حمله نظامی خارجی موجب برانگیختن حس ملی ایرانیان و اتحاد آنها برضد ما خواهد گشت. به پنتاگون دستور

دادم تا آنچه که برای حمله لازم است را بررسی کند. عملیات نظامی همواره بر روی میز قرار خواهد داشت، اما به عنوان آخرین راه حل.

در بهار ۲۰۰۶ این راه حل ها را بطور جدی با تیم مشاوران امنیت خارجی خود به بحث گذاشتم. با ولادیمیر پوتین، آنگلا مرکل و تونی بلر خیلی نزدیک مشورت کردم. آنها به من اطمینان خاطر دادند در صورتی که ایران رفتار خود را تغییر ندهد از تحریم های سخت برضد ایران حمایت خواهند کرد. در ماه می (۲۰۰۶) کاندیدی (کاندولیزا رایس) اعلام کرد که ما به مذاکرات اروپاییان با ایران خواهیم پیوست، البته تنها در صورتیکه رژیم (ایران) نیز تعلیق قابل تضمین غنی سازی را بپذیرد.

وی سپس برای تعیین مهلتی برای پاسخ گویی ایران به شورای امنیت سازمان ملل کار کرد و ۳۱ اوت (۲۰۰۶) را پایان مهلت پاسخ معین کرد. تابستان گذشت ولی هرگز پاسخی از ایران نرسید.

جانش بعدی تدوین برنامه تحریمی مؤثر بود. ما به تنهایی کار چندانی نمی توانستیم انجام دهیم. چند دهه بود که ما ایران را خیلی سنگین تحریم کرده بودیم. شرکای مولف دیپلماتیک ما هم تحریم های خود را اعمال کردند. در شورای امنیت سازمان ملل نیز قطعنامه های ۱۷۳۷ و ۱۷۴۷ را به تصویب رساندیم.

ترغیب اروپایی ها، روسها و چینی ها برای موافقت با تحریم ها یک پیروزی دیپلماتیک بود. اما هر یک از اعضا با وسوسه جدا شدن از جمع و بهره برداری تجاری از (وضعیت) روبرو بود. من مکرر به شرکای خود در رابطه با خطرات یک ایران مجهز به سلاح هسته ای یادآوری میکردم.

در نوامبر ۲۰۰۷ سازمان های اطلاعاتی آمریکا گزارش ارزیابی اطلاعات ملی ("گزارش") را در رابطه با برنامه هسته ای ایران تهیه و منتشر کردند. این گزارش ظن ما را تایید کرد که ایران برخلاف تعهدات بین المللی خود یک برنامه سری برای (تولید) سلاح هسته ای به اجرا در آورده است. اما در "گزارش" هم چنین آمده بود که از سال ۲۰۰۳ ایران فعالیت های مخفی خود برای طرح کلاهک اتمی را متوقف کرده است. این فعالیتها به باور برخی بر جانش ترین بخش ساخت سلاح (هسته ای) میباشد. علیرغم آن که ایران در حال آزمایش موشک هایی بود که میتوانستند برای پرتاب بمب مورد استفاده قرار گیرند و نیز اعلام از سرگیری غنی سازی اورانیوم، "گزارش" با بیانی خیره کننده آغاز شده بود: "فضاوت ما با درجه بالایی از اطمینان این است که تهران در پاییز ۲۰۰۳ فعالیت های خود را در اجرای برنامه سلاح هسته ای متوقف کرده است".

نتیجه گیری "گزارش" آن چنان خیره کننده بود که مطمئن بودم بلافاصله به مطبوعات نشت خواهد کرد. علیرغم عدم علاقه زیاد، تصمیم گرفتیم که تکت کلیدی این گزارش را از طبقه بندی محرمانه خارج کنیم تا بتوانیم گزارش های مطبوعاتی را با (انتشار) فعالیتها شکل دهیم. واکنش های شدید بلافاصله آغاز شدند. احمدی نژاد از "گزارش" به عنوان "یک پیروزی بزرگ" استقبال کرد. شتاب جریان تحریم های جدید در میان اروپایی ها، روس ها و چینی ها رو به کاهش گذارد.

در ژانویه ۲۰۰۸ سفری به خاورمیانه کردم و آنجا کوشیدم به رهبران آنها اطمینان دهم که ما همچنان به تعهد خود در حل مساله ایران پایبند هستیم. اسرائیل و هم پیمان های عرب ما خود را در لحظه ای استثنایی از اتحاد با یکدیگر یافتند. هر دوی آنها عمیقاً نسبت به ایران نگران، و به لحاظ "گزارش" به شدت از دست ما خشمگین بودند. در عربستان سعودی با ملک عبدالله و "هفت سودبری"، برادران تنی با نفوذ ملک فهد (رهبر پیشین عربستان) دیدار کردم.

من گفتم "اطمینان دارم هر یک از شما بر این باور است که این "گزارش" را من به منظور خودداری از اقدام بر ضد ایران نوشته ام". صدایی از کسی در نیامد. سعودی ها مودب تر از آن بودند که شک خود را با صدای بلند بیان کنند. من گفتم "شما باید سیستم ما را درک کنید." "گزارش" به طور مستقل توسط جامعه اطلاعاتی تهیه شده است. من هم به اندازه شما از این بابت عصبانی هستم. "گزارش" تنها دیپلماسی را زیر پا نگذاشته بود بلکه دست های مرا در رابطه با سیاست های نظامی نیز بسته بود. دلایل بسیاری برای تکراری من از اقدامات نظامی وجود داشت. از جمله عدم اطمینان از موثر بودن آن، و نیز مشکلاتی که میتوانست برای دموکراسی جوان و شکننده عراق ایجاد کند. اما پس از این "گزارش" استفاده از نیروی نظامی برای این بین بردن تاسیسات هسته ای کشوری که جامعه اطلاعاتی (ما) میگوید هیچ برنامه فعال (برای تولید) سلاح هسته ای ندارد، را چگونه خواهیم توانست توضیح دهیم؟ نمیدانم چرا "گزارش" به این صورت نوشته شد. توضیح آن هر چه باشد این "گزارش" تاثیر بزرگی بر جای گذارد، تاثیری نه چندان خوب.

در سال ۲۰۰۸ وقت زیادی را صرف باز سازی ائتلاف دیپلماتیک بر ضد ایران کردم. در ماه مارس توانستیم دور دیگری از تحریم های سازمان ملل را تصویب کنیم. همزمان برای سرعت بخشیدن به عقبه اصلاحات در ایران با مخالفین ایرانی دیدار کردم، خواستار آزادی زندانیان سیاسی شدم، بودجه ای برای فعالیت جامعه مدنی ایران مقرر کردیم، و برای ارسال پیام های آزادیخواهانه به سوی ایران، رادیو و اینترنت را به کار گرفتیم. ما هم چنان طیف گسترده ای از برنامه های اطلاعاتی و سیاست های پولی را به منظور کاهش سرعت و یا افزایش هزینه برای برنامه های هسته ای ایران را مورد توجه قرار دادیم.

خیلی متأسفم که ریاست جمهوری من بدون حل مساله ایران به پایان رسید. من ایرانی را به جانشین خود تحویل دادم که بیش از همیشه در جهان منزوی و سنگین تر از همیشه زیر تحریم ها قرار دارد. اطمینان داشتم که افزایش نیرو در عراق و ظهور یک عراق آزاد در مرزهای ایران موجب تشویق مخالفین ایرانی گشته و به فرایند تغییر در ایران یاری خواهد رساند. از اینکه شاهد آن بودم که در ژوین ۲۰۰۹، به دنبال انتخاب دو باره احمدی نژاد در یک انتخابات تقلبی، جنبش آزادی ایران در تظاهرات سراسری مخالفت خود را ابراز کرد خوشحال بودم. در چهره آن معترضین شجاع، آینده ایران را دیدیم. اگر آمریکا و جهان در حالی که به (رژیم) ایران فشار می آورند در کنار معترضین بمانند. امیدوارم که دولت (ایران) و سیاست هایش تغییر خواهند کرد. اما یک مساله قابل تردید نیست: آمریکا هرگز نباید به ایران اجازه دهد با بمب اتمی جهان را تهدید کند.

انقلاب اسلامی: روشن است که بسیاری از واقعیتها را نمی گوید. از جمله این واقعیتها:

۱ - پیشنهاد گفتگوی همه جانبه برای حل تمامی مسائل فی مابین که در دوره خامنی، صادق خرازی و سفیر سوئیس در تهران، با موافقت خامنه ای و خاتمی تهیه کرد و حکومت او واقعی به آن ننهاده. زیرا قصدش حمله به ایران بود. به یاد می آورد که شعار دیک چنی و رامسفلد، اولی معاون و دومی وزیر دفاع او و محافظه کاران جدید، بعد از عراق نوبت ایران است، بود.

۲ - کوشش ناکام برای ایجاد آلترناتیو. این کوشش، پیش از حمله به عراق و در ماههای اول بعد از آن، بسیار شدید بود. آن زمان هدف حکومت بوش تغییر رژیم



جنگ نفت؟

● روسها شرافتمند بودند:

خوشمزه این که ولادیمیر پوتین، رئیس جمهوری وقت روسیه، گزارشها و اطلاعات نادرست که در اختیارش قرار گرفتند، بهمان نتیجه رسید که سازمانهای اطلاعاتی آمریکا. در اوائل اکتبر ۲۰۰۷، پوتین به سارکوزی، رئیس جمهوری فرانسه گفت: «ما اطلاعی که نشان دهد ایران در حال تولید بمب اتمی است، در اختیار نداریم. بدین خاطر است که بر این اساس عمل می کنیم که ایران برنامه تولید بمب اتمی را ندارد».

پوتین با لحن تمسخر آمیزی پرسید: آمریکا و فرانسه کدام مدرک حاکمی از این که ایران در کار ساختن بمب اتمی است را در اختیار دارند؟ و در سفر خود به تهران، در ۱۶ اکتبر ۲۰۰۷، پوتین ناسزا را بر توهین افزود وقتی گفت: «ما نه تنها با بکار بردن زور بر ضد ایران مخالفیم، بلکه اشاره به امکان استعمال قوه قهریه را نیز نادرست می دانیم». این جمله، برزیدنت بوش را بر آن داشت که روز بعد، در کنفرانس مطبوعاتی، واکنش نشان دهد:

از او در باره هشدار پوتین به آمریکا در باره خودداری از حمله نظامی پرسیدند و او در پاسخ گفت: «هن، همانطور که گفته ام، من به جلو نگاه می کنم. هرگاه برداشت او اینست، من به جلو نگاه می کنم تا که او موضوع خود را روشن کند... من با او در این باره دیدار خواهیم کرد».

خبرنگار از او می پرسد: آیا شما بطور قطع بر این باورید که ایران می خواهد بمب اتمی بسازد؟ و او پاسخ می دهد: مدتها است که من اینطور فکر می کنم. تا وقتی که اینها برنامه اتمی خود را متوقف نکنند و یا روشن نکنند که آنها قصد تولید بمب اتمی را ندارند، بله، من بر این باورم که آنها می خواهند توانایی تولید بمب اتمی را بدست آورند. و من می دانم که در سود جهانیان است که آنها از تولید سلاح هسته ای بازداشته شوند. من می دانم که اگر ایران به بمب اتمی دست یابد، صلح جهان را تهدید خواهد کرد.

افزون بر این، ما در ایران، با رهبری روبرو هستیم که می گوید قصد دارد اسرائیل را ویران سازد. و من به مردم گفته ام اگر می خواهید از جنگ سوم جهانی پرهیز شود، باید مانع از آن شویم که ایرانیان دانش و فن تولید بمب اتمی را بدست آورند. من تهدید ایران مجزه به سلاح اتمی را بسیار جدی می دانم و همچنان با ملتهای دیگر در باره جدی بودن این تهدید کار خواهیم کرد».

انقلاب اسلامی: با توجه به تحقیق داوید دو گراو که در فصل اول، ترجمه قسمت سوم آن درج است، تاسف بوش و اصرارش بر اینکه مجزه شدن ایران به بمب اتمی، جنگ سوم را به دنبال خواهد آورد، در واقع، آماده کردن افکار عمومی برای جنگ عمومی در منطقه بر سر منابع نفت و گاز بوده است.

● حقیقت را نمیتوان دستکاری کرد:

در خاطرات خود، بوش زاری می کند: «من نمی دانم چرا سازمانهای اطلاعاتی چنان گزارشی را تهیه کردند... گزارش سازمانها اثری بزرگ کرد اما این اثر خوب نبود». پس از این که می نویسد: گزارش سازمانهای اطلاعاتی دست مرا از لحاظ اقدام نظامی بستند، بوش می پرسد: «بعد از گزارش سازمانهای اطلاعاتی آمریکا، چگونه می توانستم حمله نظامی برای از میان برداشتن تأسیسات اتمی کشور را توضیح بدهم که سازمانهای اطلاعاتی کشورم می گفتند برنامه تولید بمب اتمی را دیگر اجرا نمی کند؟»

● آدمهای چاپلوس به اندازه کافی نبودند:

وقتی سازمانهای اطلاعاتی آمریکا، در سال ۲۰۰۷، گزارش خود را در باره برنامه اتمی ایران انتشار دادند، سر دسته چاپلوسان، جرج تنت، رئیس سیا که در ۲۰۰۲ با شرکت در ساختن دروغ، زمینه ساز جنگ شده بود، در کار نبود که جلو انتشار گزارش را بگیرد. او در سال ۲۰۰۴، وقتی نقشش در فریب دادن مردم آمریکا، مسلم شد، استعفاء داده بود.

تنت و دستیارانش در سیا کارشناس مجوز سازی برای ورود در جنگ بودند. در رقابت بر سر ساختن اطلاعات مطلوب کاخ سفید، آنها از Culinary Institute of America پیشی گرفتند.

در عراق، آنها به ساختن «اطلاعات» پرداختند که کمیته سنا، پس از ۵ سال تحقیق، آنها را بی پایه و اثبات نشده و ساختگی توصیف کرد. البته وسائل ارتباط جمعی لازم ندیدند این تحقیق را به اطلاع مردم آمریکا برسانند.

آنچه در مورد ایران شگفتی افزا است، اینست که جرج بوش از اینکه سازمانهای اطلاعاتی آمریکا به این نتیجه رسیدند که در اواخر ۲۰۰۳، ایران برنامه تولید بمب اتمی را رها کرده است، ابراز تأسف می کند. این ابراز تأسف گویا است: این گزارش خلاف ادعای بوش و معاون او دیک جنی و متحدان آنها، یعنی محافظه کاران جدید و اسرائیل، و سخنی بود که آنها به ما آمریکائیان می گفتند. علت تأسف او اینست که گزارش سازمانهای اطلاعاتی، مانع کار آنها شده است.

بوش شکایت می کند از این که گزارش سازمانهای اطلاعاتی دست او را بسته اند. می نویسد: «گزارش این سازمانها دست مرا از جنبه نظامی بستند» زیرا آنها نوشته بودند: «دآوری ما اینست که بنا بر اطلاعات با درجه بالا از صحت، تهران، در سال ۲۰۰۳، اجرای برنامه اتمی خود را متوقف کرده است». رئیس جمهوری پیشین می افزاید: «نتیجه ای که سازمانهای اطلاعاتی آمریکا به آن رسیده بودند، چنان حیرت آور بود که من احساس کردم می باید در اختیار مطبوعات قرار گیرد. اجازه داده از قید «سری است» خارج شود به تریبی که ما بتوانیم براساس امرهای واقع، عمل کنیم».

پس از انتشار گزارش، کار استن هادلی، مشاور امنیتی بوش سخت تر شد. زیرا او می باید سیاست بوش را توجیه کند و زهر گزارش را بزاید. بخصوص که تهیه کنندگان گزارش برای اینکه همان نشود که در مورد عراق شد، دقت کافی در تهیه گزارش بکار برده بودند. نتیجه گیری را در بیانی شفاف نوشته بودند و راه را بر توجیهی سازگار با دلخواه بوش بسته بودند.

بوش می نویسد: از گزارش، بی درنگ بهره برداری شد. احمدی نژاد گزارش سازمانهای اطلاعاتی آمریکا را «پیروزی بزرگ» خواند. منظور بوش از نوشتن این دو جمله، بهره جستن از مغضوبیت احمدی نژاد بقصد بی اعتبار کردن گزارش سازمانهای اطلاعاتی است. اما آیا باید بوش را بخاطر غمی که گزارش بدان گرفتار شده بود، سرزنش کرد؟ گزارش سازمانهای اطلاعاتی، ماشین تبلیغات بر ضد ایران اسرائیل و محافظه کاران جدید و کاخ سفید را از کار انداخت. البته همه آنها را به سئو آورد. زیرا گزارش ۱۶ سازمان اطلاعاتی، با امضای مدیر امنیت ملی آشکار می کرد که بوش و دیک جنی در باره «خطر اتمی ایران» دروغ می گفته اند. آخر، از ماهها پیش از انتشار گزارش، ورود زبان بوش شده بود که تهدید اتمی ایران می تواند کار را به جنگ جهانی سوم بکشاند.

ایران از راه حمله نظامی بود. واقعیتی که در خاطراتش، از آن، تنها دستور او به وزارت دفاع آمریکا، برای تهیه نقشه جنگ به آمده است. از الترناتیو سازی نیز، تنها پذیرفتن افرادی از «پوزبسیون» ذکر شده است.

۳- از روابط پنهانی و «مجاری ارتباط» که کندیولیزا رایس، وزیر خارجه اش وجود آنها را تصدیق کرده بود، کلمه ای نیامده است.

۴- این واقعیت را که جنگ با عراق و افغانستان بر سر مهار منابع نفت آسیای میانه و خاورمیانه بوده است را بر قلم جاری نمی کند.

۵- بعد از انتشار گزارش سازمانهای اطلاعاتی آمریکا - که اینک بوش خشم خود را از آن سازمانها و گزارشی ابراز می کند که انتشار دادند، بوش و حکومت او کوشیدند معنای دلخواه را به آن بدهند. از زمانی بعد، با استفاده از آلت فعلی «ایرانی» خود، خیر از سرگیری تولید بمب اتمی را نیز انتشار دادند. ری گون، در مقاله ای، به تاریخ ۲۲ نوامبر ۲۰۱۰، علت خشم بوش را از سازمانهای اطلاعاتی عیان می کند:

علت عصبانیت بوش از گزارش سازمانهای اطلاعاتی آمریکا و این اطلاع مهم: گزارش به روز شده نیز حاکی از اینست که ایران در حال تولید بمب اتمی نیست:

چرا جرج بوش می باید از گزارش سازمانهای اطلاعاتی آمریکا «عصبانی» شده باشد؟ او از همان گزارش عصبانی شده است که ۱۶ سازمان اطلاعاتی آمریکا، در اواخر ۲۰۰۷، انتشار دادند. بنا بر آن گزارش، ایران از اواخر سال ۲۰۰۳، دیگر به اجرای برنامه تولید بمب اتمی، ادامه نداده است. عصبانیت او از این رو است که سازمانهای اطلاعاتی، با توجه به دروغی که بوش ساخت و آن را مجوز حمله به عراق کرد، بر آن شده اند مانع از جنگ دیگری، با ساختن دروغی در باره تولید بمب اتمی توسط ایران، نگردند.

خاطرات بوش این واقعیت را عیان می کنند که اعتقاد بوش بر این بوده است که نقش او بعنوان «تصمیم گیرنده» توانایی او را در ایجاد واقعیت و حقیقت دلخواهش، در بر می گرفته است.

اما کسی باید از بوش پرسد: چرا بجای آسوده خاطر و شاد شدن از گزارش، از آن، ناراحت و عصبانی شده است؟ و باز، کسی باید از او پرسد: چرا بابت گزارش سازمانهای اطلاعاتی آمریکا، اسرائیل می باید نسبت به آمریکا خشمگین شده باشد؟ احتمالاً این قسمت از کتاب را، بوش خود نوشته است. این احتمال را از آن رو می دهیم که واکنش او نسبت به گزارش سازمانهای اطلاعاتی آمریکا تصدیق قول دکتر جوستین فرانک، استاد روانشناسی در دانشگاه جورج واشنگتن، است. او به ما توضیح داد چسان بوش با واقعیت رابطه برقرار می کند:

بیماری او اینست که اجزائی از باورهای دروغ و اطلاعات ناقص را بهم ربط می دهد و ساخته خود را واقعیت می انگارد. او دروغ می گوید. نه به ما تنها، به خود نیز دروغ می گوید. اما علت این سان اسان دروغ گفتنش به دیگران و خودش چیست؟ علت، حس تحقیر او نسبت به زبان و قانون و هر کسی است که جرات کند از او پرسش کند. از این رو، حرفهای او دروغ هستند. برای مردم بسیار مهم است که دریابند بوش بیمار است و بدانند بیماری او چیست.

اطلاعاتی در باره برنامه اتمی ایران باشد. زیرا انتشار آن مانع از آن می شود که کلابر و دستیاران او دروغی را بسازند و راست بیاورند و آن را دست آویز حمله به ایران کنند.

انقلاب اسلامی: با وجود این، گزارش به روز شده هنوز انتشار نیافته است و جنگ بر سر نفت و گاز، در عراق و پاکستان و افغانستان، ادامه دارد و خطر توسعه آن جدی است. و خامنه ای در نقش بند ایوانست. یعنی بکار ایجاد سلسله خامنه ایست:

بی هویتی که هویت از دشمن می گیرد و پیشروی مسئله های خود ساخته، گرفتار اضطرابی شدید است:

* مهار حوزه قم، بقصد تحمیل مجتبی خامنه ای بعنوان جانشین:

● به خاطرات شیخ محمد زیدی اشاره ای کنیم تا به یکی دیگر از علل دیدار خامنه ای از قم و چگونگی دخالت سید علی در انتخابات این جامعه بهتر پی بریم:

«مقام معظم رهبری در سخنرانی خود برای اعضا شورا در زمان ریاست جمهوری، نکته بسیار جالبی که خطاب به من بعنوان مسئول بخش سیاسی فرمودند این بود که: «در نظامهای حکومتی در برخی مواقع و موارد حکومت نمی تواند به طور مستقیم وارد شود و اظهار نظر نماید. در عین حال دوست دارد که کلام و مرام او از کانال یک تشکیلات ذی نفوذ در میان عامه ابراز شود. در این حال نظام اگر هم از تشکیلات یاد شده حمایت کند در حقا خواهد بود». آیت الله خامنه ای سپس فرمودند: «جامعه مدرسنه، حکم همان تشکیلات را دارد و به خصوص وظیفه بخش سیاسی آن در این خصوص خطیر است».

باز، شیخ محمد زیدی می نویسد: «یک بار هم در ایام رهبری ایشان خدمتشان دیدیم و در آن جلسه دوستانه، ایشان رهنمودهای بسیار ارزنده ای دادند و خط مشی ما را برای آینده تعیین فرمودند. از جمله عنوان کردند: اکثر اعضای شما دارای عنوان آیت الهی هستید و قدم به سن کهولت گذاشته اید و به تدریج توان کاری تان را از دست می دهید و به جایی می رسید که توانایی انجام کار از شما خلاف انتظار است. بنابراین، باید شما تشکیلاتتان را اصلاح کنید. بدین ترتیب که عضوگیری کنید و از افراد جوان و شاداب بهره ببرید و امور اجرایی جامعه مدرسین را به آنها بسپارید و خودتان در پشت صحنه تنها به سیاستگرایی کلی رو آورید. از جمله پیشنهادهای ابتکار آمیزی که رهبر انقلاب در آن جلسه ارائه کردند این بود که فرمودند اگر موافق هستید آقایان فلانی و فلانی (اسامی شان را فرمودند) برای تغییر تشکیلات جامعه مدرسین انتخاب شوند. اگر خواستید می توانیم رای بگیریم. این پیشنهاد مقبول افتاد و به همین دلیل با آنکه از پایان وقت جلسه گذشته بود، آن را تمدید کردیم و قرار شد که مخالفین و موافقین با این پیشنهاد، حرفهایشان را بزنند. یک دور آقایان صحبت کردند و



بعضی‌ها به اسامی پیشنهادی رهبری تعدادی را افزودند. بنده به خاطر دارم که در آنجا اشکالی را مطرح کردم و آقای خامنه‌ای فرمودند که اشکال شما قابل حل است و راه حلش را عنوان کردند. در نهایت پنج نفر انتخاب شدند و مسئولیت اصلاح ساختار جامعه مدرسین و تغییر برنامه و اساسنامه به دوش آنان گذاشته شد. جلسه آن قدر به درازا کشید که وقت نماز ظهر و عصر فرا رسید و جلسه برای اقامه نماز و صرف ناهار موقتاً تعطیل شد. مجدداً جلسه شروع به کار کرد و مقام ولایت فرمودند: بنده مایلیم با پنج نفری که انتخاب شدند جلسه‌ای داشته باشم و بقیه آقایان می‌توانند تشریف ببرند. (خاطرات آیت الله یزدی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰، ص ۵۳۱-۳۲)

لازم به ذکر است که در آخرین دور انتخاب شورای عالی مدرسین حوزه علمیه قم، آیت الله مصباح یزدی و شب زنده دار نتوانستند آرای مورد نیاز را کسب نمایند و افراد زیر انتخاب شدند:

اعضای جدید شورای عالی نظارت بر مدرسین حوزه علمیه قم، رضا استادی و مرتضی مقتدایی و محمد مؤمن و محمد یزدی و احمد خاتمی و سیدهاشم حسینی بوشهری و محمود رجبی و محمود عبداللهی و سید محمد غروی. بیشتر این افراد کارگزاران خامنه ای هستند.

* اضطراب خاطر خامنه ای را فقدان هویت و فراوان مسائلی سبب می شوند که رژیم ساخته است که هم هویت خود را از دشمن می گیرد و هم مسائل را نه واقعی که ساخته دشمن می خواند. او دچار اضطراب بریدن از واقعیت و زندانی شدن در دنیای ذهنی است:

● در پایان بخش بررسی دیدار سید علی از قم، یادآور می شویم که او، در چند دیداری که با مستمعین خود داشت، همواره از دشمن و دشمنان سخن گفت. دائم از دشمن سخن گفتن، بیاتر این واقعیت است که او برای خود نیز، هویت مستقلی قائل نیست. دشمن است که هویت دارد و این او است که از دشمن هویت می گیرد. در زیر به برخی از جملات این دشمن تراش و از دشمن هویت گیر را می آوریم. این جمله در عین حال ترسهای خامنه ای را بازگو می کنند. این ترسها از واقعیتها هستند که بر مردم عیان هستند و او می خواهد مردم وارونه آنها را واقعیت بپندارند. پیش از آن، جمله ای طنز گونه از نماینده او را بخوانید:

محمدحسن رحیمیان، نماینده ولی فقیه در بنیاد شهید در مورد سخنان سید علی می گوید: حرف‌های رهبری طی ۲۱ سال گذشته کلمه به کلمه حساب شده، دقیق، غیر تکراری و برای همه تازه است. و اینکه جملات تکراری خامنه ای را در طول یک سفر ده - دوازده روزه، بخوانید:

- ۱- طرحها و اقداماتی همچون کاریکاتورهای موهن، قرآن سوزی و دیگر اقدامات شبکه جهانی صهیونیسم نشان دهنده عمق خیانت دشمنان اسلام است و نباید آنها را دست کم گرفت. (در دیدار با نجفیان حوزه)
- ۲- حوزه علمیه طبعاً در مقابل این دشمنی‌ها نمی تواند ساکت باشد و با هوشیاری، در مقابل تحرکات استکبار موضع می گیرد. (در دیدار با نجفیان حوزه).
- ۳- آحاد ملت از جمله همه حوزویان همیشه مراقب باشند تا حتی یک حرف و یک گام کوچک نیز در مسیر دلخواه دشمن برداشته نشود. (در دیدار با نجفیان حوزه).
- ۴- توجه بکنید از سالهای آخر دهه اول انقلاب به بعد، دشمنان انقلاب و جبهه‌ی

جنگ نفت؟

دشمن هر جا که در میدان واقعیت دچار مشکل میشود و کم می‌آورد، بر حجم تبلیغات می‌افزاید. (در دیدار با بسیجیان). ۱۸- امروز اگر کسی کارهای دشمن را در عرصه‌ی عظیم شیوه‌های تبلیغاتی ملاحظه کند، از وسائل اینترنتی گرفته تا وسائل صوتی و تصویری، تا بلندگوهای که در جاهای مختلف دارند - در داخل هم دارند - می‌بیند یک قلم عمده این است که حوادث کشور را دگرگون جلوه دهند. وضع کشور را مایوس کننده، ناامید کننده، رو به زوال، رو به انحطاط، رو به بن بست نشان دهند. (در دیدار با بسیجیان). ۱۹- دشمن در همه‌ی دوران سی ساله، این تلاش را داشت. البته امروز بیشتر است. امروز چون مسئولین کشور و دولتی که بر سر کار است، شعارهای انقلاب را پررنگ تر و جدی تر مطرح میکند، خط امام، خط انقلاب، خط کار برای مردم... (در دیدار با بسیجیان). ۲۰- امروز اگر به تبلیغات دشمن نگاه کنید، می‌بینید اگر در مسائل اقتصادی اظهار نظر میکنند، همه‌ی حرفشان این است که بن بست است. (در دیدار با بسیجیان). ۲۱- این تبلیغات نشانه‌ی اینست که آنها از این حرکت عظیم و پرشتاب مسئولین و مردم عقب ماندند. پس اگر چنانچه این جهنگری دشمن دانسته شد، نگاه انسان به واقعیت، نگاه درستی خواهد شد. نگاه نافذی خواهد شد. (در دیدار با بسیجیان). ۲۲- دشمنان ملت ایران این را میدانند، می‌فهمند، احساس میکنند؛ البته کتمان میکنند. (در دیدار با بسیجیان). ۲۳- اما خوب، تبلیغات دشمن را ملاحظه کنید؛ درست نقطه‌ی مقابل این است. آنجائی که مجبور باشند به زبان بیاورند، واقعیت را وارونه تفسیر میکنند؛ آنجائی هم که مجبور نباشند، کتمان میکنند و اصل واقعیت را می‌پوشانند. (در دیدار با بسیجیان). ۲۴- دشمن در یک برهه‌ای - که امروز هم دنباله‌هایش کم و بیش هست - در تبلیغات گوناگون جهانی، علیه بسیج متمرکز شد... (در دیدار با بسیجیان). ۲۵- اگر حضور در صحنه موجب تحریک دشمنی‌هاست، این دشمنی‌ها در یک جمع بندی نهائی مایه‌ی خیر است. آن دشمنی‌هاست که غیرتها و انگیزه‌ها را تحریک میکند و فرصتهایی برای موجود زنده می‌آفریند. (در دیدار با طلاب و اساتید حوزه علمیه). ۲۶- اگر تحریک گرایشهای چپ و مارکسیستی و حزب توده در دهه‌ی ۲۰ و اوایل دهه‌ی ۳۰ نسی بود، کتاب ماندگاری مثل «اصول فلسفه و روش رئالیسم» تولید نمیشد و به وجود نمی‌آمد. بنابراین، این دشمنی‌ها به ضرر ما تمام نشده است. هر جا خصومت‌ورزی انجام گرفت، موجود بیدار و آگاه - یعنی حوزه‌ی علمیه - از خود واکنشی نشان داد و فرصتی آفرید (در دیدار با طلاب و اساتید حوزه علمیه). ۲۷- اگر تحریک گرایشهای چپ و مارکسیستی و حزب توده در دهه‌ی ۲۰ و اوایل دهه‌ی ۳۰ نسی بود، کتاب ماندگاری مثل «اصول فلسفه و روش رئالیسم» تولید نمیشد و به وجود نمی‌آمد. بنابراین، این دشمنی‌ها به ضرر ما تمام نشده است. هر جا خصومت‌ورزی انجام گرفت، موجود بیدار و آگاه - یعنی حوزه‌ی علمیه - از خود واکنشی نشان داد و فرصتی آفرید (در دیدار با طلاب و اساتید حوزه علمیه). ۲۸- دشمنیها فرصت آفرینند؛ آن وقتی که ما بیدار باشیم، آن وقتی که ما غافل نباشیم. (در دیدار با طلاب و اساتید حوزه علمیه). ۲۹- اگر روحانیت شیعه در مقابل حوادث خصمانه‌ای که برای او پیش می‌آید، احساسی مسئولیت نکند، وارد میدان نشود، ظرفیت خود را بروز ندهد، کار بزرگی را که بر عهده‌ی اوست، انجام ندهد، این موجب نمیشود که دشمن، دشمنی خود را بی طرف ماندن روحانیت در مسائل چالشی اساسی، موجب نمیشود که دشمن روحانیت و دشمن دین هم بی طرف و ساکت بماند. (در دیدار با طلاب و اساتید حوزه علمیه). ۳۰- اگر روحانیت شیعه در مقابل حوادث خصمانه‌ای که برای او پیش می‌آید، احساسی مسئولیت نکند، وارد میدان نشود، ظرفیت خود را بروز ندهد، کار بزرگی را که بر عهده‌ی اوست، انجام ندهد، این موجب نمیشود که دشمن، دشمنی خود را بی طرف ماندن روحانیت در مسائل چالشی اساسی، موجب نمیشود که دشمن روحانیت و دشمن دین هم بی طرف و ساکت بماند. (در دیدار با طلاب و اساتید حوزه علمیه). ۳۱- اگر حضور مردم نمیشود، اگر فاصله‌ای بین مردم و نظام ایجاد میشود، نظام نمیتوانست در مقابل دشمنان مقاومتی بکند (در دیدار با مردم قم). ۳۲- این دو تا نقطه اصلی است؛ دین و مردم. لذا دشمن هم همیشه را آماج حملات خود قرار داده است؛ دین را یک جور، وفاداری و اعتقاد مردم را یک جور. (در دیدار با مردم قم). ۳۳- اینکه شما ملاحظه میکنید از سالهای دهه‌ی ۶۰، از دوران حیات باور کت امام، چه دشمنان بیرونی و چه مزدوران یا نوکران بی‌مزد و منت آنها از داخل،

دشمن هر جا که در میدان واقعیت دچار مشکل میشود و کم می‌آورد، بر حجم تبلیغات می‌افزاید. (در دیدار با بسیجیان). ۱۸- امروز اگر کسی کارهای دشمن را در عرصه‌ی عظیم شیوه‌های تبلیغاتی ملاحظه کند، از وسائل اینترنتی گرفته تا وسائل صوتی و تصویری، تا بلندگوهای که در جاهای مختلف دارند - در داخل هم دارند - می‌بیند یک قلم عمده این است که حوادث کشور را دگرگون جلوه دهند. وضع کشور را مایوس کننده، ناامید کننده، رو به زوال، رو به انحطاط، رو به بن بست نشان دهند. (در دیدار با بسیجیان). ۱۹- دشمن در همه‌ی دوران سی ساله، این تلاش را داشت. البته امروز بیشتر است. امروز چون مسئولین کشور و دولتی که بر سر کار است، شعارهای انقلاب را پررنگ تر و جدی تر مطرح میکند، خط امام، خط انقلاب، خط کار برای مردم... (در دیدار با بسیجیان). ۲۰- امروز اگر به تبلیغات دشمن نگاه کنید، می‌بینید اگر در مسائل اقتصادی اظهار نظر میکنند، همه‌ی حرفشان این است که بن بست است. (در دیدار با بسیجیان). ۲۱- این تبلیغات نشانه‌ی اینست که آنها از این حرکت عظیم و پرشتاب مسئولین و مردم عقب ماندند. پس اگر چنانچه این جهنگری دشمن دانسته شد، نگاه انسان به واقعیت، نگاه درستی خواهد شد. نگاه نافذی خواهد شد. (در دیدار با بسیجیان). ۲۲- دشمنان ملت ایران این را میدانند، می‌فهمند، احساس میکنند؛ البته کتمان میکنند. (در دیدار با بسیجیان). ۲۳- اما خوب، تبلیغات دشمن را ملاحظه کنید؛ درست نقطه‌ی مقابل این است. آنجائی که مجبور باشند به زبان بیاورند، واقعیت را وارونه تفسیر میکنند؛ آنجائی هم که مجبور نباشند، کتمان میکنند و اصل واقعیت را می‌پوشانند. (در دیدار با بسیجیان). ۲۴- دشمن در یک برهه‌ای - که امروز هم دنباله‌هایش کم و بیش هست - در تبلیغات گوناگون جهانی، علیه بسیج متمرکز شد... (در دیدار با بسیجیان). ۲۵- اگر حضور در صحنه موجب تحریک دشمنی‌هاست، این دشمنی‌ها در یک جمع بندی نهائی مایه‌ی خیر است. آن دشمنی‌هاست که غیرتها و انگیزه‌ها را تحریک میکند و فرصتهایی برای موجود زنده می‌آفریند. (در دیدار با طلاب و اساتید حوزه علمیه). ۲۶- اگر تحریک گرایشهای چپ و مارکسیستی و حزب توده در دهه‌ی ۲۰ و اوایل دهه‌ی ۳۰ نسی بود، کتاب ماندگاری مثل «اصول فلسفه و روش رئالیسم» تولید نمیشد و به وجود نمی‌آمد. بنابراین، این دشمنی‌ها به ضرر ما تمام نشده است. هر جا خصومت‌ورزی انجام گرفت، موجود بیدار و آگاه - یعنی حوزه‌ی علمیه - از خود واکنشی نشان داد و فرصتی آفرید (در دیدار با طلاب و اساتید حوزه علمیه). ۲۷- اگر تحریک گرایشهای چپ و مارکسیستی و حزب توده در دهه‌ی ۲۰ و اوایل دهه‌ی ۳۰ نسی بود، کتاب ماندگاری مثل «اصول فلسفه و روش رئالیسم» تولید نمیشد و به وجود نمی‌آمد. بنابراین، این دشمنی‌ها به ضرر ما تمام نشده است. هر جا خصومت‌ورزی انجام گرفت، موجود بیدار و آگاه - یعنی حوزه‌ی علمیه - از خود واکنشی نشان داد و فرصتی آفرید (در دیدار با طلاب و اساتید حوزه علمیه). ۲۸- دشمنیها فرصت آفرینند؛ آن وقتی که ما بیدار باشیم، آن وقتی که ما غافل نباشیم. (در دیدار با طلاب و اساتید حوزه علمیه). ۲۹- اگر روحانیت شیعه در مقابل حوادث خصمانه‌ای که برای او پیش می‌آید، احساسی مسئولیت نکند، وارد میدان نشود، ظرفیت خود را بروز ندهد، کار بزرگی را که بر عهده‌ی اوست، انجام ندهد، این موجب نمیشود که دشمن، دشمنی خود را بی طرف ماندن روحانیت در مسائل چالشی اساسی، موجب نمیشود که دشمن روحانیت و دشمن دین هم بی طرف و ساکت بماند. (در دیدار با طلاب و اساتید حوزه علمیه). ۳۰- اگر حضور مردم نمیشود، اگر فاصله‌ای بین مردم و نظام ایجاد میشود، نظام نمیتوانست در مقابل دشمنان مقاومتی بکند (در دیدار با مردم قم). ۳۱- این دو تا نقطه اصلی است؛ دین و مردم. لذا دشمن هم همیشه را آماج حملات خود قرار داده است؛ دین را یک جور، وفاداری و اعتقاد مردم را یک جور. (در دیدار با مردم قم). ۳۲- این دو تا نقطه اصلی است؛ دین و مردم. لذا دشمن هم همیشه را آماج حملات خود قرار داده است؛ دین را یک جور، وفاداری و اعتقاد مردم را یک جور. (در دیدار با مردم قم). ۳۳- اینکه شما ملاحظه میکنید از سالهای دهه‌ی ۶۰، از دوران حیات باور کت امام، چه دشمنان بیرونی و چه مزدوران یا نوکران بی‌مزد و منت آنها از داخل،

مقدسات دینی را، حقایق دینی را، بیئات اسلامی را مورد تردید و انکار قرار دادند. (در دیدار با مردم قم).

ادامه دارد

انقلاب اسلامی: و خامنه ای در پی دو کار است: برداشتن مانعی که هاشمی رفسنجانی و مخالفان دیگر رهبر شدن مجتبی و فراهم آوردن اسباب برای آنکه مجتبی جانشین او شود:

کنار زدن رفسنجانی و جانشین خود کردن مجتبی خامنه ای و فراوان مشکلیها:

*خامنه ای شتاب دارد مجتبی را جانشین خود کند و مصباح یزدی نیز خواب آن را می بیند:

◀ در سایت فرزندان ولایت به نقل از <http://425987.blogfa.com/> آمده است:

«آیه‌الله مصباح یزدی به یکی از نزد یکان خود وصیت کرده در صورتی که من در قید حیات نبودم به نما بند گان مجلس خبرگان فرما یابد بهترین جا یگزین برای رهبری آینده انقلاب کسی نیست جز حضرت آیت الله مجتبی‌ی خا منه ای. آیه الله مصباح افزوده است: در شیئی بارانی در مسجد اعظم قم بعد از دعا خواهم برد. نیمه های شب مردی سبز پوش به نزد آمد و خود را امام جعفر صادق معرفی کرد و بعد به من گفت مواظب باشید کسی به غیر از آیت الله مجتبی‌ی خا منه ای رهبری جهان اسلام را بدست نگیرد.»

معنای اول این خواب دیدن اینست که مرگ خامنه ای می تواند نزدیک باشد. معنای دوم آن اینست که هدفی از هدفهای اصلی سفرهای خامنه ای به قم، حل مسئله «جانشین» او بوده است.

در همان سایت برای خامنه ای معجزه نیز قائل شده اند: او یک بسیجی کور را، در حضور ۱۱۰ هزار بسیجی شفا داده است! بدیهی است برای کسی چون خامنه ای معجزه قائل شدن و کذابی چون مصباح یزدی خواب دیدن که جانشین خامنه ای باید مجتبی باشد، ربط مستقیم دارد با سخنان خامنه ای در «اجتماع ۱۱۰ هزار بسیجی». او بدین سان قصد خود را بر جانشینی فرزندش، آشکار کرده است:

◀ در ۴ آذر ۱۳۸۹، در عید غدیر، خامنه ای خطاب به بسیجی ها، معنای دلخواه خود را به امامت (کسی یا عده ای مردم را هدایت می کنند) داده و گفته است: «نصب جانشین پیامبر به دستور و الهام الهی، در واقعه غدیر خم، ادامه همین مسیر بود. اگر چه تاریخ اسلام، مسیر دیگری رفت، اما این خط شاخص و اندیشه سعادت بخش در تاریخ باقی ماند تا اینکه به برکت ایمان و استقامت امام خمینی و ملت ایران در این گوشه از جهان، تحقق یافت و به فضل الهی هر روز در دنیای اسلام، گسترش خواهد یافت.»

بدین ترتیب، او نصب پیامبر را با نصب خمینی یکی می کند. از این کار، دو هدف روشن دارد: ۱- او منصوب خمینی و غیر قابل عزل توسط مجلس خبرگان است و ۲- او جانشین خود را، خود معین می کند. این اظهارات در اجتماع بسیجی



ها، تهدیدی مستقیم آن دسته از روحانیان و غیر آنها که در خدمت رژیم و با خارج از رژیم هستند، نیز هستند. چرا که او به بسیجی ها آماده باش می دهد و خطاب به آنها می گوید: «خود را برای درگیری ها و چالش های آینده آماده کنید.»

و باز، او بسیج را مجموعه ای منضبط و سازمان یافته، خوانده و مدعی شده است: «از لحاظ کمی نیز هیچ مجموعه ای در جهان به پای بسیج نمی رسد، اما مهم این است که بسیج بر «اعتقادات و ایمان و عواطف» متکی است و همین واقعیت، در روزهای دشوار، گشاينده مشکلات و دشواریهای کشور و ملت است.»

او حضور در عرصه های مختلف را یکی دیگر از دلایل اهمیت بسیج بر شمردند و خاطر نشان کردند: «بسیج اگر چه در میدانهای دشوار نظامی، در اوج هنر نمایی بوده است، اما به برکت اخلاص، ایمان، شجاعت و قدرت ابتکار خود، در هر میدانی وارد شود، پیشواز و پیشرو خواهد بود... بسیج امروز همه کاره است.»

بدیهی است قصد او این بوده است که هر کاری از بسیج بر می آید. اما حقیقت اینست که مافیاهای نظامی - مالی که سپاه و بسیج را آلت فعل کرده اند، همه کاره کشور هستند و ستایش او از بسیج ربط مستقیم دارد با مسئله جانشینی و امری که سبب شد او سه بار به قم برود:

* از هدفهای سفرهای خامنه ای به قم، هدف مهمی از قلم افتاده است که حذف هاشمی رفسنجانی است:

« بنا بر اطلاع واصل، زمینه سازی برای حذف هاشمی رفسنجانی نیز از هدفهای اصلی سفر خامنه ای به قم بوده است: توضیح این که خامنه ای او را مانعی بر سر راه جانشینی فرزندش مجتبی می داند. الا اینکه بر کنار کردن او آسان نیست. روحانیان قم و تهران و دیگر شهرها از خامنه ای ناراضی هستند به این دلیل که او دولت را به دست اسلحه بدستها سپرده است. بنا بر این، ریاست هاشمی رفسنجانی را بر مجلس خبرگان و مجمع تشخیص مصلحت، تنضیم حذف شدن کامل روحانیت می بندارند. خامنه ای سعی کرده است روحانیان قم را قانع کند که دولت در دست روحانیت می ماند. اما حضور بسیجی ها در قم و سخنان او در اجتماع آنها، کوشش او را بی حاصل کرده است. بطوری که او ناگزیر شده است دوبار دیگر به قم باز گردد.»

«هدف همراه هدف اول، مسئله جانشینی خامنه ای بوده است. خامنه ای مدعی است کسی به کیاست فرزند او مجتبی نیست. تأکید بر جوانی حضرت علی (ع)، ظاهر کردن درون خود است. او این درون را با نزدیکان خود و نیز با روحانیان قم در میان گذاشته است. اما هنوز نتوانسته است مخالفت با موروثی کردن ولایت فقیه را خنثی کند.»

«اما خامنه ای می داند که مردم ایران با ولایت فقیه مخالفند و تحمیل فرزندش، موجهای مخالفت را بر می انگیزد. اینکه عمر ولایت فقیه پیش از مرگ او، بسر رسد، امری محتمل است. از این رو، آماده کردن نیروهای مسلح و بسیج طرفداران ولایت فقیه، برای مقابله با جنبشها، هدف دیگر او از سفرها به قم و آماده سازیها بوده است. بخصوص که اجرای قانون یارانه ها و نیز خرابکاریها در تأسیسات اتمی و موشکی نیز مزید بر علت است.»

«در این میان، سخنگوی شورای نگهبان پیشنهادهایی را اعلان کرد که بنا بر آنها، اختیارات مجلس کم و اختیارات «رهبر» و «رئیس جمهوری» بیشتر می شود. پیشنهاد ایجاد ارگانی دیگر، در کنار مجمع تشخیص مصلحت، در صورت قبول و اجرا بمعنای بی بو و خاصیت کردن مجمع تشخیص مصلحت و بی محل کردن هاشمی رفسنجانی است.»

«در دستگاه خامنه ای می گویند: احمدی نژاد به حساب نمی آید. تاریخ مصرف او با حذف و یا از اثر افتادن هاشمی رفسنجانی به پایان خواهد رسید. انقلاب اسلامی: بنا بر یکی از گزارشها که ویکیلیکسسس انتشار داده است، هاشمی رفسنجانی نیز در تدارک گرفتن جای خامنه ای بعد از مرگ او است. هدفهای دیگر سفرهای خامنه ای به قم، در دو شماره گذشته شرح شده اند. اما اسناد سری وزارت خارجه آمریکا که ویکیلیکسسس در ۲۸ نوامبر ۲۰۱۰ انتشار داد، واجد چند اطلاع مهم است از جمله ابتلای خامنه ای به سرطان خون و این امر که مسئله درجه اول رژیم مافیاهای نظامی - مالی تعیین جانشین او است:»

* ویرانی بزرگی که ویروس Stuxnet به بار آورده، از جمله، بیشتر سائتریفوژها را از کار انداخته است:

« بنا بر اطلاع از کشور، ویرانی که ویروس Stuxnet بیار آورده، بزرگ است. بیشتر سائتریفوژها را از کار انداخته است. و هنوز، نتوانسته اند ویروس را بطور کامل خنثی و آن را از حمله هائی از این نوع، مصون بگردانند.»

« پس از آنکه، از وین، گزارش شد که بخشی از سائتریفوژهای نظیر از کار افتاده است، سلطانیه از کار افتادن «سائتریفوژهای کهنه» را پذیرفت و گفت: سائتریفوژهای نسل جدید جایگزین آنها شده اند و کار می کنند. با وجود این، «در ۱۷ نوامبر، لوموند رویتز گزارش کردند: مطالعه جدیدی که در باره ویروس انفرماتیک Stuxnet انتشار یافته، حاکی از اینست که این ویروس برای خرابکاری در برنامه اتمی ایران ساخته شده است. ویروس Stuxnet که برنامه های مدیریت صنعتی را مورد حمله قرار می دهد، در ماه ژوئیه، توسط شرکت آلمانی زیمنس، کشف شد. اما سازنده و هدف او، هنوز ناشناس است. اما ناشر لوجیسهای امنیت سیمانتک بتازگی تحلیل جدیدی را منتشر کرده است. بنا بر آن، هدف از ساختن آن خرابکاری بوده است. این ویروس می تواند وارد برنامه فرماندهی تأسیسات اتمی ایران شده و آن را مختل کند. این ویروس سیستمهای کنترل را از کار می اندازد. از یک شین، محقق سیمانتک می گوید: یک قطعه مهم از پازل را یافته است.»

ایوانکا بارزسکا، محقق در اتحادیه دانشمندان آمریکا، می نویسد: اگر تحلیل سیمانتک راست باشد، ویروس Stuxnet احتمالاً بقصد از کار انداختن سائتریفوژهای ایران ساخته و بکار انداخته شده است. رالف لانگر، متخصص آلمانی سبیر نیز می گوید همزمان نتیجه رسیده است: سائتریفوژها هدف این ویروس بوده اند. و بسا انفجار بیار آورده است.

* بنا بر ارزیابی عوامل اطلاعاتی رژیم: خرابکاری در تأسیسات اتمی و انفجار در پایگاه موشکی خرم آباد، بزرگ ترین «فاجعه» در ۲۰ سال اخیر هستند:

« بنا بر اطلاع افراد سپاه و مأموران اطلاعاتی سپاه تمام راه هائی را که به خرم آباد می روند را تحت کنترل شدید خود قرار داده اند. کسانی را گرفتار و شکنجه کرده اند اما اطلاعاتی که بدست آورده اند، بس ناچیز هستند. هنوز نتوانسته

جنگ نفت؟

اند بفهمند ایجاد کننده یا کنندگان انفجار چگونه توانسته اند از بندهای حفاظت و حراست عبور کند یا کنند و انفجار را بوجود آورند.

بنا بر همین اطلاع، اطلاعات سپاه عامل انفجار را کار اسرائیل می داند. اما هنوز نتوانسته است بدانند عوامل اسرائیل که اسباب انفجار را فراهم و عملیات را رهبری کرده اند، چه کسانی بوده اند. بنا بر ارزیابی اداره اطلاعات سپاه، انفجار در تأسیسات موشکی خرم آباد و نیز خرابکاری در تأسیسات اتمی ایران، «بزرگ ترین فاجعه ۲۰ سال اخیر» بوده اند.

«در ۸ آذر ۱۳۸۹، در دو جای تهران، دو استاد فیزیک، متخصص در اتم و لایزر، ترور شدند: مجید شهربازی، استاد در فیزیک کشته شد. و فریدون عباسی دوانی زخمی گشت. نام این یکی در فهرست نامه های کسانی بود که بنا بر قطعنامه شورای امنیت مجازات شده اند.

با مسعود محمدی، این سومین استاد است کشته می شود.

* از پیش، واواک در کار قاچاق مواد مخدر بود و نیجریه یک عضو سپاه قدس و چهار نیجریه ای را بخاطر آوردن اسلحه و مواد مخدر به این کشور، تحت تعقیب قرارداد:

« نخست این اطلاع را بخوانید که از ایران دریافت کرده ایم: در پرونده «قتلهای زنجیره ای»، هنگام تسلیم آن به مروی، معاون وقت رئیس قوه قضائیه، واجد این اطلاع بود که مواد مخدر، توسط سعید امامی، معاون عملیات واواک، از چهار بهار به آذربایجان و از خدنده شمال سرابازان و خلبانان وارد آبهای تحت کنترل ناوگان پنجم آمریکا شده است. این ناو را کشتی جنگی سنت جرج و ۴ ناو شکن و کشتیهای مجهز به موشک کروز همراهی می کنند. هدف استقرار چنین نیروی دریائی،

« می دانیم که بعد از کشف اسلحه، نوبت به کشف مواد مخدر رسید. اقدامات متکی نتیجه نبخشید و نیجریه، حمل اسلحه از ایران به نیجریه را به شورای امنیت سازمان ملل اطلاع داد. به دنبال آن، در ۲۶ نوامبر ۲۰۱۰، رویتز گزارش کرده است: خبرگزاری های بین المللی امروز پنجشنبه ۴ آذر (۲۵ نوامبر) از آبیجان، پایتخت نیجریه گزارش دادند که عظیم آقاجانی، شخصی که در اسناد دادگاه از او به عنوان تاجر و عضو سپاه پاسداران انقلاب اسلامی ایران یاد شده است، به همراه یک شهروند نیجریه به وارد کردن سلاح غیرقانونی به این کشور متهم شده است.

او به همراه سه شهروند دیگر نیجریه همچنین به تلاش برای صادر کردن این محموله غیر قانونی به گامبیا متهم هستند. آقای آقاجانی، ۴۳ ساله، به دادگاه گفت که مایل است از حق حمایت کنسولی خود استفاده کند. او حاضر نشد در مورد وارد بودن یا نبودن اتهامات وارده اظهار نظر کند.

« نفر دوم، یعنی سید احمد طهماسبی که عضو سپاه قدس است مصونیت دیپلماتیک دارد.

«در ۲۳ نوامبر ۲۰۱۰، دولت گامبیا روابط رسمی خود را با دولت ایران قطع کرد و به دیپلمات های ایرانی ۴۸ ساعت فرصت داد تا گامبیا را ترک کنند. علت

آنست که مقصد اسلحه را کشور گامبیا گفته اند.

« امر مهم این که توجه ها به این موضوع معطوف است که آیا هدف از ارسال اسلحه خرابکاری در تأسیسات نفتی نیجریه و ایجاد بحران نفتی نبوده است؟ آیا رژیم که مدعی است در صورت حمله به ایران، منافع آمریکا و اسرائیل را در همه جای دنیا، هدف حمله قرار می دهد، خطر حمله به ایران نیست که بسیار جدی می داند و خود را برای خرابکاری در تأسیسات نفتی کشورهای نفت خیز آماده می کند؟ خبر زیر گویای اهمیت این امر است:

* هدف از بسط قوای ناتو، ایران است. سار کوزی می گوید: تهدیدی که مورد بحث ناتو است، تهدید موشکی - اتمی ایران است:

« در ۲ نوامبر ۲۰۱۰، گلوبال ریسرچ اطلاع داده است که « امریکا ۴ زیر دریائی در خلیج فارس مستقر کرده است. پیش از آن، ۳ زیر دریائی دیگر را در آبهای بحرین مستقر کرده بود. همزمان، ناوهوایمابر آبراهام لینکلن و نیز ناو هوایمابر شارل دوگل، متعلق به فرانسه، راهی آبهای خلیج فارس شده اند. امریکا ۲۲ کشتی جنگی، از جمله ناو هوایمابر هائری ترومن را در منطقه دارد. افزون بر آنها، ۵۳ کشتی لوجیستیک در آبهای خلیج فارس و دریای عمان دارد. در جمع، ۳۰ کشتی جنگی بطور دائم در این آبهای حضور دارند. این تعداد شامل کشتی های جنگی انگلستان و فرانسه نیز می شوند.

« ناوهوایماب آبراهام لینکلن که ۵۰۰۰ خدمه شمال سرابازان و خلبانان وارد آبهای تحت کنترل ناوگان پنجم آمریکا شده است. این ناو را کشتی جنگی سنت جرج و ۴ ناو شکن و کشتیهای مجهز به موشک کروز همراهی می کنند. هدف استقرار چنین نیروی دریائی،

« سران ناتو، در ۱۹ نوامبر ۲۰۱۰، در اجلاس که مهمترین اجلاس اوپک توصیف شده است، سران ۲۸ کشور عضو ناتو تصمیم گرفتند یک سامانه ضد موشکی برای دفاع از سرزمینهای اروپائی و مردم این کشور ایجاد کنند. اما اشاره ای به کشوری که در اروپا را تهدید می کند، نکردند. سار کوزی در لیسبون گفت: گربه را باید گربه خواند. کشوری که خطر ساخته است ایران است. او و تئی چند از سران اروپا می خواستند، در بیانیه ای که در پایان اجلاس صادر می شود، نام ایران بعنوان کشوری که در کار بدست آوردن موشک دوربرد و کلاهک اتمی است در سند برده شود. اما اکثریت موافقت نکرد. این ترکیب بود که به مخالفت ایستاد و اکثریت را با نظر خود موافق کرد.

در ۵ دسامبر ۲۰۱۰، گفتگوی کشورهای ۱+۵ با فرستاده های رژیم شروع می شود، در همان حال، سار کوزی رو در روی اوپاما ایستاده است بخاطر قصد حکومت اوپاما به دادن امتیاز به ایران!؟:

« در ۲۸ نوامبر ۲۰۱۰، نوول اسرواتور فاش کرده است که سار کوزی با اوپاما، بر

سر گفتگو با ایران و امتیازها که می باید به ایران داد، سر شاخ شده است:

« دیپلماسی فرانسه با یک امریکائی روبرو است که برایش شاخ شده است. اسم او روبرت اینهورن Robert Einhorn است. او مشاور هیلاری کلینتون، وزیر خارجه امریکا در امر پیشگیری از انتشار اسلحه اتمی است و پرونده اتمی ایران در دست او است. ماهها است که او از پایتختی به پایتخت دیگر می رود تا مگر راه حلی برای بحران اتمی ایران بچوید. « گروه کوچکی که سار کوزی تشکیل داده است این دیپلمات را متهم می کنند که بدون اطلاع فرانسه و به کمک روسیه، می خواهد توافق مساعد به حال جمهوری اسلامی ایران، بعمل آورد. او در این کار است که وزارت خارجه امریکا را بر آن دارد که تن بدهد به دادن امتیازهای خطرناکی به رژیم ایران.

از این رو، در روزهای پیش از آغاز گفتگوهای ایران و کشورهای ۱+۵، تنش شدیدی میان پاریس و واشنگتن پدید آمده است.

« روبرت اینهورن گرفتار یک وسوسه است و آن خارج کردن ۳ تن اورانیوم ۴ درجه از ایران است. بنظر او، ایران می توان میزان غنای این اورانیوم را بالا برد و ظرف چند ماه، بمب اتمی بسازد. برای قانع کردن ایرانی ها به تحویل این ۳ تن اورانیوم، او «هویج هائی» را در نظر گرفته است. سه امتیازی که در نظر گرفته است، سخت پاریس را تکران کرده است:

« برای درمان بیماران سرطانی، ایران یک رآکتور اتمی در تهران دارد. اینهورن در نظر گرفته است که ایران ۳ تن اورانیوم را به روسیه برای غنی شدن تا ۲۰ درصد بفرستد و در ازای آن، قسمتی از آن را روسیه برای سوخت نیروگاه بوشهر آماده کند و کشورهای ۱+۵ با ادامه کار ۴۰۰۰ سائتریفوژهای نظیر موافقت کنند به شرط این که ایران بر شمار آنها نیفزاید. فرانسه دادن این امتیاز را بمعنای مشروع شناختن غنی سازی اورانیوم توسط ایران و غیر قابل قبول می داند. افزون بر این، یک کشور ثالث، یک رآکتور جدید برای درمان بیماران به ایران بفروشد. فرانسه فروش این رآکتور را به ایران عملی جنون آمیز می داند زیرا راحت می توان آن را بکار تولید بمب اتمی برد. در عوض فرانسه موافق است که این توطیهای طبی که ایران بدانتها نیاز دارد، به این کشور داده شوند.

« در سه سپتامبر ۲۰۱۰، مشاوران نیکلاسار کوزی، از طریق روسها، از امتیازهایی که اینهورن در نظر گرفته است، آگاه شدند. بلافاصله، با کاخ سفید تماس گرفتند. از نظر آنها دادن این امتیازها به ایران، نقض خطرناک قطعنامه های شورای امنیت است. و کاخ سفید را تهدید کرده اند که از گروه مذاکره کنندگان کناره خواهند گرفت. از قرار، این تهدید در حکومت اوپاما به چیزی گرفته نشده است. از آن تاریخ بعد، روبرت اینهورن، سه نوبت به مسکو رفته است و هر سه بار، این سه امتیاز را با خود برده است.

* رئیس ستاد ارتش امریکا: سیاست در ایران می باید واقع بینانه باشد:

« در ۲۷ نوامبر ۲۰۱۰، رویتز گزارش کرده است که دریاسالار مولن، رئیس ستاد مشترک ارتش امریکا، در گفتگو با CNN گفته است: در باره ایران که رهبرانش در باره برنامه اتمی دروغ می گویند و در واقع، در کار ساختن بمب اتمی هستند، امریکا نیازمند است به اتخاذ سیاست واقع بینانه ای. او در ارزیابی راه حل نظامی، توضیح داده است: یک دوره زمانی در نظر گرفته شده است اما محور سیاست امریکا، راه حل دیپلماتیک است. من همچنان بر این نظر هستم که می باید بنا را بر گفتگو با ایران بگذاریم. ما باید بر تعهد خود استوار بمانیم. اما این کار در صفحه ۹



را باید بشوید ای واقع بینانه انجام دهیم. به تریبی که ایران به راه راست گفتن برود. مولن و دیگر سران ارتش امریکا همچنان بر این نظر هستند که حمله نظامی به ایران تنها زمان دستیابی ایران به سلاح اتمی را به تأخیر می اندازد. راه حل دراز مدت اینست که ایران متقاعد بگردد که می باید اجرای برنامه اتمی خود را متوقف کند.

*** فرانسه انتشار اسناد محرمانه وزارت خارجه امریکا توسط ویکیلیکس را بهترین هدیه سالگرد تولد به احمدی نژاد ارزیابی می کند:**

◀ در ۲۹ نوامبر ۲۰۱۰، لوموند واکنش حکومت سارکوزی را نسبت به انتشار اسناد محرمانه وزارت خارجه امریکا، انتشار داده است: از دید حکومت امریکا انتشار این اسناد بهترین هدیه سالگرد تولد به احمدی نژاد است. این حکومت همچنان بر این نظر است که ایران در کار تولید بمب اتمی است و انتشار این اسناد، کار را بر جمهوری اسلامی ایران آسان می کند.

بنا بر اسناد منتشره توسط ویکیلیکس: هاشمی رفسنجانی خامنه ای را مبتلا به سرطان خون می داند. احمدی نژاد، ایران را در لبه پرتگاه جنگ نگاه داشته و...:

انقلاب اسلامی: اسنادی که ترجمه آنها را در این فصل می خوانید، بخشی از اسناد مربوط به ایران است که در مطبوعات امریکا و انگلستان و فرانسه، پر اهمیت تر تلقی شده اند. از دید ایرانیان نیز، اسناد حاوی اطلاعاتی هستند در خور اهمیت. بسیاری از آنها بر آنها که نگران سرنوشت ایران هستند، معلوم بوده اند. اسناد منتشره حاکی از آنست که اگر جمهور مردم ایران - با وجود حق دانستن - از آنها بی اطلاع هستند، امریکا و اسرائیل از آنها اطلاع دارند. بنا بر این، هرگاه مردم ایران خود عمل نکنند، آنها که ایران را قربانی منافع خود می کنند، عمل می کنند:

*** درسندی از سندهای محرمانه از قول هاشمی رفسنجانی آمده است: خامنه ای به بیماری سرطان خون مبتلا است. لذا او خود را برای جانشینی خامنه ای آماده می کند:**

◀ بنا بر لوموند (۲۸ نوامبر ۲۰۱۰)، بموجب سندى از سندها که ویکیلیکس انتشار داده است، امریکا چون با ایران در قطع رابطه

است، می کوشد از طریق کشورهای همسایه ایران در باره ایران کسب اطلاع کند. یک شبکه «تعقیب و مراقبت کنندگان ایران» (Iran Watchers) بوجود آورده است. بنا بر اسناد، پیچیدگی و تار بودن رژیم ایران، برای امریکائیهها، یک معما است. آنها کوچک ترین علامتها را بی می جویند.

بنا بر گزارش یک دیپلمات امریکائی به وزارت خارجه این کشور، در اوت ۲۰۰۹، زمانی که ایران در اعتراض به تقلب در انتخاباتی که بدان، در جنبش بود، از طریق طرف تماس خود در یکی از کشورهای آسیای میانه، اطلاعاتی بدست آوردند. طرف تماس یک «تاجر» غیر ایرانی بود که مرتب به ایران رفت و آمد می کرد. او از یکی از شناسای خود این اطلاع را بدست آورد که رفسنجانی - که زیرایر از مخالفان (موسوی و کروبی) حمایت می کند - به او این سر را گفته است که خامنه ای به بیماری سرطان خون گرفتار است. بیماری او در مرحله نهایی است و ممکن است ظرف چند ماه آینده بمیرد. از این رو، او تصمیم گرفته است با خامنه ای مقابله نکند و خود را آماده می کند جانشین او شود.

*** رژیم ایران یک استبداد فراگیر و در کار سرکوب و ترور مخالفان سیاسی است:**

◀ در سند دیگری به تاریخ سپتامبر ۲۰۰۹، دیپلماتها از یک ایرانی که، در تهران، برای یک سازمان بین المللی کار می کند، در باب رژیم ایران پرسیده اند و او این رژیم را «یک دیکتاتوری مطلق توصیف کرده است که بر سه پایه پوسر پاست: روحانیان و بازاریان و سپاه و بسیج. رهبر هیچگونه تصمیمی را بدون مشورت با فرزند خود مجتبی، نمی گیرد. بنا بر مشهور، بیت پدرش را او اداره می کند».

*** علی لاریجانی به سفیر اتریش گفته است: همه از شکنجه در زندان کهریزک اطلاع داشته ایم:**

◀ بنا بر یکی از گزارشها، سفیر اتریش از لاریجانی پرسیده است: آیا شما از زندان کهریزک و شکنجه هائی که در آنجا به زندانیان روا می دیده اند، مطلع نبودید؟ او پاسخ می دهد نه تنها من که همه از آن زندان و شکنجه ها اطلاع داشتیم.

*** در انتخابات سال ۸۸، احمدی نژاد ۴ تا ۵ میلیون رأی بیشتر نداشته است:**

◀ بنا بر گزارشی بتاريخ ۱۵ ژوئن ۲۰۰۹ از عشق آباد، در گفتگو با «ایران و اچر» -

جنگ نفت؟

که نامش حذف شده است - در عشق آباد، او احمدی نژاد را پینوشه خوانده و اعلام پیروزی او را در انتخابات، کودتا توصیف کرده است. او توضیح داده است که بنا بر محاسبه ناظران موسوی، او ۲۶ میلیون و احمدی نژاد ۴ تا ۵ میلیون رأی داشته اند. بقیه آراء به کروبی و رضائی تعلق داشته اند.

انقلاب اسلامی: با توجه به تعداد صندوقهای اخذ رأی، حد اکثر ۲۷ میلیون از مردم ایران می توانسته اند رأی بدهند. بنا براین، گزارش «منبع» به طرف امریکائی خود، در باره تقلب بزرگ صحیح اما در باره میزان آراء ناصحیح است.

*** هاشمی رفسنجانی از غرب استمداد می کند:**

ویکیلیکس: رفسنجانی در دیدار خود با آخرین سفیر اتریش (پستل)، به او گفته است: غرب باید کمک کند:

پستل با رفسنجانی ملاقات کرد. به اعتقاد او، این اولین ملاقات رفسنجانی (بعد از انتخابات) با یک غربی یا خارجی بود. هر دو در باره همکاری اقتصادی، که رفسنجانی هدف اصلی میدانست، مذاکره کردند. هر دو از مذاکره در باره انتخابات و مساله هسته ای اجتناب کردند. چرا که ۱۵ ناظر از ارگان های مختلف در آنجا حضور داشتند. رفسنجانی بسیار مشتاق به همکاری در زمینه انرژی غیر هسته ای بود و از جزئیات انرژی بادی سئوالاتی کرد. رفسنجانی همچنین نظرات خود را در مورد اینکه رژیم ایران چگونه میتواند تکامل بیابد صحبت کرد و گفت که این تغییرات باید از داخل ایران باشد. مداخله خارجیان در اکثر مواقع طرفداری ندارد. با این حال، رفسنجانی معتقد بود که بهترین کمکی که غرب میتواند بکند اعلام متصفانه نبودن انتخابات و نقض حقوق بشر بعد از انتخابات است .

*** قرار محرمانه سفیران کشورهای اروپائی برای شرکت نکردن در مراسم تنفیذ ریاست جمهوری احمدی نژاد:**

◀ بنا بر یکی از گزارشهای محرمانه که گاردین (۲۸ نوامبر ۲۰۱۰) نقل کرده است، سفرای ۲۷ کشور اروپایی تصمیم گرفتند در مراسم تنفیذ ریاست جمهوری احمدی نژاد توسط رهبر شرکت نکنند، اما قرار گذاشتند این تصمیم را مخفی نگه دارند. هدف از مخفی نگه داشتن تصمیم این بود که دولت ایران نتواند با نفرستادن دعوت نامه پیش دستی کرده و ادعا کند که آنها را دعوت نکرده است. پس از دریافت دعوت نامه ها، به جز سفیر سوئد، هیچ سفیر دیگری در مراسم شرکت نکرد .

*** احمدی نژاد به حامد بن جاسم الثاني، نخست وزیر قطر گفته است: ما امریکا را در عراق شکست دادیم و جنگ نهائی ما با امریکا در ایران خواهد بود:**

◀ در ۱۴ فوریه ۲۰۱۰، امیر قطر که با ایران، در یک منبع گاز در خلیج فارس شریک است، به جون کری، رئیس کمیسیون امور خارجه سنای امریکا، گفته است: «بر اساس ۳۰ سال تجربه با ایرانیها، به شما می گویم، از صد کلمه حرفی که

می زنند، یک کلمه اش راست نیست. آنها به ما دروغ می گویند و ما نیز به آنها دروغ می گوئیم.» و نیز، حامد بن جاسم الثاني، نخست وزیر قطر، در دیدار با جون کری، در ۱۳ فوریه ۲۰۱۰، رابطه کشورش با ایران را این سان توصیف کرده است: « محمود احمدی نژاد رئیس جمهوری ایران به من گفت: ما امریکائیهها را در عراق شکست دادیم، جنگ نهائی را با آنها در ایران خواهیم کرد».

◀ دیپلمات دیگری از قاهره، به تاریخ ۲۱ آوریل ۲۰۰۹، به وزارت خارجه امریکا گزارش می کند که حسنی مبارک، رئیس جمهور مصر از ایرانیان متزجر است. او آنها را دروغگو می داند و تأکید می کند: «به یک کلمه از حرفهای آنها اعتماد نکنید». رئیس سازمان اطلاعات مصر، عمر سلیمان، می گوید: «ایران در مصر بسیار فعال است. ایران برای اعمالش می باید بها بپردازد».

انقلاب اسلامی: بدین سان جا برای کوچک ترین تردید نمی ماند که دیگر بحران سازی هم دردی از رژیم مافیایا درمان نمی کند. حالا «نگاه داشتن ایران در لبه پرتگاه جنگ» است که رویه کرده است. هرگاه ایرانیان بر نخیزند و دولت را از دست مافیایا خارج نکنند، به اتفاقی، ایران در پرتگاه جنگ فرو می افتد.

*** سران کشورهای عرب، ملک عبدالله و شیخها خواهان حمله امریکا به ایرانند و در عین حال، نگران نزدیک شدن ایران و امریکا به یکدیگرند:**

◀ بنا بر سندی، در مارس ۲۰۰۹، ملک عبدالله به مشاور کاخ سفید در امر مبارزه با تروریسم، جون برانان، گفته است: «هدف ایران اینست که مسئله بسازد. ایران ماجراجو بمعنای بد کلمه است. خداوند ما را از گناهان آنها حفظ کند». دیپلماتهای دیگر امریکائی سخنان دیگری از ملک عبدالله را به وزارت خارجه امریکا گزارش کرده اند: بنا بر تلگرافی به تاریخ ۱۱ فوریه ۲۰۱۰، ملک عبدالله به ژنرال جیمس جونس، گفته است: «سرمار را می باید قطع کرد. اگر ایران به تولید بمب اتمی موفق شود، در منطقه، همه کشورها بمب اتمی خواهند ساخت.»

◀ در ۱ نوامبر ۲۰۰۹، حماد الخلیفه، شیخ بحرین، به ژنرال پترانوس، فرمانده قوای امریکا در خاورمیانه، گفته است: «اجرای برنامه اتمی ایران می باید متوقف شود. اجازه ادامه دادن به اجرای برنامه اتمی، هزینه اش از هزینه متوقف کردن اجرای آن، بیشتر است».

◀ در ۹ فوریه ۲۰۱۰، یک دیپلمات امریکائی به وزارت خارجه این کشور گزارش کرده است: محمد بن زاید، ولیعهد ابوظبی، که ستون فقرات امارات متحده عربی را تشکیل می دهد، در دیدار با دریاسالار مولن، رئیس ستاد مشترک ارتش امریکا، به او گفته است: «من تردید دارم که حمله هوائی به تأسیسات اتمی ایران کافی باشد. می باید نیروی زمینی را نیز وارد عمل کنید».

◀ بنا بر گزارشی به تاریخ آوریل ۲۰۰۹ به وزارت خارجه امریکا، در اردن، سران کشور بهنگام سخن گفتن از ایران، آن را اختاپوسی می خوانند که به همه جا پنجه می افکند. چاره، قطع کردن پاهای او است. زید رفاعی، رئیس مجلس سنای اردن گفته است: «گفتگو با ایران به هیچ نتیجه ای نمی انجامد. یا ایران را بمباران کنید و یا با ایران مجهز به سلاح اتمی زندگی کنید. مجازاتها و هویج جلو دهان ایران گرفتن ها و تشویق و تکذیبها راه بجائی نخواهند برد».

◀ مدارک حاکی از آنست که سران عرب، در همان حال که به امریکا فشار می آورند به ایران حمله کند، نگران آنند که نکند امریکا به ایران نزدیک شود و این نزدیک شدن به زبان آنها تمام شود. این نگرانی را رهبران اردن بصراحت اظهار کرده اند و اصرار ولیعهد ابوظبی براینکه کشورهای عضو شورای تعاون خلیج فارس، در گفتگوهای امریکا با ایران شرکت جویند نیز بیانگر این ترس است.

*** پنج پایه استراتژی اسرائیل و چسان اسرائیل امریکا را بطرف قاطعیت در قبال ایران می راند:**

◀ بنا بر گزارش به وزارت خارجه امریکا، در ۱ دسامبر ۲۰۰۹، اموس ژیلاد، مدیر کل امور سیاسی - نظامی وزارت دفاع اسرائیل، به آلن توچر، معاون وزارت خارجه امریکا گفته است: «مسلم نیست که ایران تصمیم گرفته باشد بمب اتمی بسازد اما مسلم است که ایران مصمم است دانش ساختن آن را بدست آورد. دیپلماسی پرزیدنت اوباما و گزینه استراتژیک او بسیار خوب است اما روشن است که عمل نخواهد کرد».

بنا بر مدارک منتشره ویکیلیکس، پی بردن به مقاصد رژیم ایران و حل بحران اتمی مایه بیشترین اشتغال خاطر وزارت خارجه امریکا از سال ۲۰۰۲ بدین سو، بوده است. اسرائیلی ها بطور مداوم حکومت اوباما را به سخت کردن موضع خود در قبال ایران خوانده اند. در گزارشی به وزارت خارجه امریکا به تاریخ ۱۸ نوامبر ۲۰۰۹، از جمله آمده است: « یک مقام مוסاد گفته است که ایران دریافته است هرگاه بر خورد مثبتی با سیاست اوباما نشان دهد، همچنان می تواند به «زمان خریدن» ادامه دهد. ایران کاری جز این نخواهد کرد که از گفتگو برای بدست آوردن زمان استفاده کند. بر این روال، ایران در سالهای ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۱ توانائی تکنولوژیک ساخت سلاح هسته ای را بدست خواهد آورد. از آن پس، کاری جز گرفتن تصمیم به ساختن آن نمی ماند. و این تصمیم که سیاسی است را هر وقت بخواهد می تواند بگیرد». در مدرک دیگری بهمان تاریخ، آمده است که حکومت اسرائیل سال ۲۰۱۰ را سال خطر می داند. زیرا اگر ایرانیان به حمایت و تحکیم دفاع از تأسیسات اتمی خود ادامه دهند، بعد مشکل خواهد شد آنها را هدف حمله قرار داد و به آنها صدمه رساند. اسرائیل در انتظار آنست که امریکا بمهای GBS-28 ضد پناهگاه بتونی به این کشور تحویل دهد».

◀ مدرکی به تاریخ اوت ۲۰۰۷، پنج پایه استراتژی اسرائیل در قبال ایران، را بشرحی که مئیر داگان، رئیس مוסاد (سازمان جاسوسی اسرائیل) برای نیکلا ترنس، معاون وقت وزارت خارجه امریکا تشریح کرده است، عبارتند از:

- ۱- اقدام سیاسی از طریق شورای امنیت. داگان ارسال پرونده اتمی ایران به شورای امنیت را تحسین می کند اما می گوید، اقدام سیاسی به نتیجه نمی رسد.
- ۲- اقدامات سری (داگان و معاون وزارت خارجه امریکا تصمیم گرفتند این اقدامات در متن قید نشوند).
- ۳- جلوگیری از تحصیل دانش و تکنولوژی اتمی توسط ایران. او می گوید در این زمینه بیشتر باید عمل کرد.
- ۴- مجازاتهای اقتصادی (داگان می گوید در این زمینه است که بیشترین موفقیت بدست آمده است. سه بانک ایرانی در حال محو شدند).
- ۵- تغییر رژیم (داگان می گوید: برای تغییر رژیم می باید بیشتر کوشید. در



صورت امکان با حمایت از جنبش دانشجویان دموکرات و گروههای قومی آذری و کرد و بلوچ که با رژیم مخالف هستند.

بنا بر گزارشی به تاریخ ۱۳ مه ۲۰۰۹، کاخ سفید روبرت و کسلر، نماینده با نفوذ کنگره را به اسرائیل می فرستد تا حالت عصبی شدید مقامات اسرائیلی را تسکین دهد. او به آنها توضیح می دهد که هرگاه اقدامات دیپلماتیک به نتیجه نرسند، پرزیدنت اوباما آسان می تواند مردم آمریکا را با حمله نظامی به ایران متقاعد کند. یادآین به او پاسخ می دهد: اسرائیل در صدد آن نیست به آمریکا توصیه کند جبهه سومی را بگشاید. اما باید فهمید که اسرائیل دید دیگری نسبت به مسئله دارد و نمی تواند گزینه نظامی را از روی میز بردارد.

* چرا اوباما با جنگ با ایران مخالف است؟ - گفتگوهای وزیر دفاع فرانسه با وزیر دفاع آمریکا در باره احتمال حمله اسرائیل به ایران:

نیویورک تایمز (۲۸ نوامبر ۲۰۱۰) به اسناد سری دیگری توجه کرده است: بنا بر یک گزارش محرمانه از جیمس کانیکام، سفیر آمریکا در اسرائیل، اهود باراک، وزیر دفاع اسرائیل برای او توضیح داده است که دنیا از ۶ تا ۱۸ ماه وقت دارد تا جلو تولید بمب اتمی توسط ایران را بگیرد. بعد از آن، هرگونه اقدام نظامی خسران غیر قابل قبول بیار می آورد. تهدید ضمنی باراک به حمله به ایران، موجب غافلگیری کوچکی شد...

گزارشهای دیگر حاکی از اطلاعاتی هستند که آمریکا به تازگی بدست آورده است. بنا بر آنها، آمریکا بر این باور است که ایران از کره شمالی، موشکهای پیشرفته خریداری کرده است. این موشکها به ایران امکان می دهند بابتنهای اروپای شرقی را و مسکو را هدف قرار دهند. کره شمالی به ایران کمک می کند در تولید موشکهای بالستیک دوربرد.

بنا بر سندهای سری دیگری، بسیاری از رهبران بر این نظر هستند که پیش از آنکه حکومت کنونی بیفتد، ایران بمب اتمی خواهد یافت. و حکومت اوباما تردید دارد که حمله نظامی موجب جلوگیری از این امر شود.

بنا بر یکی از گزارشها به تاریخ ۱۲ فوریه ۲۰۱۰، در دیدار روبرت گیت، وزیر دفاع آمریکا با هروه مرین، وزیر پیشین دفاع فرانسه، مورین از او پرسیده است: آیا اسرائیل بدون حمایت آمریکا به ایران حمله خواهد کرد؟ و گیت پاسخ داده است: او نمی داند آیا این حمله در صورت انجام موفقیت آمیز خواهد شد یا خیر. اما اسرائیل می تواند این کار را بکند.

و گیت افزوده است: هرگونه حمله نظامی حداکثر یک تا ۳ سال اجرای برنامه اتمی ایران را دچار تأخیر خواهد کرد. در عوض، مردم ایران را متحد و برای همیشه ضد حمله کننده به کشور خود می کند.

* علی اف به معاون وزارت خارجه آمریکا: ما از تحریم ایران حمایت می کنیم:

طبق اسناد منتشر شده توسط ویکلیکس، علی اف رییس جمهور جمهوری آذربایجان در دیدار با برنز معاون وزیر خارجه آمریکا ضمن حمایت از تحریم های اقتصادی ایران، روابط کشورش با ایران را مستحج توصیف کرده است. او همچنین خواستار حمایت بیشتر شرکتهای نفتی شده و گفته است: استات اوایل از ایران بیشتر حمایت میکند تا آذربایجان... او همچنین تأکید کرده است

جنگ نفت؟

ژاله وفا

"برنامه پنجم توسعه" آینه تمام نمای بی کفایتی نظام ولایت فقیه

بر هر ایرانی مبرهن شده است که در نظام ولایت فقیه همه ارکان زندگی سیاسی - اقتصادی و اجتماعی مردم ایران صحنه تاخت و تاز مافیای نظامی - مالی گردیده است و در ادبیات "برنامه" نویسی این نظام همواره، جای خالی مجموعه‌ای از اهداف قابل پیگیری از قبیل برنامه های درست سنجیده شده، کاهش واقعی اتکای بودجه به در آمد نفتی، تسهیل رشد اقتصادی، ثبات اقتصاد کلان، برقراری امنیت اقتصادی، نظام توزیع در آمدی عادلانه و ... مشهود است تا بودجه هرساله نیز به عنوان ابزار تحقق آن اهداف مطرح باشد! با حکومت احمدی نژاد حتی فائحه "برنامه چهارم توسعه" نیز خواننده شد چرا که نه سال گذشته و نه امسال گزارش عملکرد برنامه چهارم توسعه را به مجلس ارائه نکرده برنامه پنجمی برای توسعه فقر به مجلس نظام ارائه داد.

اما برنامه ای که در چهار چوب نظام ولایت فقیه تنظیم شود از ابتدا مسلم است که مختصات ضد رشد دارد. چرا که واضعان آن درکی مبتنی بر آزادی نداشته و ندارند تا متوجه شوند که هر مشکلی اعم از سیاسی یا اقتصادی به مثابه یک موجود زنده، هم محیط زیست دارد و هم ایجاد کننده. و ایجاد کننده مشکلات اقتصادی ایران ماهیت نظام ولایت فقیه است. از اینرو واضعان برنامه های "توسعه" بر مدار قدرت، مشکلات اقتصادی را همانند یک شیئی تلقی می کنند و متوجه نبوده و نیستند که در هر نظامی که خود مساله ساز است، همچون نظام ولایت فقیه، انتظار حل مساله امری عبث است. چرا که بدیهی است نظامی که سیاستش بر بحران سازی و مساله سازی است و از قبل وجود بحران و مساله سازی گذران عمر میکند، قصد و تمایلی به حل آن مسائل و بحرانها را نیز ندارد و گرنه به ایجاد آنها دست نمی یازد! و همانگونه که شکم انسان گرسنه را نمیتوان با دادن وعده و ارائه آمار دروغ سیر کرد و رنگ رخساره خیر میدهد از سر ضمیر، برای مردم ایران نیز بطور روزمره وضعیت بحران زده و ناسامان اقتصاد ایران نیز براحتی قابل مشاهده و لمس است و پوچ بودن و فرضی و غیر واقعی و خیالاتی بودن اهداف "برنامه" ریزی های کلان مسئولان نظام ولایت فقیه به استناد همان وضعیت روزمره فقر و گرسنگی و نا امنی اقتصادی امری بدیهی گشته است.

مطالعه متون ۵ برنامه به اصطلاح "توسعه" در این نظام واضح می کند که برنامه های "توسعه" این نظام هم در تشخیص وضعیت و وضعیت سنجی مسائل کشور، هم در ارزیابی و تشخیص نظام اهداف، هم در تخصیص امکانات و هم عوامل موثر در اجرا و برنامه های عملیاتی و تنظیم سازماندهی اجرایی و... اشکالات اساسی و ساختاری وجود دارد. و اصولا به مشکلات اقتصادی و عاملها و راه حلها در این برنامه ها منفرد از یکدیگر و نیز مترغ از سایر جنبه های انسانی فرهنگی و اجتماعی - سیاسی نگاه میشود.

به زعم نگارنده مادامی که ذهنیت واضعان و برنامه نویسان این نظام حول مدار قدرت و الزامات قدرت و نه انسان و نیازهای واقعی و حقوق وی دور میزند و مادامی که نظام فاسد و ضد رشد ولایت

فقیه با برجاست، در چهارچوب چنین نظامی حتی وقتی عده ای قصد ساخت هم داشته باشند با تخریب آغاز می کنند! تخریب نظام تولید و تخریب از راه دامن زدن به مصرف و حراج منابع ملی از قبیل نفت و گاز و... از اینرو ملاحظه می کنیم که حتی بودجه نویسی در نظامی که محورش رانتخواری است معنای دیگری جز نحوه توزیع رانت ندارد! و هر روز که رژیم مافیای ولایت فقیه ادامه حیات می دهد، شاهد تحلیلی رفتن بینه، توان و نیروهای محرکه ایران می باشیم.

گواه صادق غیر واقعی و تخیلاتی بودن اهداف "برنامه های" به اصطلاح "توسعه" نظام ولایت فقیه، محتوای "برنامه پنجم توسعه" و بهترین شاهد مخرب بودن سیاستهای اقتصادی دولت کودتایی احمدی نژاد نیز آمار و ارقام اقتصادی است که آینه عملکرد دولتهای مافیایی در این نظام است.

اکنون با هم به مختصات برنامه "توسعه" پنجم نظری می افکنیم تا مشخص شود اهداف آن تا چه حد در زوروقی از اغراق و تبلیغات پر طمطراق پیچیده و ارائه شده اند. علاوه بر این در آینه آمار اقتصادی است که محرز می شود نه تنها اهداف فرضی و خیالی برنامه های "توسعه" برآورده نشده و نخواهند شد، بلکه ماهیت فاسد و مافیایی نظام ولایت فقیه روز بروز نیز اقتصاد ایران را با ضربات پیاپی حاصل از نادانی و بی کفایتی و فساد مسئولانش به ورطه نابودی نزدیک تر می نماید.

حتی با نگاهی به نحوه ارائه "برنامه پنجم توسعه" به مجلس نظام میتوان بی برنامهگی و مختصات ضد رشد را که در تمامی ارکان رسمی نظام ولایت فقیه ریشه دوانده را نظاره کرد. وقتی که انسان به عینه می بیند که در بسیاری از کشورها عدم اجرای یک پروژه عادی عمرانی با تویخ و نتایج سختی برای مسئولان آن همراه است، ولی در نظام ولایت فقیه " دولت و مجلس ارائه و بررسی " برنامه" کلان را با تاخیری یکساله مواجه می کنند، و به عواقب این تأخیر یکساله در کل اقتصاد کشور هیچ نمی اندیشند، می توان بی به عمق فسادى برد که در همه نهادهای نظام ولایت فقیه ریشه دوانده است، خصوصاً که هر فردی که کمترین اطلاعاتی در باره برنامه های دراز مدت اقتصادی داشته باشد میداند که بدون بررسی نحوه عملکرد برنامه قبلی و میزان نزدیکی و یا دور بودنش با واقعیات اقتصادی، بررسی و تصویب برنامه جدید شکی در فرضی و غیر واقعی بودن این برنامه ها باقی نمی گذارد و در نظام ولایت فقیه گزارش عملکرد برنامه چهارم توسعه " در سال های ۸۵، ۸۶ و ۸۷ به مثابه پیش زمینه بررسی "برنامه پنجم" حتی به مجلس این نظام هم داده نشده است!

اما با مطالعه متن لایحه برنامه پنجم هر ایرانی که کمترین اطلاع اقتصادی داشته باشد متوجه می شود که گویی کسی به نوشتن اثنایایی فرضی و خیالی مبادرت و تنها یک سری تکالیف و جواز برای دولت تعیین کرده است. این "برنامه" نه تنها هیچ نشانی از انسجام ندارد و فاقد جداول و منابع لازم برای یک برنامه ۵ ساله است، بلکه حتی فاقد الویت ها و مشخص کردن منابع تأمین مالی برای اجرای پروژه ها در بخش های مختلف نیز هست و تنها یک سری وعده و وعید ارائه داده است. بر اساس این برنامه در پایان لایحه برنامه ۵ ساله که کلیاتش را مجلس نظام با تغییرات و جرح و تعدیلاتی در تاریخ ۸ آبان ۸۹ تصویب کرد:

رشد اقتصادی ۸ درصدی، نرخ بیکاری ۷ درصدی و رشد ۲,۷ درصدی بهره وری و نزول سهم مردم در هزینه سلامت حداکثر به ۳۰ درصد وعده داده شده است! همچنین بر اساس برنامه تنظیم شده صنعت نفت در پنج سال آینده، این صنعت

نیازمند ۱۵۵ میلیارد دلار سرمایه گذاری است که از این مبلغ ۹۰ میلیارد دلار آن به صورت بیع متقابل و فاینانس و ۶۵ میلیارد دلار دیگر نیز از محل منابع داخلی تأمین می شود. بر این اساس سالانه باید حدود ۱۳ میلیارد دلار سرمایه گذاری از محل منابع داخلی در صنعت نفت انجام شود.

نگارنده حد اقل از دو جنبه معتقد است این وعده ها توخالی و دروغ هستند چرا که:

۱- در این "برنامه" ارزیابی روشنی از عملکرد "برنامه" چهارم ارائه نشده است و همچنین گزارش سالانه از "برنامه" پنجم نیز در تدوین این "برنامه" در نظر گرفته نشده است! در اصل گویی این "برنامه" بدون هیچ بستر وزمینه ای و ارجاع به نحوه عملکرد اقتصادی کشور در ۵ سال "برنامه" چهارم تدوین شده است و دولت کودتایی احمدی نژاد با حذف لزوم ارائه گزارش سالانه در ۵ سال آینده نظارت گریزی خود را به وضوح به نمایش گذارده است. هر چند مجلسی که این دولت را به خاطر عدم گزارش "برنامه چهارم توسعه" که به قول دکتر جامساز اقتصاد دان در گفتگو با اسنا ۸۰ درصد احکامش اجرا نشده است، استیضاح نمی کند، معلوم است که هیچ نظارتی بر هیچ یک از امور دولت کودتایی احمدی نژاد ندارد و البته از مجلس به مثابه یکی از ارکان نظام ولایت فقیه نباید نیز توقع نظارتی در راستای حقوق مردم داشت...

۲- آمار و ارقام اقتصادی کنونی ایران نشان میدهد که آرزوی رسیدن به رشد ۸ درصدی اقتصادی و نرخ بیکاری ۷ درصدی و ... همه آرزوهای خابی هستند که هیچ زمینه تحقق در نظام ولایت فقیه ندارند و برپایه واقعیات تنظیم نشده و از فقدان جداول کمی منابع و مصارف رنج میبرد و حتی مشخص نیست که چگونه درآمدها هزینه می شود! در حالیکه هدف از برنامه نویسی استفاده از امکانات محدود برای تأمین نیازهای نامحدود است و این منابع نیز مشخص شده است.

برای اینکه این ادعای نگارنده مستدل باشد با هم به وضعیت اقتصادی کشور نظری مجمل می اندازیم:

در این برنامه به غیر از اینکه هیچ راهکاری برای مهار تورم و جلوگیری از رشد بی رویه نقدینگی وجود ندارد، حتی به مساله آزاد سازی قیمتها و تبعات " قانون هدفمندی یارانه ها " که امری بسیار تورم زا است حتی اشاره ای هم نشده است. عدم تأکید بر تورم و رشد نقدینگی، باعث خواهد شد مجریان این قبیل " برنامه" ها، درخصوص اتخاذ سیاست های پولی و مالی به هیچ وجه جدی عمل نکنند و رفتار سلیقه ای را در پیش گیرند همان کاری که دولت احمدی نژاد در ۵ سال اخیر با " برنامه" چهارم کرد.

پس وعده رسیدن به رشد اقتصادی ۸ درصدی در پایان برنامه با توجه به اینکه بانک مرکزی جمهوری اسلامی هنوز آمار رسمی نرخ رشد اقتصادی ایران را ارائه نداده است تا امکان مقایسه ای دست دهد و زمینه عملی شدن ویا نشدن این وعده رشد ۸ درصدی در این واقعیات قابل بررسی باشد، اما همین که حسین قضاوی، معاون اقتصادی بانک مرکزی در يك نشست رسمی این بانک رسماً اعلام کرد که نرخ رشد اقتصادی ایران در سال ۱۳۸۷ نیم در صد بوده است، نیز همه می دانیم که طبق اطلاعات بانک جهانی و صندوق بین المللی پول در میان ۲۰ کشور خاورمیانه، ما یکی از پایین ترین رشد ها را داشته ایم و در میان ۲۰ کشور، ایران بعد از قزاقستان که جزو پایین ترین کشورها از لحاظ اقتصادی، قرار دارد و تمام کشورهای همسایه ایران به گونه ای محسوس نرخ رشدشان بالای نرخ رشد ایران است، کفایت میکند بفهمیم وعده رشد ۸ درصدی رشد اقتصادی در ۵ در صفحه ۱۱



سال آینده وعده ای دروغ است چرا که رشد حاصل سالهای بستر سازی و زمینه سازی میباشد.

اما نکته مهم این است که در نظام ولایت فقیه رشد اقتصادی بالا نیز عامل تحولات اقتصادی داخلی نیست بلکه عامل اصلی نفت و افزایش قیمتش است. و در سال ۱۳۸۷ نیز که یکی از بهترین سالهای در آمد نفتی بوده است، تولیدات داخلی کاهش یافته و با رشد اقتصادی نیز مواجه نبودیم و بر عکس با چنین افتی در تولید ناخالص دولتی روبرو بوده ایم.

پس وعده رشد ۸ درصدی اقتصادی در دید دولت احمدی نژاد نه بر پایه رشد تولیدات داخلی و فعل انفعالات سازنده اقتصادی است بلکه تنها منوط بر امید و خیال و آرزو بر افزایش قیمت نفت است!

چرا که وضعیت صنایع و کارگاههای تولیدی کشور از قبیل ذیل است:

« به گفته محمد نهاوندیان، رئیس اتاق بازرگانی و صنایع و معادن ایران توجه می کنیم که اذعان دارد: "صنایع ایران در حال حاضر تنها با نیمی از ظرفیت تولید خود مشغول به کار هستند و این به معنای آن است که نیمی از افراد شاغل باید کار خود را از دست بدهند." (قدس ۷ شهریور ۸۸)

« به گفته بهروز صادقی، رئیس کمیسیون صنعت اتاق بازرگانی و صنایع و معادن ایران: " وضعیت واحدهای صنعتی در ۲۷ استان کشور را بررسی کرده ایم و در این بررسی مشخص شده که "در هر استان فقط ۳۰ درصد واحدها در حال تولید واقعی هستند" (خبرگزاری مهر ۱۲ مهر ۸۸)

اینها زمینه و بستر واقعی تولیدات کاهش یافته داخلی است که به زعم نگارنده بخوبی برملا می سازد که وعده رشد اقتصادی ۸ درصدی در ۵ سال آینده دروغی بزرگ بیش نمی تواند باشد.

به شاخص اقتصادی دیگری همچون میزان سرمایه گذاری خارجی در ایران نظر

افکنیم: هر کس که کمترین اطلاعی از امور اقتصادی داشته باشد میدانند که برای رسیدن به رشد ۸ درصدی، نیاز به نرخ رشد سرمایه گذاری حداقل ۱۲ درصدی است. یعنی باید روند سرمایه گذاری سعودی باشد. در حالی که متوسط رشد سرمایه گذاری سه سال اول برنامه چهارم ۶/۱ درصد بوده است!

و به گزارش ایبنا (در ۱۱ خرداد ۸۹) سهم ایران از بازار عظیم سرمایه گذاری خارجی در طول ۷ سال منتهی به سال ۲۰۰۸ برابر ۱۷ میلیارد و ۱۴۰ میلیون دلار بوده است و در همین دوره شوریهایی که به لحاظ موقعیت و وضعیت به نوعی رقیب ایران محسوب می شوند چندین برابر این رقم از بازارهای جهانی استفاده کرده اند. و سرمایه گذاری این کشورها ۸۴ برابر ۱۸، برابر ۹ یا ۹ برابر... افزایش یافته است. در حالی که در ایران در این دوره زمانی ۲۰۰۰ تا ۲۰۰۸ میزان سرمایه گذاری مستقیم خارجی ۲،۳ برابر کاهش یافته است. سرمایه گذاری خارجی در ایران در شرایطی محدود به ۱ میلیارد و ۴۹۰ میلیون دلار در سال ۲۰۰۸ بوده است که در برنامه چهارم توسعه بیش بینی شده بود که در این سال ۳ میلیارد و ۱۷ میلیون دلار سرمایه مستقیم خارجی وارد کشور شود! اما من باب نمونه سرمایه گذاری خارجی در کشور ترکیه از ۱ میلیارد دلار در سال ۲۰۰۱ به ۱۸ میلیارد و ۲۸۰ میلیون دلار در سال ۲۰۰۸ رسیده است. در حالی که در سال ۲۰۰۲ سهم ایران از بازار سرمایه گذاری خارجی ۳ و نیم میلیارد دلار بوده است این رقم در سال ۲۰۰۸ به کمتر از ۱،۵ میلیارد دلار رسیده است.

حال با توجه به این وضعیت وخیم سرمایه گذاری و نیز مجازاتهای اقتصادی و تحریمهایی که در سال ۱۳۸۹ بدان افزوده گردیده است چگونه میتوان به نرخ لازم سرمایه گذاری نزدیک به دو برابر در برنامه پنجم دست یافت؟ وقتی اجرای خود لایحه "برنامه پنجم" بنا بر برابری که

جنگ نفت ؟

براساس برنامه چهارم توسعه تورم باید یک رقمی می شد اما مردم بیشترین تورم را تحمل می کنند: نرخ بیکاری باید یک رقمی می شد در صورتی که دولت معنی اشتغال را عوض کرد و آورده است اگر کسی هفته ای یک ساعت کار کند بیکار تلقی نمی شود! نرخ سود بانک ها باید یک رقمی می شد اما برای مردمی که تسهیلات دریافت می کنند سود بانکی به ۲۴ درصد رسیده است. نسبت درآمد مالیات به تولید ناخالص داخلی باید در سال ۸۸ به ۱۰ درصد می رسید الان به ۵/۶ درصد رسیده است و برنامه پنجم توسعه متأسفانه دارای تزیینات برنامه نیست در حالی که باید از یک سند بالادستی شروع و به آمار می رسید اما فاقد این بحث است و هیچ سندی برای ارزیابی آن پیش بینی نشده و برای انطباق در سند چشم انداز موضوع مشخصی ندارد. وی تأکید کرد: حدود ۸۰ درصد مواد برنامه پنجم توسعه زائد است و نبود و نبود آن علی السویه است!

با این حساب مردم ایران چگونه می توانند این نظام و دولتهایش را جدی بگیرند؟ و آیا تاوان بی برنامهگی و بی کفایتی آنها را مردم با گوشت و پوست و استخوان خود میدهند یا مافیایی که به علت حرص و آرزوی بی قدرتی سیاسی- مالی، ایران را دچار بحرانهای سیاسی و اقتصادی پیایی کرده است؟

و آیا اصولاً در نظامی مساله و بحران سازی توان توقع برنامه رشد و توسعه داشت و یا در یک نظام مردمسالار آزاد و مستقل؟ به نظر نگارنده تا زمانی که مردم جنبش خود را تارفع سر از نظام بی کفایت نالایق ولایت فقیه ادامه ندهند پیوسته با هرز منابع و نیروهای محرکه انسانی و اقتصادی خود روبرو خواهند بود. و البته که شایسته ایران و ایرانی نظامی رشد یاب و حقوقمند است.

انقلاب اسلامی: و اینک نوبت فصل در برگزیده خبرهای تجارواها به حقوق انسان است: از منابع داخلی وجود ندارد.

ب- جواد اوجی مدیرعامل شرکت ملی گاز ایران (در ۱ مرداد ۸۹ در همایش مدیران صنعت نفت): "تا پایان برنامه پنجم توسعه به سرمایه گذاری ۳۷ میلیارد دلاری در صنعت گاز نیاز است و برای دستیابی به تولید ۱،۱ میلیارد مترمکعب گاز تا پایان برنامه پنجم به سالانه ۶ تا ۶،۵ میلیارد دلار سرمایه گذاری نیازمندیم ولی با توجه به زمانبر بودن طرح های در دست

اجرای بخش بالا دست، توسعه میادین و امکان برداشت گاز از آنها زودتر از سه سال آینده امکان پذیر نخواهد بود. لذا در سه سال آینده ظرفیت پالایش گاز کشور افزایش نخواهد یافت." در حالی که بر اساس برنامه پنجم تا پایان این برنامه یعنی در عرض ۲ سال نظام ولایت فقیه بایستی پالایش گاز به ظرفیت تقریباً دو برابر افزایش یابد!!

به میزان نازل سرمایه گذاری خارجی نیز که در بالا اشاره کردیم، همه این واقعیات آماری که به ناچار بر زبان مدیران ارشد همین نظام جاری می شود خود بهترین گواه بر این امر هستند که واضعان برنامه های توسعه!! "در این نظام صرفاً بر پایه تصورات واهی و ذهنی خود و نه بر پایه تکیه بر واقعیات اقتصادی کشور که حاصل سیاستهای مخرب اقتصادی و اجرای مخربتر آنها توسط دولتهای این نظام است به وضع و نگارش برنامه می پردازند.

عملکرد دولت کودتایی احمدی نژاد و میزان وفاداریش به "برنامه چهارم توسعه" این نظام آنقدر ضد رشد و توسعه و منفی و دلخواهی بوده است که حتی محمدرضا خباز، سخنگوی کمیسیون اقتصادی مجلس نظام نیز در باره این عملکرد و نیز مختصات برنامه پنجم توصیفات ذیل را بکار برده است (ایبنا ۵ بهمن ۸۸): "در برنامه چهارم شاخص هایی برای کشور هدف گذاری شده بود اما متأسفانه دولت در خیلی از شاخص ها، به اهداف دست نیافته است.

رشد اقتصادی باید در برنامه چهارم توسعه به ۸ درصد می رسید در صورتی که الان ۴/۵ است. نقدینگی باید مهار می شد در صورتی که نقدینگی ۲ برابر شده است حالیکه

تشویش اذهان عمومی و نشر اکاذیب محاکمه و حکم زندان جدیدی بر احکام قبلی شان افزوده خواهد شد.

« در تاریخ ۱ آذر ۸۹، به گزارش هرا، امیر احمد منظمی از فعالین دانشجویی دانشگاه آزاد تهران جنوب به یک سال حبس تعزیری و ۷۴ ضربه شلاق محکوم شد.

« در تاریخ ۱ آذر ۸۹، به گزارش فارس، سه فرد مسلح پس از مراقبت های قبلی از منزل پدر یکی از مقامات قضایی مرتبط با موضوع کهزیرک، هنگامی که وی قصد خروج از منزل خود را داشت، او را با تهدید و ارباب سوار خودروی جی ال ایکس بژ رنگ کرده و از محل متواری شدند.

آدم ربایان، پدر این مقام قضایی را که فردی ۵۷ ساله است و محمدعلی نام دارد در کف قسمت عقب اتومبیل خوابانده و تا تهران مورد شکنجه و اذیت و آزار فراوان قرار داده و پیکر نیمه جان او را در ساعت ۱:۳۰ بامداد در مقابل منزل فرزندش رها کردند.

« در تاریخ ۱ آذر ۸۹، به گزارش کمیته گزارشگران حقوق بشر، علی اجاقی دانشجوی سال آخر رشته اقتصاد دانشگاه اصفهان که پیشتر با حکم کمیته انطباقی به سه ترم تعلیق محکوم شده بود، از این دانشگاه اخراج شد.

« در تاریخ ۱ آذر ۸۹، به گزارش دانشجوی نیوز، زینب کاظم خواه، روزنامه نگار ادبی که پیش از این با بخش فرهنگی و ادبی خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا) و با نشریاتی مانند مهرنامه و نافه همکاری می کرد، به چهار ماه حبس تعزیری و پنج سال حبس تعلیقی محکوم شد.

اتهام زینب کاظم خواه شرکت در تظاهرات اعتراضی در مخالفت با نتایج انتخابات ریاست جمهوری در ۲۲ خردادماه سال گذشته اعلام شده بود.

« در تاریخ ۱ آذر ۸۹، به گزارش هرا، جهاتگیر محمودی و کیل پایه یک دادگستری و از وکلای عیسی خان حاتمی، ابوالفضل عابدینی، حشمت الله طبرزدی به دادگاه ویژه روحانیت اصفهان احضار شد.

« در تاریخ ۳ آذر ۸۹، به گزارش هرا، یک زندانی ۲۴ ساله که به اتهام حمل و نگهداری مواد مخدر به اعدام محکوم شده بود در زندان کاشان به دار آویخته شد.

« در تاریخ ۳ آذر ۸۹، به گزارش کمین بین المللی حقوق بشر، هنگامه شهیدی روزنامه نگار و زندانی عقیدتی به دلیل صدمات ناشی از اعتصاب غذا در بهمداری زندان اوین بستری شد.

« در تاریخ ۳ آذر ۸۹، به گزارش ندای سبز آزادی، مرضی کمساری، یکی از اعضای سندیکای کارگران شرکت واحد اتوبوس رانی تهران، بازداشت شد.

« در تاریخ ۳ آذر ۸۹، به گزارش روزنامه جمهوری اسلامی، سید مرتضی بختیاری وزیر دادگستری با بیان اینکه سقف نگهداری از زندانیان در زندانهای کشور ۸۵ هزار زندانی است گفت: این در حالی است که بیش از ۲۰۰ هزار زندانی در زندانها نگهداری می شوند.

« در تاریخ ۴ آذر ۸۹، به گزارش دانشجوی نیوز، سیاوش حاتم، فعال دانشجویی و دبیر سابق انجمن اسلامی دانشگاه بوعلی همدان توسط مامورین واواک بازداشت و به مکان نامعلومی منتقل شد.

« در تاریخ ۴ آذر ۸۹، به گزارش جرس، در آستانه ۱۶ آذر و روز دانشجو، گروهی از اعضای شاخه جوانان جبهه مشارکت استان خراسان رضوی، به دادگاه انقلاب احضار شدند.

شکنجه و اعدام و ترور، از امور مستمر ایران شده اند:

« در تاریخ ۳۰ آبان ۸۹، به گزارش کلمه، سایت مشرق از بازداشت سیدمحمود علیزاده طباطبایی، وکیل خانواده هاشمی، خبر داد و او را «وکیل خبر چین مرتبط با مهدی هاشمی» نامید.

« در تاریخ ۳۰ آبان ۸۹، مأموران واواک که پیش از این پرستو فروهر را از برگزاری مراسم سالگرد قتل پدر و مادرش، داریوش و پروانه فروهر منع کرده بودند، اجازه ندادند که او بر سر مزار پدر و مادرش نیز حاضر شود.

پرستو فروهر که ساکن آلمان است و به روال هر سال، این بار نیز برای برگزاری مراسم دوازدهمین سالگرد قتل پدر و مادر خود در اول آذرماه به تهران رفته بود، گفته بود که پس از ورود به ایران، مقامات امنیتی وی را احضار و به او اطلاع دادند که برگزاری هر گونه مراسم برای بزرگداشت داریوش و پروانه فروهر ممنوع است و هیچ اجازه ای برای دعوت رسانه ای از مردم داده نخواهد شد.

« در تاریخ ۳۰ آبان ۸۹، به گزارش کلمه، یازده نفر از زندانیان سیاسی اوین که یبانه ای را با عنوان «کمیته حقیقت یاب برای بررسی حوادث انتخابات تشکیل دهید»، امضا کرده بودند، پس از احضار به دادسرای زندان اوین دوباره مورد بازجویی، بازپرسی و تهنیه اتهام قرار گرفتند. آنها همچنین تهدید شدند که در صورت تکذیب نکردن یبانه شان به جرم

« در تاریخ ۷ آذر ۸۹، به گزارش نیروهای امنیتی با هجوم به منزل دکتر کیانوش راد عضو شورای مرکزی جبهه مشارکت ایران اسلامی و منزل داماد او با تفتیش منزل آنان و بردن وسایل شخصی آنان، در حمله به منزل دختر ایشان، او و بهروز شاهرخ نیا همسرش را همراه خود بردند. بر اثر این هجوم بد هنگام، همسر دکتر کیانوش راد دچار حمله قلبی و مشکل تنفسی شد و به بیمارستان منتقل گشت.

« در تاریخ ۷ آذر ۸۹، به گزارش دانشجوی نیوز، دومین جلسه رسیدگی به پرونده نسرین ستوده، وکیل دادگستری و فعال جنبش حقوق بشر با حضور نمایندگان از کانون وکلای مرکز و اتحادیه سراسری کانونهای وکلای برگزار شد.

« در تاریخ ۸ آذر ۸۹، به گزارش جرس، کیوان صمیمی، روزنامه نگاری که در بند ۳۵۰ اوین محبوس بود، به زندان رجایی شهر تبعید شد. وی یکی از هفده اعتصاب کننده زندان اوین بود. پیش از صمیمی، مجید توکلی و کوهیار گودرزی از دیگر اعتصاب کنندگان اوین به رجایی شهر تبعید شده بودند.

کیوان صمیمی بهبهانی مدیر مسئول ماهنامه توقیف شده نامه، عضو شورای ملی صلح، کمیته پی گیری بازداشت های خودسرانه، کمیته حمایت از حقوق شهروندی و نیز کمیته دفاع از حق تحصیل بوده است.

« در تاریخ ۸ آذر ۸۹، به گزارش رهانا، عماد بهاور، مسوول شاخه جوانان نهضت آزادی از سوی قاضی صلواتی، رییس شعبه پانزده دادگاه انقلاب به تحمل دهسال حبس تعزیری محکوم شد. وی به اتهام تسانی برای تجمع بر ضد امنیت ملی، تبلیغ علیه نظام و توهین به رهبری محاکمه شده بود.

« در تاریخ ۸ آذر ۸۹، به گزارش فارس، عوامل آمریکا و رژیم صهیونیستی امروز در پی ناامیدی از فرار مغزهای ایران به خارج، اقدام به حذف فیزیکی و ترور دو استاد بسیجی دانشگاه بهشتی (ملی) کردند. مجید شهریاری کشته و فریدون عباس دوانی زخمی شد.

مکانیزم اقدام تروریست ها این بود که موتورسواران تروریست نزدیک خودروی حامل استاد شده و با چسباندن یک بمب به ماشین از آن فاصله گرفته و سپس خودرو را منفجر می کردند.

« در تاریخ چهارشنبه ۱۰ آذر ۸۹، به گزارش خبرنگار حقوقی ایسنا، شهلا جاهد که به اتهام قتل لاله سحرخیزان، همسر ناصر محمد خانی، فوتبالیست معروف ایرانی در بایز سال ۸۱ بازداشت شد، ساعت ۶ صبح چهارشنبه پس از ۸ سال زندان به دار آویخته شد عبدالصمد خرمشاهی و کیل شهلا جاهد که در صحنه اعدام وی حاضر بود در گفت و گو با کمپین بین المللی حقوق بشر در ایران گفت: « اصلاً باورم نمی شود. حال خوب نیست. شهلا فقط گریه می کرد. هیچ حرفی نزد. رفتم جلو و بهش گفتم حرف بزن اما فقط گریه میکرد. خانواده مقتول تا آخرین لحظه رضایت ندادند. هر کسی که آنجا بود خواست تا آنها گذشت محمدخانی هم بود و هیچ نگفت.»

و اکثر حاضران در بیرون از زندان، امیدوار به کسب رضایت و اجرا نشدن قصاص در لحظات پایانی صبح بودند



انقلاب فرهنگی، ابزار بازسازی استبداد (۴)

حال اگر می‌خواهیم از خانواده بزرگمان یعنی جامعه، مشکل زدانی کنیم، باید مشکلات آنرا ریشه یابی کنیم تا برای آنها راه حلی بیابیم. این امر میسر و ممکن میشود اگر گذشته خود را باز خوانی کنیم. گذشته خود یعنی تاریخ خود، تاریخ خود یعنی شناخت و پی بردن به آن ذات و ذهنیتی که باعث شده است سرانجام و عاقبت ما این چنین باشد، دارای کشوری با منابع طبیعی و استعدادهای سرشار ولی عقب افتاده و مردمی گرفتار استبدادی فراگیر و تولید و باز تولید مکرر استبداد. در نتیجه بازخوانی تاریخ یکی از ضروریات شرایط مبارزاتی کنونی می‌باشد. بالاخص بازخوانی تاریخ انقلاب در این دوران از جنبش آزادیخواهان مردم ایران از ضرورتی همه جانبه برخوردار است زیرا تاریخ انقلاب آشکارا ما را بخود معرفی می‌کند و وا می‌دارد ساخت فکری و ذهنی ما را به ما بشناساند تا در یابیم چه بوده ایم و چه شده ایم تا شاید امروز و این بار فلک را سقف بشکافیم و طرحی نو در اندازیم.

متأسفانه غالب مردم، بالاخص آنانی که سنی کمتر از چهل و پنج سال دارند و هم اکنون اکثریت جمعیت ایران را تشکیل می‌دهند، نه تنها چندان علاقه‌ای به دانستن تاریخ، بویژه تاریخ انقلاب را ندارند بلکه عمدتاً حاضر نیستند درباره آن بدانند و در صدد شناخت آن هم نیستند، و اگر اطلاعاتی جسته و گریخته در زمینه وقایع تاریخی - سیاسی دوران انقلاب دارند، عمدتاً از طریق رسانه‌های جمعی رژیم جمهوری اسلامی بدست آنان رسیده است و می‌رسد. مسلم است هیئت حاکمه جمهوری اسلامی برای توجیه و اثبات اعمال خود، آن روایتی را از وقایع گوناگون سی و دو سال اخیر به مردم عرضه می‌دارد که صرفاً در خدمت منافع سیاسی و قدرت طلبانه خودشان باشد. همواره وقایع سیاسی - تاریخی ملعبه‌ای در دست قدرت پرستان و مبلغین مرام‌های استبدادی بوده است تا وقایع را آنگونه بازگو کنند که همخوانی با مصالح و منافع سیاسی آنان دارد. یکی از آن وقایع سیاسی - تاریخی که بسیار مورد جعل و تحریف قرار می‌گیرد، انقلاب فرهنگی ۱۳۵۹ می‌باشد. در این نوشتار بر خلاف آنانی که سعی در تحریف رویدادهای تاریخی دارند، تلاش دارم تا در حد توانم بر اساس روز شمار انقلاب فرهنگی، حقیقت آن فاجعه را برای هموطنانم و بویژه نسل جوان باز گو نمایم. تا شاید در آینده از تکرار این تبهکاری‌ها و جنایت‌ها جلوگیری بعمل آید.

قبل از اینکه از خود سؤال کنیم انقلاب فرهنگی برای چه بود؟ بهتر آن است سؤال کنیم انقلاب مردم ایران در سال ۱۳۵۷ بر علیه رژیم شاهنشاهی پهلوی برای چه بود؟

پرواضح است هر کس و گروهی از دیدگاه سیاسی خود بدین مهم پاسخ دهد. بخصوص اگر قدرت سیاسی را کسب کرده باشد. خمینی که به قدرت رسید گفت مردم برای اسلام عزیز مبارزه کردند و نه برای اقتصاد چون اقتصاد مال خراست! "جوانها که ریختند نسیب خیابانها، فریادشان این بود که اسلام می‌خواهیم. برای اسلام است که انسان میتواند جان بدهد. اولیای ما هم برای اسلام جان دادند نه برای اقتصاد. اقتصاد قابل این نیست! آنها بی‌گناهی که دم از اقتصاد می‌زنند و زیربنای همه چیز را اقتصاد می‌دانند، از باب اینکه انسان را نمی‌دانند یعنی چه. آنها انسان را حیوان می‌دانند. حیوان هم همه چیزش فدای اقتصادش است. زیربنای همه چیزش! الاغ هم زیربنای همه چیزش اقتصادش است!" (سخنرانی در جمع کارکنان رادیو/ ۱۷ شهریور ۱۳۵۸/ قم)

اما یک لحظه خود را در ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ در میدان ژاله و یا در بیان همان سال روبروی دانشگاه و یا در دی ماه

۱۳۵۷ که شاه فرار کرده بود، با مردم ایران در میادین شهرهای ایران مجسم کنیم و از مردم پرسیم چرا مبارزه می‌کنید؟ مطمئناً پاسخ می‌دهند: ما بر علیه ظلم و جور و بی‌عدالتی‌ها، بر علیه سرکوب و شکنجه و دیکتاتوری دربار پهلوی، ما برای آزادی و بر علیه دیکتاتوری و خفقان سلطنت پهلوی مبارزه می‌کنیم.

آری مردم برای ریشه کن کردن استبداد شاهی و بدست آوردن استقلال و آزادی و عدالت اجتماعی مبارزه کردند. انقلاب کردند تا از آزادی بیان، قلم، مطبوعات و اندیشه برخوردار باشند تا دیکتاتور و مستبد دیگری بجای آنان تصمیم نگیرد. آری مردم ایران انقلاب کردند تا خود بر سر نوشت خویش حاکم شوند و از حقوق انسانی و ذاتی خود برخوردار باشند تا کسی در ایران بخاطر داشتن اندیشه، مرامی و دینی خلاف حاکمان شکنجه و زندانی و اعدام نشود.

بعد از انقلاب، خمینی یک قدم و سر سوزنی از استقرار حاکمیت ولایت فقیه عقب تر نرفت و نمی‌رفت و با این کار او می‌خواست دیکتاتوری و استبداد خود را بنا سازد. بدون ساختن و بازسازی ستون پایه‌های استبداد، خمینی و دستیاران هم اندیشه با او، قادر نبودند استبداد فراگیر خود را بنا سازند. ممکن نیست بعد از واژگون شدن یک رژیم مستبد، فردی با افرادی بتوانند بدون تکیه بر ستون پایه‌های استبداد، استبداد را باز تولید نمایند. در این راستا است که می‌توانیم به سؤال خود پاسخ دهیم که انقلاب فرهنگی برای چه بود؟

در بخش اول این نوشته گفته شد برای فهم و تحلیل هر واقعه سیاسی - تاریخی باید با نظرات نقش آفرینان آن واقعه آشنا شد. زیرا بدون شناخت از شیوه تفکر و ساخت ذهنی این افراد هیچگاه قادر نخواهیم بود به علل و دلایل به وجود آمدن یک واقعه تاریخی پی ببریم. خمینی سرکرده تمام وقایع دهه اول انقلاب است. پس برای شناخت از واقعه ای همچون انقلاب فرهنگی، در ابتدا باید تفکر خمینی را در ارتباط با قدرت و آزادی دگر اندیشان مورد ارزیابی قرار داد تا بهتر به چرایی کشتار دانشگاه و انقلاب فرهنگی پی ببریم. پس باید قدری به عقب برگشت. بعد از انقلاب، خمینی نبرد برای تسخیر قدرت و قبضه کردن آنرا با حمایت روحانیت مرتجع و بخشی از گروه‌ها و نخبگان سیاسی آغاز کرد. کیست که نداند از فردای پیروزی انقلاب، جمافداران و اوپاشان تفنگ بدست حامی خمینی، تحت عنوان حزب الله، به جان مردم و سازمانها و افراد سیاسی مخالف افتادند و شروع به سرکوب آنان کردند. آخوندهای روضه خوان به رهبری خمینی از آن جهت دست به تسویه گروه‌های سیاسی زدند و به کشتار مخالفین پرداختند چون می‌دانستند مردم به دنبال آنان و اسلام ولایت فقیه‌اشان نیستند. مردم اگر بدنبال روحانیت بودند حتماً در انتخابات ریاست جمهوری اسفند ۱۳۵۸ بجای بنی صدر به حبیبی کاندیدای حزب جمهوری اسلامی و بازوی نظامی اش سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی رای می‌دادند. روحانیت روضه خوان از آنجائیکه چیزی در جنته نداشت از دگر اندیشان ضد استبداد و بویژه از نمایندگان خط استقلال و آزادی وحشت داشتند. زیرا واقعیت آن دوران این بود که جو سیاسی روزهای بعد از انقلاب به گونه ای نبود که خمینی و عصا بدستانش سادگی و بدون ارباب و کشت و کشتار بتوانند قدرت را کسب و به انحصار خود در آورند. بمناسبت اول ماه مه (۱۱ اردیبهشت ۱۳۵۸) به دعوت خانه کارگر و سازمان چریک‌های فدائی خلق و دیگر گروه‌های چپ به استثناء حزب توده، تظاهراتی با شرکت بیش از نیم میلیون نفر در تهران صورت می‌گیرد. و چند روز بعد مراسم بزرگداشتی برای مصدق برگزار میشود که در آن انبوهی عظیم از اقشار و طبقات مختلف مردم شرکت کردند و اشخاص و گروه‌های سیاسی مختلف و متعددی در آن مراسم سخنرانی نمودند. خمینی وحشت زده از این دو مراسم در سووم خرداد در برابر گروهی از بانوان

اهواز، در قم به سخنرانی پرداخت که این سخنرانی در ۵ خرداد ۱۳۵۶ با عنوان "امام استراتژی مبارزه را اعلام کرد" منتشر شد. به فرازهایی از این سخنرانی رجوع می‌کنیم. خمینی در این سخنرانی می‌گوید: «اگر شما دیدید این جمعیت‌هایی که الان مشغول فعالیت هستند، جمهوری که می‌گویند، یا فقط جمهوری می‌گویند، یا جمهوری دموکراتیک می‌گویند یا جمهوری دموکراتیک اسلامی می‌گویند، این همان معنایی است که دشمنان ما می‌گویند. دشمنان ما از جمهوری نمی‌ترسند، از اسلام می‌ترسند. از جمهوری صدمه ندیدند از اسلام صدمه دیدند. آن که توده‌نی به آنها زد جمهوری نبود، جمهوری دموکراتیک هم نبود. جمهوری اسلامی بود. علامت این که شما بفهمید مسیر آن جمعیت هر که می‌خواهد باشد. اگر چنانچه جمعیتی باشد که در پیشانی او از نماز خواندن پینه بسته نظیر خواجه که پیشانی‌شان از شدت طول سجده پینه بسته بود، لکن حق را کشتند. اگر اشخاصی باشند که صد در صد ملی به خیال شما یا به خیال خودشان هستند، اگر اشخاصی باشند که دم از آزادی می‌زنند، دم از استقلال می‌زنند، لکن در نوشته‌هایشان از خدا خبری نیست، از اسلام خبری نیست، از جمهوری اسلامی خبری نیست، اینها همانطور که شیطان از بسم الله می‌ترسد، اینها از اسلام می‌ترسند. علامت این که شما اشخاصی را بشناسید که از مسیر شما خارج است، از مسیریان ملتی که خویش را در راه اسلام داد، جوانهای ما که خون دادند و به خیابان ریختند، بانوان که به خیابان ریختند و تظاهر کردند با مشت گره کرده این دشمن بزرگ را از بین ببرند، باید دید که اینها اشخاصی بودند که دموکراتیک بودند و مسلک شان دموکراتیک بود؟ اینها جمهوری می‌خواستند مثل جمهوری شوروی می‌خواهد، شوروی هم جمهوری است مثل جمهوری که سایر ممالک دشمن ما می‌خواهد. امریکاهم جمهوری است. ملت ما که خون خودشان را ریخت و فریاد کرد، الله اکبر و فریاد کرد جمهوری اسلامی. اسلام اینها را وادار کرد به یک چنین جانباری و خون ریزی و فدایی دادن، با آن معنایی که شورویها می‌خواهند؟ یا آن معنایی که آمریکائیه می‌خواهند؟ یا آن معنایی که اسرائیل می‌خواهند؟ جمهوری اسلامی فقط دو کلمه اینهایی که می‌گویند جمهوری و اسلامی را دنبال آن نمی‌گذارند و فقط این دو کلمه که من از اول فریاد زدم که ما همین دو کلمه را می‌خواهیم، جمهوری اسلامی. اگر دیدید یک کلمه ای اضافه شد، بدانید که مسیرشان باشما مخالف است. اگر کلمه اسلام هم پهلوش گذاشتند، می‌خواهند شما را بازی بدهند. اگر دیدید یک کلمه ای از آن افتاده و گفتند جمهوری، بدانید مسیرشان با شما مختلف است. اینها می‌خواهند شما را بکشند به آن مطالبی که بر خلاف اسلام است. بر فرض که مخالف با رژیم سابق هم باشد و بسیاری از آنها هم هستند. لکن ما فقط مطلب مان که این نبود که رژیم سابق از بین برود، آن مقدمه بود. مطلب مسلمان این نیست که فلان طایفه از بین بروند. از باب این که رژیم مانع بود از این که اسلام در خارج تحقق پیدا کند و احکام اسلام تحقق پیدا کند و به قرآن عمل بشود، از این جهت ما با رژیم مخالفت کردیم. اگر رژیم هم به احکام اسلام عمل می‌کرد، همان که ما می‌گفتیم او هم می‌گفت ما که با او دعوا نداشتیم. این خفتهایی که ریخته شده است نه برای این بود که رژیم از بین برود، برای این بود که اسلام تحقق پیدا کند. مقصود از رفتن رژیمهای فاسد، مقصود از قطع ایادی آنها این است که ایران بشود یک مملکت. روحانین را می‌خواهند کنار بگذارند. هر کس را که دیدید با هر اسمی، هر هیاتی را دیدید با هر اسمی، هر جمعیتی را دیدید با هر اسمی، هر نویسنده‌ای را دیدید با هر اسمی، هر کسی که دعوی می‌کند که ما حقوقدان هستیم و دعوی چیزی می‌کند ببینید مقالاتشان چگونه است. در روزنامه‌ها مقالاتی که می‌نویسند، وقتی که اجتماع می‌کنند که کردند ببینید که با اسلام

چطور مخالفت می‌کنند. ببینید این اجتماعات از چه نوع جمعیتی تشکیل می‌شود، ببینید چه مردمی در این اجتماعات جمع می‌شوند و خودشان را متصل می‌کنند، و بعد هم از اسلام هیچ خبری نیست. ببینید چه جمعیت‌هایی هستند که روحانین را می‌خواهند کنار بگذارند. ما آزادی‌بی که اسلام در آن نباشد نمی‌خواهیم. ما استقلالی که در آن اسلام نباشد نمی‌خواهیم. ما اسلام می‌خواهیم و آزادی که در پناه اسلام است. استقلالی که در پناه اسلام است ما می‌خواهیم. ما آزادی و استقلال بدون اسلام به چه دردمان می‌خورد. وقتی اسلام نباشد. وقتی پیغمبر اسلام مطرح نباشد، وقتی قرآن اسلام مطرح نباشد هزار آزادی باشد - ممالک دیگر هم آزادی دارند - ما آن را نمی‌خواهیم من حجت را دارم تمام می‌کنم برای ملت ایران. دشمن خودتان را بشناسید ما توطئه را می‌شکنیم. من حجت را دارم تمام می‌کنم برای ملت ایران. من می‌بینم بدبختی‌هایی که از دست همین اشخاصی که فریاد آزادی می‌کشند. برای ملت ایران بدبختی داریم می‌بینم. بدبختی ملت ما آن وقتی است که ملت ما از قرآن جدا باشد. از احکام خدا جدا باشد. از امام زمان جدا باشد. ما آزادی را در پناه اسلام می‌خواهیم. استقلال در پناه اسلام می‌خواهیم. اساس مطلب اسلام است. من اینها را به شما معرفی کردم. با این اشخاصی که با اسلام کاری ندارند، روحانیت را هم کاری ندارند، می‌خواهند یک مملکت غربی درست کنند برای شما. آنهایی که حسن نیت دارند، نیت سوء ندارند نمی‌خواهند رژیم دوباره برگردد با او هم بد هستند. اینها می‌خواهند یک مملکت غربی برای شما درست کنند که آزاد هم باشید و مستقل هم باشید اما نه خدایی در کار باشد و نه بیغمبری و نه امام زمانی و نه قرآنی و نه احکام خدا، نه نمازی و نه چیزی. هر جا که گفتند جمهوری بدانید توطئه است. این همه تبلیغاتی که اهل قلم می‌کنند، نمیدانم اهل بیان تبلیغاتی که می‌کنند که ما از آن دیکتاتوری فارغ شدیم دیکتاتوری عمامه و کفش آمده، اینها ضد اسلام هستند. آخوند دیکتاتور نیست. آخوند می‌خواهد مردم آزاد باشد. آخوند می‌خواهد استقلال باشد. آخوند با توطئه مخالف است نه با آزادی. اینها می‌خواهند روحانیت را کنار بگذارند. (تاکید از ف-ر) آنهایی که حسن نیت دارند، حسن نیت به این معنا که نسبت این احکام که رژیم سابق نه خارحیها هم نه. اما چی؟ اما اسلام هم نه. آنهایی که به خیال خودشان حسن نیت دارند، نه رژیم سابق را می‌خواهند - با آن دشمن هستند - و نه اجانب را می‌خواهند با آنها هم دشمن هستند و نه اسلام و آخوند را. اسلام و هر چه وابسته به اسلام است. آخوند یعنی اسلام. روحانین با اسلام در هم مدغم اند. آن که با عنوان روحانین و آخوند مخالف است، آن دشمن شماست. او آزادی را ممکن است برای شما تامین کند، استقلال هم ممکن است برای شما تامین کند، اما استقلالی که در آن امام زمان نیست، آزادی که در آن پیغمبر اسلام قرآن نیست، من حجتی که خدا برایم دارد ادا کردم. این برنامه کوتاه مدت برای شما ملت است. اللهم قد بلغت، من رساندم بشما ملت. من مطلب را بشما گفتم و باید هم گفته بشود. من مسائلی را که می‌دانم و می‌فهمم وظیفه ام این است که بگویم و بگویم. من حجتی که خدا برایم دارد ادا کردم. این برنامه کوتاه مدت شما است که باید با تمام اینها مبارزه ای بکنید بدتر از آن مبارزه ای که به شاه کردید. دشمنی بعضی از این طوایف برای اسلام کمتر از دشمنی او نبود.»

در این سخنرانی، خمینی، دشمنی قلبی خود را با مصدق و خط فکری اشکار و عریان می‌نماید. در این سخنرانی او به کسانی که از آزادی و استقلال و حکومت دموکراتیک و جمهوری دموکراتیک حتی اسلامی حرف زده بودند، توهین و هتک حرمت می‌کند. با این گفتار مخالفین فکریش چه مذهبی چه غیر مذهبی را علناً تهدید می‌کند و برایشان خط و نشان می‌کشد. او به احاد ملت می‌گوید که

منبعد باید از من اطاعت کنید و مطیع و تابع من شوید. وقتی او می‌گوید من حجت را دارم تمام می‌کنم برای ملت، در واقع او تمامی ایرانیان بخصوص نیروهای آگاه جامعه را تهدید به سرکوب و کشتار می‌کند.

نظر به اینکه خمینی از مردم واهمه داشت و می‌دانست که گروه‌ها و گرایش‌های سیاسی و آگاهان جامعه، حاضر به بندگی او نیستند و نتوانسته بود جامعه به حرکت در آمده را مرعوب و خفه نماید، در سخنرانی دیگری به تاریخ ۲۶ مرداد ۱۳۵۸ ماهیت جنابکارانه خود را قدری علنی تر می‌کند و آشکارا می‌گوید «اگر ما از اول که رژیم فاسد را شکستیم و این سد بسیار فاسد را خراب کردیم به طور انقلابی عمل کرده بودیم و قلم تمام مطبوعات مزدور را شکسته بودیم و تمام مجلات فاسد و مطبوعات فاسد را تعطیل کرده بودیم و روسای آنها را به محاکمه کشیده بودیم و حزبهای فاسد را ممنوع اعلام کرده بودیم و روسای آنها را به جزای خودشان رسانده بودیم و چوبه‌های داد را در میدانهای بزرگ برپا کرده بودیم و مفسدین و فاسدین را درو کرده بودیم. این زحمتها پیش نمی‌آمد. من از پیشگاه خدای متعال و از پیشگاه ملت عزیز عذر می‌خواهم. خطای خودمان را عذر می‌خواهم. ما مردم انقلابی نبودیم، دولت ما انقلابی نیست، ارتش ما انقلابی نیست، ژندارماری ما انقلابی نیست، شهربانی ما انقلابی نیست، پاسداران ما هم انقلابی نیستند، من هم انقلابی نیستم. اگر ما انقلابی بودیم اجازه نمی‌دادیم اینها اظهار وجود کنند. تمام احزاب را ممنوع اعلام می‌کردیم و یک حزب و آن حزب الله، حزب مستضعفین تشکیل می‌دادیم و من توبه می‌کنم از این اشتباهی که کردم و من اعلام می‌کنم به این قشرهای فاسد در سرتاسر ایران که اگر سر جای خود نشینند ما به طور انقلابی عمل می‌کنیم.»

او دیکتاتور مابانه سخن می‌گوید ولی کسی حرفهای او را جدی نمی‌گیرد و شاید هم کسی نمی‌خواست به خود بیاوراند که دیکتاتوری جدیدی در حال ظهور است. خمینی توبه می‌کند از اینکه فرمان آدم کشی نداده بود و در مبادین شهر و بر سر هر کوی و بزمی چوبه‌ها دار برپا نکرده است. به معنای دیگر، خمینی در این سخنرانی به همه می‌گوید که می‌خواهم تهدیدهای خرداد خود را عملی کنم و در همین راستا دو روز بعد یعنی ۲۸ مرداد ۱۳۵۸ فرمان قتل عام مردم کردستان را صادر می‌کند. و از این تاریخ است که توقیف روزنامه و نشریات و کتاب سوزیها و حمله به تجمعات و میتینگ‌ها و شکار نیروهای دگر اندیش و کشتار سیاسی و اجتماعی وارد مرحله جدی خود میشود. اینها پیش زمینه‌های اقدامات بعدی خمینی و مشتق بیارن چون او، فاسد و تبهکار و دروغگو بود. بدون درک این پیش زمینه‌های انقلاب فرهنگی، ما قادر نخواهیم بود چرایی انجام انقلاب فرهنگی را تجزیه و تحلیل کنیم.

در این مرحله روحانیت به رهبری خمینی و بارانشان بدنبال یک هدف بودند که عبارت بود از یک طرح وسیع سیاسی که می‌خواست همه جانبه بر حیات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی کشور جنگ بیاورد. در پی این طرح است که عصا بدستان خمینی با اشغال سفارت آمریکا و گروگانگیری، دولت در دولتی می‌سازند و موجب استعفای بازرگان و دولتش میشوند. پس از اشغال سفارت در ۱۳ آبان ۱۳۵۸ که خمینی آنرا انقلاب دوم و بزرگتر از انقلاب اول می‌نامد و اخیراً سردار مسقی از آن بنام طرح آمریکائی یاد می‌کند، دانشجویان خط امام و خالقین انقلاب دوم و باوران آگاه یا نا آگاه طرح آمریکائی اشغال سفارت و گروگانگیری خود قدرتی بهم زدند تا با دست توانائی خود مواضع استقرار استبداد مذهبی خمینی را به یاری بیگانگان، یکی پس از دیگری بر طرف سازند. بدین طریق آنان عامل برکناری دولت موقت و از میدان بدر کردن بازرگان و بارانش شدند. بعد از اشغال سفارت آمریکا و توطئه بر علیه دولت موقت، نوبت انتخابات ریاست جمهوری می‌رسد و علیرغم میل آخوندهای روضه خوان و جمافداران حزب الله، در آن انتخابات پیروزی از ان ابوالحسن بنی صدر میشود.



«۲۶ خرداد، بمناسبت صد و بیست و هشتمین سالگرد تولد دکتر مصدق»

در این برهه از تاریخ که «سلسله جلیله روحانیت شیعه» بنام نظام ولایت فقیه با تفکر قرون وسطی اش و عمل ویرانگر و دهه‌شانه اش بر مردم ایران خود را تحمیل کرده است بطور واضح با «نظم آخوندی» خود که نوعی «بی نظمی» است در استمرار این بی قانونی، بی نظمی و خودکامگی گوی سبقت را برده است.

همین بنیاد مذهبی در طول تاریخ با اتکا به اعتقادات مذهبی، «قید و بندها ساخت و به دست و پای مردم زد و قدرت حرکت را از آنان سلب نمود.» در واقع یکی از موانع رشد و توسعه جامعه ملی است. متولیان دینی «پیوسته به تسخیر روح توده‌ها پرداختند و قدرت‌های فوق طبیعی و سحر آمیز را در مقابل آنها قرار دادند» و با خرافات و افسانه‌های پندارگونه بازدارنده و وحشت آور کودکان را در زمانی که غرب دستخوش تغییر و تحولات عظیم علمی و صنعتی خود بود، قطره قطره در کام توده‌های ساده دل، فرو ریختند و از این طریق آنها را از پیشرفت و رشد بازداشتند و عملاً در خدمت استبداد داخلی و سلطه خارجی و بر ضد تحول و رشد و توسعه جامعه ملی قرار گرفتند.

بهمین جهت، حکومتگران، مسئولین و کارگزاران دولتی و مردم جامعه ایران در این ناهنجاریها و نابسامانیهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی دچار و عارضه بی نظمی، عدم دقت و فرهنگ کار و قبول و فراروی قانونی و اخلاق بهینه و... شده اند. همین بی مسئولیتی در برابر خود و حقوق ملی ریشه در تاریخ گذشته و استبداد دیرینا و دیرینه جامعه ایران دارد. بنابراین بهمانگونه که اشاره شد یکی از علل موانع رشد در جامعه ایران «خرافات و افسانه‌های پندارگونه» است که تا مغز استخوان در بافت‌های اجتماعی جامعه ملی از رشد مانده ما ریشه دوانده است. متولیان زور مدار دینی با استعانت از کتب و ادبیاتی امثال و بحار الانوار مجلسی و مفتاح الجنان شیخ عباس قمی و... بیشتر به این خرافات دامن زده اند. بعنوان نمونه:

۱- ابوالفضل برقعی در کتاب «نصاحات مفتاح الجنان با آیات قرآن» می نویسد: «جناب آقای قمی در اول مفتاح، چند سوره از قرآن آورده، و در حاشیه آنها ثواب‌های اغراق آمیزی از روایات ضعیفه آورده که بطلان آنها بر هر عاقل خیبری روشن است، مثل آنکه می گوید: «سوره بس به صاحبش می رساند خیر دنیا و آخرت را، و دفع می کند از او بالای دنیا و آخرت را، هر دفعی می کند هر شری را، و روا می کند هر حاجتی را»، و اینها یقیناً دروغ است، زیرا رسول خدا (ص) و بسیاری از اصحاب سوره بس را خواندند و شرور از آنان دفع نشد. و یا می نویسد: «هر که بشنود جهت او باشد هزار نور و هزار یقین»، در حالی که اگر یقین به آخرت را می گوید که یک یقین کافی است. و یا می نویسد «هر که در قبرستان سوره بس بخواند خدای عزوجل عذاب اموات را تخفیف دهد و از هرافتی محفوظ است، و اگر بمیرد داخل بهشت شود». و اینها یقیناً دروغ است، زیرا رسول خدا (ص) و بسیاری از اصحاب سوره بس را خواندند و شرور از آنان دفع نشد. ...» (۳۳)

۲- «اباصلت روایت کرده که چون امام رضا علیه السلام بده سرخ (مابین نیشابور و مشهد) رسید در وقتی که بنزد مامون میرفت گفتند یا بن رسول الله ظهر شده است نماز نمی کنید؟ پس فرود آمد و آب طلبید گفتند آب همراه نداریم. پس بدست مبارک خود زمین را کاوید آنقدر آب جوشید که آنحضرت و هر که با آنحضرت بود وضو ساختند و اثرش تا امروز باقی است...» (۳۴)

۳- از جعفر روایت کرده اند که گفت: «وقتی پیامبر متولد شد چند روز شیر نداشت که بخورد. ابوطالب او را به پستان‌های خود بست و خداوند شیر را در آنها قرار داد.

چند روزی از این طریق شیر نوشید تا وقتی که ابو طالب او را به حلیمه سعیدیه سپرد...» (۳۵)

۴- همچنین می گویند: «حسین از فاطمه و هیچ زن دیگری شیر نمی خورد، پیامبر آمد و انگشت ابهام خود را در دهانش قرار داد و او دو یا سه روز آن را می مکید.» (۳۶)

۵- از باقر بن زین العابدین نقل کرده اند که گفت: «به رسول الله گفته شد: تو فاطمه را می بوسی و با او زیاد رفت و آمد می کنی، با دیگر دخترانت این کار را نمی کنی؟» فرمود: «جبرئیل سیبی از سب‌های بهشت به من داد و من آن را خوردم و آب آن در پشتم متغیر شد سپس با خدیجه نزدیکی کردم و او به فاطمه آبتن شد، پس من بوی بهشت را از او احساس می کنم.» (۳۷)

۶- وقتی فاطمه این گونه است ناچار باید علی نیز، مثل وی باشد. درباره‌ی علی و ولادت وی قصه‌ای مشابه آن خلق کرده اند. فتال در کتابش آورده که «بیک سیبی میوه‌ی بهشتی مثل خرما و انار برای ابوطالب آوردند و ابوطالب از انار خورد و شاد و خوشحال به خانه برگشت. وقتی آن را خورد و آب آن در پشتش متغیر شد با فاطمه، دختر اسد، نزدیکی کرد و او به علی حامله شد.» (۳۸)

● حاج مخبر السلطنه هدایت در کتاب خاطرات و خطرات خود دو مثال بعنوان مقایسه از نظم، برنامه و مدیریت ایرانی با غربی در آن زمان در باره "سان" می آورد که:

۱- سان سوار در گچسر ایران: «عبدالله خان یوشی عده‌ای سوار ابواب جمعی داشت، در گچسر سان دید. اسبها ممتاز، یراقها عالی، سوارها بی تربیت رزه. گفتند، چون فرمان حرکت داده شد، بدون ترتیب دست گذاردند به تاخت و از جلو چادر شاه گذشتند. طنابها پاره شد، میخها کنده، بطوریکه وحشت دست داد، من در چادر شاه بودم و هر کس بود فریاد می کرد که آرام و کسی گوش ننهاد، سواران وحشی وحشی در دل انداختند که مگو.» (۳۹)

۲- سان لشکر در برلن: «احتشام السلطنه دعوت بتماشای سان در کنار برلن کرد. رفتم، صف اول را گرفته بودند، محلی مشرف بر میدان سان برای تماشاچیان معین بود، جماعتی پیاده و جماعتی در درشکه میهای تماشا بودند، میدان خوب دیده می شد، و روبرو طاقنمایی برای دستگاه امپراطوری و رجال آشنا مرتب بود. افواج می گذشتند، پیاده، سواره و توپخانه، آراسته تر از آن بود که بقلم بیاید. موزیکانچی دو دسته بیشتر نبود، یکی سواره، چیزی از آن سان فراموش نمی شود و فوق العاده مایه ضحک بود. اسب طابالچی سوار بود که می طابالچی دو نوبت و وظیفه خود را در کمال نظم انجام داد، نوبت دوم و سوم که افواج سوار سان دادند ظاهراً طابالچی زمین خورده بود، اسب در کمال مهارت در محل معین از صف خارج می شد، دوری می زد، در جای خود قرار می گرفت.

محل طابالچی در حرکت دست راست بود، درموقعی که موزیک توقف می کرد تا دسته رد شود می بایست طبال بدست چپ تپید باید و از برای اینکار مجبور بود در قوس معینی چرخ بزند و عادتاً یابو اینکار را میکرد و نکته این بود که طبالچی دو دست بیشتر نداشت و هر دو در زدن طبل بکار است، افسار یابو بسر خودش است، در اثر تربیت و مشق بوظیفه خود عمل می کند، در مملکتی که اسب و مادبان ریاضی دان باشند، تعجب ندارد که یابو هم مشق نظامی بداند، آراستگی و نظم لشکر آلمان بجای خود، کیفیتی که بخاطر من مانده است همان حرکت یابوی طابالچی است که در وظیفه تخلف نمی کند.» (۴۰)

● احتشام السلطنه در ادامه خاطرات خود می گوید: از عمارت و قصر محل اقامت شاه خارج شدم تا با یکی از کالسکه‌های سلطنتی که برای رفت و آمد شاه و همراهان تعیین شده بود به هتل کنتینانتال (Continental Hotel) محل اقامت ملتزمین رکاب بروم. معلوم شد

حضرات از خودراضی هربکی دونفر کالسکه ای را برداشته و رفته است. بی انصاف‌ها ملاحظه شخص شاه و صدراعظم که احتمالاً حاجت به کالسکه پیدا کنند را هم نکرده بودند. باری درشکه سرباز کرایه سوار شده و به طرف هتل روانه گردیدم. در اواسط خیابان اصلی شهر متوجه شدم امپراطور با اسکورت و آن حشمت وهمینه مخصوص از سان ورژه باز میگردد و از جهت مقابل می آید. از ترس اینکه مرا به آن صورت و با لباس رسمی که مانند دیوانه‌ها در درشکه رویا کرایه‌ای نشست در شهر پرسه میزنم ببیند، به درشکه چپ گفتم از یکی کوچه‌های فرعی بروم. در اواسط کوچه تنگ که راه عبوریه زحمت میسر نمی شد و از بخت بد چرخ درشکه شکست و بچه‌ها و عابریین دورما جمع شدند و هر کس به زبانی استهزاء و تمسخر میکرد. به این نوکری و ماموریت لعنت و به خودم فحش می دادم و مجبوراً پیاده راه هتل را در پیش گرفتم. با آن لباسها خورد و خسته وارد هتل شدم و در حالیکه سعی می کردم کسی متوجه حال من نشود به طبقه بالا که محل اقامت حضرات بود رفتم.

در راهرو هتل در اطاق‌های همراهان شاه عموماً باز بود و رجال و اعیان درجه اول مملکت غالباً لخت با یک زیر پیراهن و حتی بعضاً مشغول شستشوی خویش بودند. من با هیچ زبانی نمی توانم حیرت و تعجب مستخدمین و مهمانان هتل را که از راهرو عبور می کردند وصف کنم، امر همایونی را به امین الحضره و موق الملک ابلاغ کردم. امین الحضره جواب داد «شاه که خورد و به فلانش خندید که آلمان آمد...»!

خواننده البته حمل برمالغه و اغراق نخواهد کرد و اینکه اظهارات و قیاحانه نوکری که گوشت و پوست و استخوانش از شاه است را بالصراحه می نویسم. مقصود این است که خواننده مستحضر از حالات شاه و دربار و در باربان بشود. از فحاشی‌هایی که «امین الحضره» به شاه کرد متحیرماندم. چه کنم؟ بزیم به دهان این شخص؟ مگر نه اینکه او این قبیل هرزه گویی و فحاشی را در حضور جمیع همقطاران خود اظهار می کند؟ من که از دیگران، شاه پرست تر نیستم و بعلاوه نزدیکان شاه زبانشان عادت با این الفاظ دارد و چنانکه شنیده‌ام در حضور ملوکانه هم از این قبیل الفاظ رکیکه استعمال می کنند و حتی به خود پادشاه هم می گویند، چون از این اصطلاحات خوشش می آید و لذت می برد و ذات مبارک نبه قول خودشان و به اصطلاح مردم تبریز «اهل دبه!!» هستند.

معدالک رشته اختیار از دستم در رفت و در یک لحظه متوجه شدم که دیگر نمی توانم با این مردم و حوزه آنها زندگانی نمایم. به امین الحضره گفتم: خودت میدانی میروی و یا نمیروی؟ من که دیگر نوکری به این مرد نمی توانم بنمایم.

● خشم و غضب پادشاه نسبت به امین الحضره

اتابک امین السلطان صدراعظم لاینقطع تلفون میکرد و من استعفاي خود را داده و از حضور عذر خواستم و بالجمله به اصرار تمام مجدداً به قصر رفتم و مراتب را به اتابک گفته و اضافه کردم اگر یک حرفهائی که در حضور تمام مردم به شاه گفت به من گفته بود، شکم را پاره میکردم. جریان به عرض کبابی جواهر آسای اقدس عالی رسید! امر و مقرر فرمودند که امین الحضره را به سرحد عودت دهند برود ایران. ولی اوامر ملوکانه و خط شاهانه نیم ساعت بیشتر نفاذ و دوام نیافت و از اعتبار افتاد.

امین الحضره همان بود و همان ماند تا آخر عمر شاه و آن عباراتی را که به نظر بنده آنقدر رکیک آمد، برای ذات اقدس شهرباری گوارتر از هر چیز بود. آن جملات شرم آور و قبیح از جمله مذاکرات عادی و عریض یومیه حضور همایون بود!

● مظفر الدین شاه در ایرای بزرگ برلن:



مظفر الدین شاه - منبع: میربخش

شب همانروز قرار بود که اعلیحضرت پادشاه ایران به اتفاق امپراطور و امپراطریس و خاندان سلطنتی و شاهزادگان و ملتزمین رکاب شاهشاه ایران و اعیان و رجال آلمان به اپرا تشریف فرما شده برنامه مخصوص اپرا را ملاحظه فرمایند.

برنامه شب، اجمالاً اینطور تنظیم شده بود که شاه بعد از چند ساعت استراحت در ساعت معین از قصر سلطنتی به عمارت اپرا پیاده شود. بایستی در همین موقع اعلیحضرت هم به آنجا رسیده باشند تا به اتفاق به داخل سالن رفته و در حجره مخصوص جلوس فرمایند. اما اعلیحضرت شاهشاه جم جاه ابداً در فکر حرکت نیستند. هر قدر اصرار می کنم که زودتر حرکت فرمایند، باز این دست و آندست می کنند.

لحظات وحی دقایق میگذرد. اما هر لحظه برای من از یک عمر طولانی تر سوخت تراست. سرانجام از حرکت شاه مأیوس و برای اینکه در حضور امپراطور عذری بدتر از گناه بیارم و به آن حالت خفقان آورانتظار خانمه دهم، شاه را رها کرده و به طرف عمارت اپرا رفتم.

امپراطور و وزراء او بالای پله ایستاده و گارد به حالت احترام در اطراف محوطه قرار دارد و منتظر ورود پادشاه ایران هستند. از من سؤال کردند؟ عرض کردم الساعه وارد می شوند. اما باز چند دقیقه طول کشید تا نزول اجلا فرمودند. نه پادشاه و نه هیچیک از ملتزمین شعور عذر خواهی نداشتند. بالجمله در لژ سلطنتی در کنار خواهر امپراطریس (چون خود امپراطریس در برلن حضور نداشت) قرار گرفتند امپراطور و تمام خانواده سلطنتی آلمان در همان لژ بودند و ملتزمین رکاب هم در همان حجره جای گیر شدند.

هنوز چند دقیقه از شروع برنامه نگذشته بود که اعلیحضرت از صف جلو، روی خود را به عقب برگردانده و گفت: که البته چند صف دورتر نشسته بودم فرمودند: تشنه‌ام، آب می خواهم!!

سبحان الله این چه اوضاعی است؟؟ تمام عالم نگران ما هستند؛ چه خورده‌ای که در چنین مواقع و لحظات مخصوص این طور عیش پیدا کرده‌ای؟؟

چاره‌ای نبود فوراً امین الحضره با لباس تمام رسمی که لباس سفیر کبیر در واقع به آن زینت و زیور نبود و نشانها و تمثال و غیره از جای خود برخاست و برای تهیه آب رفت، هر چه خدمت: شما از جای خود تکان نخورید و پیشخدمت‌ها برای انجام خدمات حاضر و مأمور هستند، فایده نکرد و گفت: به من بنشینیم و پیشخدمت یا دیگری آب برای ولینعمتت ببرد؟ (که البته این همان ولینعمتت است که صبح آنروز چنان و قیاحانه بیاد فحش گرفت.)

بالجمله امین الحضره لبوان آب را به حضور برد و میل فرمودند. باز چند دقیقه بعد مجدداً دستورات دادند و این کار چند نوبت تکرار شد، یک مرتبه بدون مقدمه، اعلیحضرت از جای خود برخاسته و قصد عزیمت فرمودند، چه شده است؟ حالیم بهم خورده است.

ای آلمان، با این اقتضاحات بی دریی چه کنیم؟ اگر ناخوشی مریضخانه برو و یا از مملکت خارج نشو، یا در فرنگستان با آن

قدر اصرار خود را مهمان مردم نکن و یا اینکه وقتی آمدی مثل آدم رفتار کن! شاه از سالن اپرا بیرون آمده معلوم است که همه مضطرب شدند، امپراطور پرسید چه شده؟ گفتم، مختصر کسالتی عارض شده و محتاج هوای تازه هستند. شاه به سالن بزرگ بیرون اپرا آمد. البته همراهان هم یکی یکی از لژ خارج شدند و برنامه رسمی از سکه افتاد.

شاهزاده خانم‌ها اظهار نگرانی کردند و موافق نزاکت و ادب استفسار احوال همایونی را میکردند و کمک خود را تقدیم می داشتند.

اعلحضرت همایون، در وسط سالن بزرگ اپرا، روی یک صندلی جلوس فرموده و تکه‌ها را باز و مرتباً و پی در پی آب میل می فرمایند، ابداً کسالت جدید ندارند، در حالیکه همه انتظار دارند ناراحتی اعلیحضرت رفع و به محل اپرا تشریف فرما شوند تا ادامه برنامه را ملاحظه فرمایند، اصرار فرمودند که می خواهم بروم بخوابم و استراحت کنم. حالا تکلیف این برنامه رسمی چه می شود؟ صدها تن شاهزادگان، اعیان، اشراف، وزراء و ارکان دولت، سفرا و کوردیپلماتیک با خانمهای آنها که امشب برای معرفی و آشنائی با پادشاه ایران دعوت شده اند، چه باید بکنند؟ چه خاکی باید

سرمای بزنیم؟ بالجمله، هر قبايح این رفتار را به عرض خاکبای مبارک رسانیدم. به کلی بی نمرماند. زیرا هیچ امری به نظر مبارک قبیح نبود و اصرار در حرکت فرمودند و به جانب در خروجی راه افتادند و از عمارت اپرای سلطنتی بیرون آمدند و کالسکه‌ها را فرستادند بیابورند. لژها خالی شد. چندین پرده نمایش باقی و در حقیقت به اپرای بزرگ و معروف برلن و همیشه سلطنتی دولت آلمان و خودمان یکباره: .. دیدیم و جای پاک باقی نگذاشتیم.

اعلحضرت و ملتزمین رکاب ظفر انتساب به طرف پستام رفتند و بنده به سفارت بازگشتم. مثل اشخاص دیوانه، گنج و منگ در گوشه‌ای افتاده و به فکر فرو رفتم. وقایع و افتتاحاتی که از صبح امروز تا شب واقع شده بود از پیش نظر گذراندم. خدایا، دیگر چه آبرونی برای من و مملکتم در این سرزمین باقی مانده است و پس از مراجعت مکتب فیروزی کوکب در دربار آلمان چگونه می توانم ظاهر شده و به عنوان یک سیاستمدار و نماینده کشور مستقل و متمدن عرض اندام نمایم؟

هر قدر از این وقایع تأسف می خوردم چاره دردم را نمی کرد. استعفاء بدهم، کجا بروم در چنین مجمعی چه طوری توان زندگانی کرد؟ در فرنگ که این قدر ملاحظاتی در کار است اینطور است. در ایران که فعال مایه‌اش و اختیارجان و مال و شرف مردم در دست مثنی مردمان رجاله که شاه که از آنها و سر دستان آنها است.

منتهی سردسته‌ای که در دست اراذل و اوباش زبردست خودش اسیر می باشد، چه خواهیم کرد؟

این دار دسته، یعنی در باربان و اطرافیان شاه که از اوباش تبریز و تهران ترکیب یافته اند به عشق آنکه گشت و گذاری در ممالک فرنگ بزنند و نشانهای دول فرنگ را ضمیمه کلکسیون نشانهای ایرانی خود بنمایند، شاه ضعیف الاراده و ضعیف العقل، شهوت ران، مزور، مقدس بی دین، با بجرم، بی انصاف، متظاهر بدوستی نوع بشرو دشمن واقعی خلائق را به این قاره کشیده و به زور و با قاحت، خود را به دول اروپا تحمیل و اقتضاحات و کتافات خود را به تمام پایتخت‌های فرنگ آورده دنیا را ملوث و مملکت را مفتضح تر از آنچه هست می نمایند.

● تنها راه حل تغییر رژیم است؟

شب را به هر مصیبتی بود گذرانده و با خیالات واهی از این طرف به آن طرف غلتیدم و هر چه حساب کردم، دیدم موجودی بیچاره و بدبختم. نه صنعتی می دانم و نه غیر از نوکری کاری از دستم بر می آید. چاره نیست، جز دیدن و حسرت خوردن، تنها راه حل وجود دارد.



«۲۶ خرداد، بمناسبت صد و بیست و هشتمین سالگرد تولد دکتر مصدق»

آنهم کوبیدن و سرنگون کردن این نظام پوسیده و رهائی از دست این دلقک واعقاب واجزاء اوست. وصول به این راه حل هم هزار وسیله واسباب می خواهد که در درجه اول لطف و عنایت خداوند متعال است. با پشت گرمی به وجود مسبب الاسباب خود را تسکین داده به جستجوی سایر وسایل و ابزار سرگرم شده و خویشتن را دلداری دام و به امید آرزو به خواب رفته.» (۴۱)

● خانم هما ناطق در نوشته تحقیقی خود در باره «امتیازات و وام ها» در عصر مظفر الدین شاه می نویسد: از پولدوستی شاه فرنگیان بهره گرفتند. رشوه دادند و دست روی ذخایر ایران گذاشتند. از آنجا که شاه بیمار بود تا توانست امتیاز فروخت. درآمدش را به جیب ریخت و دیناری به خزانه نپرداخت. دولت های غربی از بی باقی او سود جستند. به جان زیروری ایران افتادند. به زمانه او وام های پی در پی خزانه را به ورشکستگی رساندند. از شدت فقر حقوق کارمندان ضبط شد. اما شاه با دستگیری و تشویق «آرتور هاردینگ» وزیر مختار انگلیس وام گرفت. شاه پول سفر می خواست و حال آنکه ایران در تنگنای مالی به سر می برد. به ناگزیر دست به اعطای امتیازات گوناگون زد. چنانکه «هاردینگ» خود در خاطراتش یاد کرده است. به ناگزیر در ۱۹۰۱ هزار لیره «وثیقه عایدات شیلات بحر خزر» را بی مشورت با آرکان دولت بالا کشید. نیز سرخود، امتیاز راه آهن را به روس ها واگذار و امتیاز بانک را به آلمان. در این میان بخشی از بانک شاهی به دست انگلیس ها افتاد. «بانک آلمان» به آلمان ها رسید. «راه آهن و بانک استقراضی و شیلات شمال» به روسیه و «حفریات باستانشناسی در شوش» به فرانسوی ها واگذار شد. مهم ترین که «هرمند را از ایران جدا کردند» بحریین «زیر نفوذ انگلیس ها» رفت. درازای اخذ وام «کنترل گمرکخانه به روس ها واگذار شد.» دولت روسیه در رقابت با انگلیسها و مسیونرهای مستقر در ارومیه، به خیال کشیدن خط راه آهن به تبریز «افتاد. شاه کاوش در آثار عتیقه شوش را نیز به فرنگیان سپرد و از این راه پول کلان اندوخت.

دکتر ناطق تاکید می کند که: مهم ترین امتیازی که شاه به انگلیس ها داد، همانا امتیاز نفت بود که در ۱۹۰۱ م/ ۱۳۱۷ قمری امضا شد. شاه «انحصار استخراج» را به دارسی (Knox) بخشید. امتیاز نفت را هاردینگ وزیر مختار انگلیس آراست و به آسانی از جنگ دولت ایران در آورد. به سخن دیگر وزیر مختار از «پول پرستی» شاه بهره جست و امتیاز را به امضا رساند. متکول بیات می گوید: در ماجرای این امتیاز امین السلطان که «رابط» بود با «هاردینگ» همدست شد. نمی دانیم! اگر چنین بود، هاردینگ در عزل امین السلطان شرکت نمی کرد! بهر رو، از عایدات امتیاز نفت ۱۶ درصد به ایران پرداخت شد. ۱۰۰۰ لیره نقد و ۲۰ هزار لیره سهم به دولت رسید. ۳ درصد هم «به خوانین بختاری دادند تا مانع تعدیات ایل شوند...» بعضی از کارکنان هم به نوائی رسیدند. باقی یگراست به جیب شاه ریخته شد تا بتواند راه سفر فرنگ را در پیش گیرد. نفت به کنار، انگلیس ها توانستند برای سالیان دراز در جنوب ایران مستقر شوند. به راه جدا کردن خرمن شهر و به یاری مسیونرهای امریکایی که با انگلیس ها همراه بودند، در ارومیه مستقر شدند. آن «محل» را به خاک و خون کشیدند. واژه خرمن شهر را برداشتند و در خرسند کردن اعراب «مخمره» را برجایش نشانند. در پیروی از عثمانی هم کوشیدند جنگ عیسوی و مسلمانان را در منطقه بیافرینند. راه تجزیه ایران را بگشایند. روس ها استادگی کردند و پنا نگرفت. به دنبال روس و انگلیس، سرمایه داران آلمانی سرب آوردند. اینان دست شاه را خوانده بودند. می دانستند که بیمار گونه به دنبال پول است.

دردم وامی به مبلغ ۲۵ میلیون مارک تدارک دیدند و به جیب شاه ریختند. یکی در جهت برپائی انبار ذغال سنگ در جنوب و دیگری کشیدن یک راه شوسه از قصر شیرین تا کرمانشاه. در تهران نیز یک آموزشگاه برای آموزش زبان آلمانی را بنیاد کردند. بنا بود که هزینه تدریس استادان را هم خودشان برعهده گیرند.» نمی دانیم به کجا رسید. بحران مالی هم که از ۱۹۰۴ م/ ۱۳۲۱ ق. آغازید، با شیوع بیماری های عفونی، از آن میان وبا، همزمان شد. مرگ و میر بالا گرفت. بدیهی است که قحطی و تنگی به دنبال آمد. نان پیدا نمی شد. دولت قادر به سیر کردن شکم مردم و پرداختن دستمزدهای کارمندان نبود. در این تنگنا، شاه ایران به جای این که یاری رسان باشد، دستور داد جمله کارمندان دستمزد خود را به دولت ببخشند، «منهای درباریان و رجال» تا این که به خودش زبان نرسد!

تا ۱۳۲۲ ق/ ۱۹۰۵ میلادی دولت ایران دوقرصه «توسط بانک انگلیس از هند» گرفت به مبلغ ۱۹۰ هزار لیره. یکی در ۱۳۲۱ قمری/ ۱۹۰۴ میلادی و یکی دیگر در ۱۳۲۳ قمری/ ۱۹۰۵ میلادی به مبلغ ۱۰۰ هزار لیره آنهم «با اجازه روس ها»! چندی نگذشت که فرانسوی ها هم به دنبال مذاکراتی که در ۱۹۰۵ با دولت ایران داشتند، یک «سندیکای مطالعات مالی» به راه انداختند. تنها خبر خوش این بود که در ۲۳ ژوئیه همان سال، دولت عثمانی پذیرفت که محدودیت های داد و ستد با ایران را لغو کند. در این راستا آمدند و هر دو کشور یک سرویس پستی راه انداختند.

برای نخستین بار ۶۶۲ بسته، هر بسته ۱۵ کیلو میان این دو کشور رد و بدل شد. در ۲۹ آوریل ۱۹۰۶ / ۱۳۲۴ قمری، کمپانی هامبورگ- آمریکا هم وارد میدان شد تا در آینده نه چندان دور «کنشی های تجاری را از بندر هامبورگ به بندر اروپا و آنجا به خلیج فارس انتقال دهند.» برای پیشبرد این نقشه چنین صلاح دیدند که سفیرشان (Comte Rex) را بردارند و جای او را به ستتریش نامی (Stenrich) بدهند که از «سیاست جهانی» آگاهی داشت. مهم ترین که قرار نامه مفصلی، در هفت ماده با ایران بستند و بانک آلمانی را بر پا داشتند. در ماده دوم این قرارداد گفته می شد «این بانک مجاز است به «امور مالی و تجاری» نیز بپردازد. مهم ترین که حق داشتند بدون پرداخت عوارض گمرکی، آزادانه «میل و آتانه و پول» وارد کنند.

در ربط با آلمان اهمیت نیز «بانک تجارت» سخن گفته است. اما دولت روسیه این امتیاز را خوش نداشت. بر آن بود که «دوام نخواهد داشت». ایستادگی می کرد تا «بانک نوینی در ایران بر پا نشود». اکنون آشکارا گفته می شد که: «خوب است دولت فرانسه در امور مالی ایران مداخله کند!» در فیفس نامی (Drayfus) که مدیر سندیکا بود، می گفت: «ما دریافتیم که زمان برای برپائی این سندیکا مناسب است». پس باید با بانک های ایران کنار آمد. از آن میان با بانک ملی، با بانک تومانیان که شعبه هائی در شهرهای ایران دارد. نیز با بانک حاج محمد حسن امین الضرب در شهر ماسری و شرکت مقصودیه با سرمایه ۱۰۰ هزار تومان، شرکت پارس، و نیز با شرکت عمومی که امتیاز راه اردبیل به آستارا از عهده دار است.»

اما مهم ترین اقدام دولت ایران همانا «برپائی بانک ملی» بود که با سرمایه ۱۵ میلیون تومان و به همت یک تاجر تروتمند پا گرفت. به گزارش کارگزار فرانسه در ایران، دولت آلمان هم کمک مالی و اعطای وام را تعهد کرد. نیز برپائی «یک انبار ذغال سنگ را در جنوب ایران و درست کردن راه قصر شیرین به کرمانشاه را به گردن گرفت. همزمان برپائی «یک آموزشگاه پزشکی» را تدارک دید که از چند و چون آگاهی نداریم. آنگاه نوبت به وزیر مختار نوین هلد ستولر (Stuler) رسید. او نیز «یاری اهواز» را برعهده گرفت.

صدر اعظم، عبدالعزیز میرزا عین الدوله ناگزیر شد دست به دادن اروپا نبود. بانک شاهی که بانانش خود انگلیس ها بودند، پذیرفت که «یک وام دراز مدت به مبلغ ۷ میلیون تومان و با بهره ۸ درصد» ساز کند. روس ها به مخالفت برخاستند و به تهدید برآمدند که «همه کمک های مالی را که به

ایران داده اند، باید پس بدهند». از جمله وامی را که در ۱۹۰۰ م/ ۱۳۱۷ قمری از بانک استقراضی روس، در رابطه با سفر شاه به فرنگ گرفته بودند. سرانجام و به ناگزیر عین الدوله ۱ میلیون و ۵۰۰ هزار تومان از بانک شاهی گرفت زیرا که شاه باز به خیال سفر فرنگ افتاده بود. «دولت ایران ۲۲ میلیون روپل» به دولت روس مقروض شد. مخبر السلطنه اعلام کرد: «خزانه خالی است و دولت محتاج پول!» آنگاه افزود: «مردم آنکه در شمال است خودش را به روس بسته و آنکه در جنوب است به انگلیس» به سخن دیگر یکپارچگی ایران در خطر بود.

● از روزنامه ملانصرالدین

هما ناطق از قول روزنامه ملانصرالدین وضعیت آنزمان را اینگونه شرح می کند: در پرداخت وام نخست روس ها پیشقدم شدند. ۳۱۴ هزار و ۲۸۱ لیره به مدت ۱۵ سال از طریق بانک شاهی برای شاه جور کردند. اما شاه ذله هنوز خرسند نبود. به روزهای تنگی، صدر اعظم را واداشت که ۱۰۰ هزار لیره هم از انگلیس ها بگیرد. در ۳ مارس ۱۹۰۵ / محرم ۱۳۲۳ قمری دولت به بانک شاهی به ۲۲۹۰۰۰ لیره رسید. مشیرالدوله در ننگ داشتن جایگاه ۸۱ خود ۷۵۰۰۰ تومان به خزانه داد.

نصر السلطنه ۱۲۰۰۰۰ تومان پرداخت و از این راه به وزارت پست و تلگراف رسید. شاه باز هوای سفروشکار کرد. در این کیمرو دار خبر رسید که عثمانیان با بهره گیری از وضع نابسامان ایران ارومیه را اشغال کرده اند. یک واحد از قشون سواره را به ارومیه گسیل داشته اند. آشفتگی ایران جبران ناپذیر بود. این رویداد ها همزمان بودند با انقلاب قفقاز و کشتار ارمنه در ترکیه که در جای خود به دست خواهیم داد. در آذربایجان، آزادیخواهان به تبعیت از قفقاز سیج شدند. از «منابع سری» خبر می رسید که «ارمنه انقلابی» تحت تاثیر قفقاز به حرکت درآمده اند. برخی تدارک سلاح دیده اند. «این هم دیده شده بود که برخی از «مشروطه خواهان» در جهت انتقام به جای آباد کردن، دست به تخریب «بناهای عمارت ناصرالملکی و هدایت خانی» زدند. خانه های دولتمدان را نشانه رفتند.

چنان که ممتحن الدوله شگفت زده در خاطراتش می نوشت: «بنده نمی دانم که مشروطه خواهی و آزادی چه ربطی با ساختمان تاریخی و انهدام آنها دارد؟» در ربط با سران حکومت بیشتر دولتمدان دوران ناصری را کنار زد و به جاییشان شاهزادگان و اقوام خودش را به دولت تحمیل کرد. به قول مخبر السلطنه از این راه «آتش ظلم و بیداد در تمام ایران مشتعل گردید!»

اکنون در بهره گیری از بلاهت شاه، روس و انگلیس در رقابت با یکدیگر دست به کار شدند. از پول پرستی او بهره گرفتند. رشوه دادند و شاه را تا بیخ گلو مقروض کردند. روس ها به پشتیبانی از محمدعلی میرزا ولیعهد برخاستند. انگلیس ها هم کوشیدند ایران را از چنگ روسیان به در آورند. از این رو بود که آشکارا به پشتیبانی از شاه و علما برآمدند. چنین بود که وزیر مختار انگلیس آرتور هاردینگ، به گفته خودش به یاری برخی از علما برنامه اسلامی کردن ایران را تدارک دید و پیاده کرد. گرچه انگلیس ها از دیرباز نقشه ویرانی ایران را در سر داشتند. چنان که از دیرباز سفیر انگلیس سرگورالی می نوشت: «بهترین سیاست این خواهد بود که کشور ایران را در همین حال ضعف و توحش و بربریت بگذاریم و سیاست دیگری مخالف آن تعقیب نکنیم!»

● بیماری های شاه:

اودرادامه نوشته اش در مورد بیماری های شاه می نویسد: از ۱۳۱۵ ق/ ۱۸۹۷ م بود که نشانه های بیماری قلبی شاه و پی آمدهایش رو شد. نشانه های «افلیج» به

پدیدار شدند. عضلات سستی گرفتند. رعشه دست داد. اطرافیانش با احتیاط گزارش دادند که «مزاج مبارک» اعلیحضرت را مرض عصبی پدید آمد و پا را به شدت آزاده داشت. «به سخن دیگر نشانه های بیماری نفوس بروز کرد. رفته رفته افلیج رو نمود. حرکت پاها روبه کندی گذاشت. نیاز به مالش همه روزه افتاد. یزشکان جور و جور گردآمدند. درباریان بی کوشیدند که مردم از بیماری شاه خبردار نشوند. اما خبر در شهر پیچید. تا جایی که در تهران یکی از «نمک ناشناسان» شهرت داد که «اعلیحضرت شهریاری دیگر از بستر بیماری» برخوردار خواهد خاست! شاه در پیروی از «عدل مظفری» که همینکه از ماجرا خبردار شد، در دم «امر فرمود گوش آن خائن را بریده مهارش کردند و در شهر گردانیدند و نفی بلدش ساختند!» آن نمک ناشناس به کنار، خواهیم دید که مردم ناخرسند بودند و علیه شاه ترانه های مستحجن می سرودند.

درمان شاه را دکتر شنایدر Schneider پزشک فرانسوی برعهده شناخت. هرآینه برخی از ایرانیان بر او خرده گرفتند و در «صمیمیت» او تردید کردند. بهر رو، این پزشک از ۱۳۱۳/ ۱۸۹۶ ق تا ۱۹۰۶/ ۱۳۲۴. از باین شاه دور نشد. برخلاف دیگر پزشکان از بیماری شاه بهره نگرفت. از این رو انگلیس ها در کمین بودند تا بلکه حکیم باشی را از باین بیمار دور کنند و دکتر زرز George انگلیسی را برجایش نشانند. در واقع در صدد بودند که از این راه افسار دولت را به دست گیرند. در گزارش های اسپین از غیبت حکیم شنایدر در واپسین روزهای های شاه یاد خواهیم کرد.

از میان پزشکان ایرانی که بر باین شاه بودند می توان از خلیل خان عالم الدوله، میرزا شیخ حسن علی محمد (شیخ الاطبا) و دکتر لقمان الدوله یاد کرد. می دانیم که این لقمان الدوله مدرسه ای هم به نام لقمانیه برپا کرده بود. در آن نهاد زبان و ادبیات فرانسه تدریس می شد. خود او هم زبان فرانسه را به روانی حرف می زد و می نوشت. در بیماری شاه دکتر لقمان با دکتر شنایدر به همکاری درآمد.

آزبی آمد های بیماری شاه، یکی هم ضعف اعصاب، رعشه، دلپره و واهمه بود. در این زمینه بیشترین آگاهی های ما از برکت گزارش هائی است که حکیم باشی فرانسوی از طریق سفیر فرانسه در ایران به وزارت خارجه فرانسه منتقل می کرد. بدبسان سفرا و کارگزاران با جزئیات حال شاه را به دولت های متبوع خود گزارش می کردند. برغم این که به پزشکانفرنگی معالجات شاه حکم شده بود که از احوال فرمانروای کشور سخنی به میان نیاورند، مردم کوچه و بازار ترانه ها ساز کردند. اطرافیان فرنگی شاه آشکارا شاه را «مرد بیمار و غلیل» می خواندند.

یکی از علائم ضعف اعصاب، یکی هم ترس از رعد و برق بود. شاه بیش از هر چیز از «آسمان قرنبه» می ترسید. از این رو همین که به سلطنت رسید فرمان داد جمله چنار های باشکوه و هزار ساله کاخ را از بیخ گردن زند! به گفته سفیر فرانسه ترس شاه در این بود که مادا «آن چنار های باشکوه ناقل رعد و برق شوند و با آدم کشان راپناه دهند و بنهان کنند!» در این رویداد سیمون «Simon» باغبان سوئیسی کاخ زار زار می گریست. چنان که در نامه اش «شرح این جنایت» مددش را با آب و تاب به وزارت خارجه فرستاد. باغبان بیچاره به قول خودش «خود او را مسئول این قربانی می دانست.»

شاه در سفرنامه اش هم بارها ترس خودش را از رعد و برق به قلم کشیده است. از این دست که «بعد از نهار خوابیدیم. قدری که خوابمان برد، از صدای رعد و برق بیدار شدیم. دیگر هرچه کردیم خوابمان نبرد!» حتی تاج السلطنه خواهر شاه هم در خاطراتش از داستان رعد و برق سخن راند. از این دست که: «این برادر عزیز من از رعد و برق خیلی ترسناک و معتقد به جن و پوری و موهومات بوده است. از این رو سید بحرینی... در انقلاب هوا و نیرگی رعد و برق، البته باید در حضور باشد و شروع به خواندن اسم اعظم و آیات نماید.» به

گواهی مخبر السلطنه هدایت هربار که رعد و برق در می گرفت، شاه «از ترس زیر عبا سید بحرینی» می رفت و پنهان می شد. اعتقاد شاه به این سید بسی بیشتر از اطرافیانش بود. در داستان رعد و برق هم سفیر فرانسه در تهران گزارش می داد: «شاه از همه چیز می ترسد. از رعد و برق، از طوفان، از ویا، از دیفتری و از آدمکشان خیالی. از آنجا که نامه های تهدید هم دریافت می کند ترسش بیشتر شده و از سایه خودش هم می هراسد.»

تاج السلطنه به کنار، ترس از رعد و برق را رشدیه نیز به تفصیل نقل کرد. از جمله نوشت: «سفیر انگلیس به حضور شاه بار یافت. قضا را در همان روز... رعد و برق سختی شد. غرش شدید شاه را ترساند و لرزاند.» از بد حادثه، دوسید در بازار کشته شدند. شاه اندیشاک شد. زیرا که «کشته شدن آن دو سید در همان روزی بوده است که رعد و برق اتفاق افتاده بود!» تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل! شاه دری وری هم زیاد می گفت. به مثل دریک دستخط رسمی و بی معنی به مرتضی قلی خان صنیع الدوله می نوشت: «به قول خان دانی ماشاءالله، ماشا الله، ماشاءالله قربانش برم انشاءالله!»

مظفرالدین شاه در زن بارگی هم لنگه نداشت. افزون بر زنان بی شماری که صیغه کرد، پس از مرگ پدرش نیز ۳۰۰ تن از زن های او را به حرمخانه خودش انتقال داد. چه بسا جماع بی حد و حصر در عود بیماری و ضعف اعصاب شاه دخیل بوده باشد!» (۴۲)

◀ پیش از اینکه به چگونگی جریان مذاکرات تمديد قرارداد

داری و انعقاد قرارداد جدید

زیانبار توسط رضا خان و

کارگزارانش پردازم، در اینجا

متن قرارداد داری را بعنوان سند

می آورم:

ما بین دولت اعلیحضرت شاهنشاهی از یکطرف و ویلیام ناکس داری رانیتته شهر لندن نمره ۲۲ گرس ونر (من بعد در تمام امتیاز نامه به جای اسمی و محل توقف و غیره مختصراً صاحب امتیاز قید خواهد شد) از طرف دیگر موافق این امتیاز نامه

تفصیل ذیل مقرر شده است. فصل اول- دولت اعلیحضرت شاهنشاهی ایران به موجب این امتیاز نامه اجازه مخصوصه به جهت تقشیش و تخلص و پیدا کردن و استخراج و بسط دادن و حاضر کردن برای تجارت و نقل و فروش محصولات ذیل که عبارت از گاز طبیعی و نفت و قیر و موم طبیعی باشد در تمام وسعت ممالک ایران در مدت شصت سال از تاریخ امروز اعطا می نماید.

فصل دوم- صاحب این امتیاز دارای حق بالاخصار کشیدن لوله های لازمه از سرچشمه های نفت و قیر و غیره تا خلیج فارس و كذلك شعبات لازمه لوله های فوق دیگر خواهد بود و تقسیم نفت به جاهای دیگر خواهد بود و كذلك حق بنای چاههای نفت و حوضها و محل تلمبه و مواقع جمع و تقسیم و تأسیس کارخانه و غیره از هر چه که لازم باشد خواهد داشت.

فصل سوم- دولت علیه ایران اراضی بابره امتیاز به جهت بنا و تأسیس کارهایی که در فوق مذکور است لازم بدانند مجاناً به صاحب امتیاز واگذار خواهد کرد و اگر آن اراضی دایر باشند صاحب امتیاز باید آنها را از دولت به قیمتی عادلانه خریداری نماید و دولت علیه به صاحب امتیاز نیز حق می دهد که اراضی و املاک لازمه را به جهت اجرای این امتیاز از صاحبان ملک به رضایت آنها ابتیاع نماید و معلوم است که این ابتیاع موافق شرایطی خواهد بود که مابین صاحب امتیاز و مالکین ملک مقرر خواهد شد ولی صاحبان املاک مجاز نخواهند بود که از قیمت عادلانه اراضی واقعه در حول و حوش تجاوز نمایند.

در صفحه ۱۵



«۲۶ خرداد، بمناسبت صد و بیست و هشتمین سالگرد تولد کتر مصدق»

جاهای مقدسه و جمیع متعلقات آنها در دایره ای که دویست ذرع شعاع آن باشد مجزی و مستثنی هستند.

فصل چهارم - چون معادن نفت شوشتر و قصر شیرین و دالکی بندر بوشهر که بالفعل دایر و مبلغ دوهزار تومان جمع دیوانی دارند و متعلق به دیوان دیوان همیبون اعلی می باشد شرط شد که آنها را نیز دولت به موجب فصل اول به صاحب امتیاز واگذار نماید، مشروط بر اینکه علاوه بر صدی شانزده مذکور در فصل دهم که باید به دولت برسد صاحب امتیاز همه ساله دوهزار تومان جمیع حالیه معادن مذکوره را نیز به دولت کارسازی دارد.

فصل پنجم - طرح ریزی و نقشه کار گذاشتن لوله ها به توسط مهندسین صاحب امتیاز و در خود او خواهد بود.

فصل ششم - قطع نظر از آنچه در فوق ذکر شده، این امتیاز شامل ولایات آذربایجان و گیلان و مازندران و خراسان و استرآباد نخواهد بود ولی به شرطی که دولت علیه به هیچ کس اجازه ندهد که لوله های نفت به طرف رودخانه ها و سواحل جنوبی ایران تأسیس نمایند.

فصل هفتم - تمامی اراضی که به صاحب امتیاز واگذار شده و همچنین اراضی که صاحب امتیاز به موجب فصل سوم استملاک خواهد کرد و همچنین تمام محصولات آنها که به خارجه حمل شود از هر نوع مالیات و عوارض در مدت این امتیاز نامه معاف خواهد بود و تمام اسباب و آلات لازمه برای نفتش و تفحص و استخراج معادن و بسط آنها و کذلک به جهت تأسیس لوله ها در وقت دخول به ایران به هیچ وجه من الوجوه حقوق گمرک را نخواهند پرداخت.

فصل هشتم - صاحب امتیاز نامه مکلف است که بدون تغلل و تأخیر به خرج خود یک یا چند نفر را از اهل خیره به ایران به جهت نفتش صفحاتی که صاحب امتیاز اجتمالت وجود معادن مزبوره را در آنها می برد، بفرستد و در صورتی که رایورتهای آن اشخاص خیره به عقیده صاحب امتیاز کافی باشد صاحب امتیاز مکلف است که بدون تأخیر و به خرج خود اجزای علمی لازمه با اسباب و آلات و ادوات استخراج به جهت تعیین و کندن چاهها و امتحانات لازمه بفرستد.

فصل نهم - دولت علیه ایران به صاحب امتیاز اجازه می دهد که یک یا چند شرکت به جهت انتفاع از آن امتیاز تأسیس نماید. اسامی و نظامنامه سرمایه آن شرکت به توسط صاحب امتیاز معین خواهد شد، مشروط بر اینکه در ایجاد هر شرکتی، صاحب امتیاز آن ایجاد را رسماً به توسط کمیسر به دولت اطلاع بدهد و نظامنامه آن شرکت را با تعیین محلی که شرکت مزبور باید در آنجا کار کند به دولت اظهار دارد و مدیرهای شرکتها نیز به توسط او انتخاب خواهند شد. این شرکت با آن شرکتها تمام حقوق صاحب امتیاز را خواهند داشت ولی از طرف دیگر آنها باید تمام تعهدات و مسئولیت صاحب امتیاز را نیز در عهده خود گیرند.

فصل دهم - بین صاحب امتیاز از یک طرف و شرکتی که تشکیل کند از طرف دیگر قرار داده خواهد شد که یک ماه بعد از تاریخ تأسیس رسمی شرکت اول صاحب امتیاز مکلف است مبلغ بیست هزار لیره انگلیسی نقداً و بیست هزار لیره دیگر سهام پرداخته شده به دولت علیه بدهد. علاوه بر آن، شرکت و تمام شرکتهایی که تأسیس خواهند شد، مکلف خواهند بود که از منافع خالص سالیانه خود، صدی شانزده به دولت علیه سال به سال کارسازی نمایند. فصل یازدهم - دولت علیه مختار است که یک نفر کمیسر معین نماید که آن کمیسر طرف شور صاحب امتیاز و مدیر این شرکتها خواهد بود و محض خیر این تأسیس، هرگونه اطلاعات مفید داشته باشد به آنها داده همه نوع راهنمایی به آنها خواهد کرد

و محض حفظ حقوق دولت، متفقاً با صاحب امتیاز هر گونه تقشیش که مفید بداند به عمل خواهد آورد. حقوق و مشاغل کمیسر دولتی صریحاً در نظامنامه شرکتی که تشکیل شود معین خواهد گردید. صاحب امتیاز همه ساله ابتدا از تاریخ تشکیل شرکت اول به مبلغ هزار لیره انگلیسی به کمیسر دولتی حق خواهد داد.

فصل دوازدهم - عملیه و فعله که در تأسیسات فوق کار میکنند باید رعیت اعلیحضرت شاهنشاه باشند باستثنای اجزای علمی از قبیل مدیر و مهندس و عماد و مباشرین.

فصل سیزدهم - در تمام جاهایی که مدلل شود که اهالی محلیه، حالا از نفت آنجا منفع می شدند شرکت باید به آنها مجاناً همین مقدار نفت را که اهالی سابقاً جمع می کردند حالا هم بدهد. این مقدار به اظهار خود آنها و به تصدیق حکومت محلیه معین خواهد شد.

فصل چهاردهم - دولت علیه متعهد می شود که اقدامات لازمه در حفظ امنیت و اجرای مقصد این امتیاز و اسباب و آلات و ادوات مذکوره در فوق به عمل آورد و کذلک نماینده ها و اجزای علمی و وکلای شرکت را در تحت حمایت مخصوصه خود گیرند و چون دولت علیه این تکالیف خود را ادا کرد صاحب امتیاز و شرکتها تشکیل شده دیگر، به هیچ اسم و رسم حق مطالبه خسارت از دولت علیه ندارند.

فصل پانزدهم - بعد از انقضای مدت معینه این امتیاز، تمام اسباب و ابنیه و ادوات موجوده شرکتی به جهت استخراج و انتفاع معادن متعلق به دولت علیه خواهد بود و شرکت حق هیچ گونه غرامت از این باب نخواهد داشت.

فصل شانزدهم - اگر در مدت دو سال از تاریخ این امتیاز نامه، صاحب امتیاز نتواند شرکت اولی مذکوره در فصل هشتم را تأسیس نماید، این امتیاز از درجه اعتبار به کلی ساقط است.

فصل هفدهم - در صورتی که ما بین طرفین متعاهدین منازعه و اختلافی در تائویل و ترجمه این امتیاز نامه و کذلک در باب حقوق و مسئولیت طرفین مشاجره اتفاق افتد حل مشکل و مسئله در تهران به دو حکم رجوع خواهد شد و آن دو حکم به توسط طرفین معین خواهند شد و نیز آن دو حکم قبل از مبادرت به مرافعه حکم ثالث را معین خواهند کرد. حکم آن دو حکم و با در صورتی که حکمین مزبورین متفق نشوند، حکم حکم ثالث قطعی خواهد بود.

فصل هجدهم - این امتیاز نامه در دو نسخه به فرانسه نوشته شده و به همان مضمون به فارسی ترجمه شده است. و اگر اختلافی در مضمون این امتیاز نامه ما بین دو زبان حاصل شود، متن فرانسه اولویت دارد و به آن متن باید رجوع کرد.

ملاحظه شد. صحیح است فی شهر صفر اودئیل در صاحبقرانیه ۱۳۱۹

امتیازنامه موم و نفت طبیعی معنی است که به شرف امضای مقدس سرکار بندگان اعلیحضرت اقدس همایون شاهنشاهی رسیده است - علی اصغر محل مهر اتابک اعظم.

این امتیازنامه که در دو نسخه به فرانسه نوشته و به فارسی ترجمه شده و مبادله گردیده است هر دو به دستخط مبارک شاهنشاهی روحنا فداه رسیده است در وزارت امور خارجه دولت ایران ثبت شد در سال ۱۸۹۲ فی ۹ شهر صفرالمظفر اودئیل محل مهر مشیرالدوله.

رونوشت برابر اصل است. (۲۳)

روانشناسی استقامت

را میگردند، مستبدین جرأت به برهم زدن سخنرانیها، توقیف و بستن فله ای روزنامه ها و نشریات، سرکوب و تحقیر دانشمندان، بستن دانشگاهها، کودتا بر علیه اولین رئیس جمهور منتخب ملت ایران، و در پی آن ادامه جنگ هشت ساله با عراق را میگردند؟

آیا چنانچه در برابر اولین کودتا بر علیه حاکمیت مردم ایران در خرداد سال شصت، مقاومت و استقامت لازم و ضروری صورت میگرفت، استبداد سیاه و خونین خمینی و یاران جنایتکار او قادر به کشتارهای روزمره در آن سالها میشدند؟ اگر جمهور مردم در برابر ددمنشی های جانان سیاسی استقامت میکردند، کار این جانان به آنجا میرسید که آن قتل و کشتار دسته جمعی تابستان سال ۶۰ و شهریور ۱۳۶۷ را مرتکب شوند؟

بیانیم و کلاه خودمان را قاضی کنیم و بیاد آوریم: هنوز چند صباحی از پیروزی انقلاب مردم نگذشته بود که خمینی گفت: "من دیگر روزنامه آیندگان را نمیخوانم." عملیه های استبداد آزمون بلافاصله روزنامه آیندگان را ممنوع کردند و بستند. اگر در برابر این اولین اقدام و در واقع آزمون خمینی جهت "شکستن قلمها" و "دوختن دهانها" و "بریدن زبانها" سخت مقاومت میکردیم، یعنی اگر تمامی روشنفکران، سیاسیون آزادیخواه و اصلاً مردم عادی کوچه ها و خیابانها، همان زمان در برابر این اولین خودکامگی خمینی محکم می ایستادند و استقامت میکردند، زندگی مردم و سرنوشت مین ما ایران، بخصوص نسلهای جوان آن بی در پی، به اینجا میرسید که امروزه علی خامنه ای، این روضه خوان مستبد جنایتکار، دم از خدائی زند و با زندگی و سرنوشت ملتی بزرگ و با فرهنگ اینگونه بازیهای خطرناک را برای بقای خود و نظام ستمگرش اعمال کند؟

اگر امروز نیز ملت ایران در برابر این فاجعه سیاسی که بر مین و زندگی اش چنگ انداخته و روز بروز آنرا ویران تر میکند، بر استقامت و مقاومت خود تا سقوط قطعی این رژیم نیفزاید، فردا و فرداهای دیگر خیلی دیر نخواهند شد؟

در علم روانشناسی بیش از یک دهه است که استقامت، موضوع تحقیق و تفحص و شناختی جامع قرار گرفته است. از آنجا که در قرن بیست و یکم مسیحی مشکلات اجتماعی و اقتصادی و محیط زیست در همه جوامع فراگیر شده و راه حلهای طولانی و دراز مدت و همه جانبه ای را طلب میکنند، استقامت ضرورت زمان و همگان گشته است. این ضرورت بخصوص برای مین ما ایران نقش حیاتی را پیدا کرده است. اگر ما ایرانیان، خاصه نسلهای جوان این مرز و بوم، فرهنگ استقامت را درونی خوش نکنند و به مین آن نظامی مردمسالار را جانشین این رژیم تبهکار نکنند، خیلی زود ناقوس بند از بند گسستگی و مرگ تدریجی جامعه مان را خواهیم شنید.

در فرهنگ کهن ما ایرانیان، یعنی آن دوران که ایرانیان در ساختن و شکوفا کردن فرهنگ جهانی نقشی فعال داشتند، پیش آنان استقامت در برابر مشکلات و سختیهای حیات انسانی، امری بدیهی بشمار میآمد. آثار این نقش را میتوان در ادبیات و شعر، در هنر و سیاست، و در زندگی دینی و معنوی ایرانیان، بخوبی مشاهده کرد. در آن دوران "صبر"، معنای فعالیت و پیگیری و استقامت تا رسیدن به پیروزی را میداد و نه رها کردن کار و کارپذیر شدن در برابر مشکلات را. صبر و استقامت معنای هموزن و برابر داشتند. چرا که اصل و اساس هر پیروزی و موفقیتی این شعار و معرفت عمومی بود که صبر و ظفر هر دو دوستان قدیمند در اثر صبر، نوبت ظفر آید.

در این نوشته سعی من بر اینستکه، استقامت را از جنبه روانشناسی مورد مطالعه و تشریح قرار دهم. در این مقصود از جدیدترین مطالعات و تحقیقات

روانشناختی که در این زمینه صورت گرفته اند، مدد گرفته، استقامت را در وجوه گوناگون زندگی انسانها و جوامع، شناسایی خواهیم کرد.

اصل مقاله: استقامت چیست؟ در زبان فارسی معنای لغوی استقامت چنین است: استقامت مصدر است با این معنای: "راست شدن، راست ایستادن، مدوامی شدن، ایستادگی، پافشاری و پایداری کردن." (۱)

در زبان فارسی استقامت، سخت کوشی، مداومت، پایداری، استواری، ثابت قدمی، خستگی ناپذیری، پشتکار داشتن، نستوه بودن و ... همگی این لغات از یک خانواده اند. با این معنی که: اگر ما هدفی یا ارزشی را در زندگی خویش بنصورت در آوریم تا دسترسی به آن هدف و پیروزی در آن مقصود، دست از کار و فعالیت بر نکشیم. بقول ابوالحسن بنی صدر "کار را در نیمه رها نکنیم."

بوله دراد، Boele de Raad، پژوهشگر شخصیت انسان، از هلند، خصلت استقامت در انسان را، "مداومت در انگیزه ها" (Persistenz der Motive) مینامد. او مداومت در انگیزه ها را اینگونه توصیف میکند:

" افرادی که از خصلت مداومت در انگیزه ها برخوردارند، اگر زمانی ارزشی را خوب و شایسته یافتند، یا اگر هدفی را مطلوب و در خور پیگیری تشخیص دادند، باین سادگی ها از سر آنها نخواهند گذشت. آنها بر تمامی تالطمات و تزلزلات درونی خویش، که امری انسانی و عادی هستند، فایق آمده، تا رسیدن به آن ارزش و یا هدف، دست از تلاش و کوشش خود بر نخواهند داشت." (۲)

نزد غالب انسانها از دیر زمان، هوش و استعداد قوی، بعلاوه خوش اقبالی، جزء بهترین شرایط جهت بدست آوردن موفقیت و رسیدن به هر هدفی بشمار می آمده است. ولی آنچه معمولاً نادیده گرفته میشود، این امر بسیار مهم است: بدون استقامت، سخت کوشی و مداومت در هر کار و فعالیت، مهم نیست در چه زمینه و بخشی از زندگی باشد، پیروزی و موفقیت هم غیر قابل تصور و هم غیر قابل دسترسی هستند. در حقیقت علت اصلی بیشتر شکستهای انسانها، بالاخص ما ایرانیها در چند صد ساله گذشته، در این نبوده و نیست که ماها فاقد هوش و ذکاوت و استعداد هستیم و یا اصلاً بد اقبالی ما سبب شکستهایمان شده و میشوند، بلکه علت اصلی آن بوده و هنوز نیز هست که ماها در رسیدن به اهداف و آرمانهای مشترک و ملی خویش، پافشاری و استقامت بایسته را نکرده ایم و نمی کنیم.

از دید روانشناسان پژوهشگر استقامت، "استقامت خود یک استعداد است". استعداد ثانوی (بعداً انواع گوناگون استعدادها را در رابطه با استقامت شرح خواهیم داد). استعداد ثانوی استقامت در جوامع استبداد زده ای چون جامعه ما ایران، در همان ابتدای کودکی و سپس نوجوانی و جوانی، سخت مورد تجاوز و سرکوب قرار میگیرد. زیرا که مزاحم "تعلیم و تربیت" استبدادی و اصلی ترین آنها، یعنی اطاعت است.

بهمین خاطر ما بکرات تجربه کرده و میکنیم که نزد غالب ایرانیان، هر گونه استقامتی در هر زمینه ای سخت به باد تمسخر گرفته میشود. معمولاً نیز مستبدین، صاحب "فضل و بصیرت و دوراندیشی"، هر گونه استقامت، مداومت در کار و فعالیت و یا پایداری و ثابت قدم بودن در رسیدن به هدف را "خیالبافی"، "دیوانگی" و بخصوص آنچه مربوط به مبارزه سیاسی جهت رسیدن به مردمسالاری میشود را، عدم دیدن "واقعتهای موجود در فرهنگ و جامعه ایران و جهان" می خوانند.

در جوامعی هم که در آنها مردمسالاری حاکم است، تا این زمان بیشترین اهمیت را نه به استقامت و سخت کوشی، بلکه به استعداد فطری و قریحه ذاتی، بقول خودشان Talent داده و میدهند. صاحبان این طرز فکر معتقدند که استعداد فطری و مادرزادی را نیز طبیعت و با ژن (عامل ناقل صفات ارثی) به انسانهای نادر خاصی میدهد.

اما پژوهشهای جدید علم روانشناسی این هر دو برداشت، چه برداشت استبدادی و خرد برداشتی که در جوامع مردمسالار وجود دارند، در این اثناء باطل شمرده و جهت اثبات ادعای خویش، علائم و نشانه های متعددی را که حاصل تحقیقاتشان هستند، ارائه میدهند. محصول جملگی این تحقیقات میگویند: استقامت و پایداری دستکم به همان اندازه برای رسیدن به هدف مفید و ضروری هستند که استعداد فطری و قریحه ذاتی نادر اهمیت دارند. برای مثال در یک سری از تحقیقاتی که در دانشگاه پنسیلوانیا صورت گرفتند، برای محققان روشن گردید که افراد با استقامت با احتمال بسیار بالایی در مدرسه و دانشگاه، در حرفه های گوناگون و در بخشهای زیاد دیگری موفق تر از مستعد ترین و با هوش ترین آدمهایی که مداومت کمتری دارند، خواهند شد.

کسانیکه بر استقامت هستند به علایق و وظیفه مندی خویش شگام شایانی میکنند. زیرا این افراد در تمامی بزبها و پروژه های دراز مدت خویش، که غالباً با شکستها و پس زدگیهای مرحله ای غیر قابل اجتنابی همراهند را تحمل کرده و از سر میگردانند.

بنابراین استعداد و هوش قوی، به هیچ وجه مهمترین عامل جهت موفقیت در یک زمینه علمی و یا حرفه ای نیست، بلکه منش استقامت در بستوه نیامدن از سختی کار، تعیین کننده است. مارتین سلینگر، رئیس مرکز روانشناسی مثبت در دانشگاه پنسیلوانیا، میگوید:

" اگر فردی از راه اتفاق نابعه دهر نبود، ولی مایل بود، در هر کار و فعالیتی که میکند، بهتر از افراد متوسط باشد، او بطور حتم نیازی مبرم به خصلت استقامت دارد." (۳)

کارشناسان رشته های گوناگون علمی و تخصصی بطور حقیقی صحبت از "رسم و قاعده دهساله" میکنند. بدین معنی که دستکم یک دهه متوالی کار و کوشش و تمرین سخت نیاز است تا فردی بتواند بطور عینی در یک زمینه علمی و یا حرفه ای موفق باشد. مهم نیست آن علم و حرفه چیست، میخواهد محقق و متخصص و یا یک رشته علمی مشکل و پیچیده باشد و یا کارفرما در شرکتی بزرگ و یا اصلاً مغازه داری کوچک و ساده و یا اصلاً نویسنده داستانهای جنایی برای فیلمهای تلویزیونی باشد. در تمامی این زمینه ها استقامت و سخت کوشی جزء ضروری هر گونه موفقیت و پیروزی محسوب میشود.

همه پژوهشگران روانشناسی استقامت، در این امر متفق القول اند: بر خلاف هوش و استعداد ذاتی نادر، استقامت و سخت کوشی را هم میتوان آموخت و هم میتوان آنرا در هر جامعه ای تبدیل به امری فرهنگی گرداند و محتوی و شکل آنرا روز به روز فزونی و بهتر کرد.

بجاست چند مثال از مشاهیر بزرگ جهان و مین خودمان ایران زینم و نظر و گفته های آنها را پیرامون استقامت و مداومت در کار و کوشش بیآوریم:

ادیسون، این نظر را در مورد استقامت داشت. او میگوید:

" بیشتر کسانیکه در کار و کوشش خویش شکست خورده و آنرا در نیمه رها کردند، افرادی بودند که آن زمانکه قطع امید کرده و کار و فعالیت خویش را ادامه ندادند، اصلاً التفات نداشتند تا چه اندازه به پیروزی و موفقیت نزدیک شده بودند." ادیسون خود نمونه و الگوی بزرگ و بی مانندی در استقامت بود. زمانی که او بسال ۱۸۷۹ در تلاش جهت اختراع لامپ چراغ برق بود، میبایستی ۶۰۰ بار (اشتباه نخواهد آید، واقعاً شش هزار مرتبه) آزمایش میکرد تا بالاخره دریافت آنچه را در پی یافتنش بود. ادیسون بکمک استقامت و پشتکار خویش قادر به این کشف بزرگ گردید: او میبایست لیف یا نخ درخت خیزران (بامبوس) را با لایه ای از ذغال می پوشاند تا نخ خیزران گداخته و سرخ شود، اما نسوزد، تا روشنائی دهد. ادیسون که هزار اختراع گوناگون بنامش ثبت شده است، جمله ای بسیار معروف و در صفحه ۱۶

ادامه دارد

اشتراک یک ساله: اروپا ۳۵ و خارج از اروپا ۳۸ اورو، اشتراک شش ماهه: اروپا ۱۸ و خارج از اروپا ۲۰ اورو و لطفاً کتبی فرستید، وجه اشتراک را نقد و پست سفارشی یا به حساب بانکت واریز فرمایند.

توجه:! درج مقالات، الزاماً دیدگاه نشریه انقلاب اسلامی و هجرت نیست و متن با عنوان بحث آزاد تلقی و صرفاً بیانگر نظرات نویسندگان و منابع مندرج بوده، این نشریه در قبال آنها هیچگونه مسئولیت محتوایی و حقوقی را ندارد. توجه:! نویسندگان محترمی که مقالاتی را ارسال نموده اند و مقاله شان در نشریه چاپ شود، توجه فرمایند که چاپ مقالات آنها در صورتی خواهد بود که تا قبل از انتشار نشریه، در رسانه دیگری صورت الکترونیک و غیر آن نشر نیافته باشد! با تشکر

Nr.764 6- 19 Dec . 2010

شماره ۷۶۴ از ۱۵ تا ۲۸ آذر ۱۳۸۹

روانشناسی استقامت

زیبا دارد که در حقیقت بیانگر رمز موفقیت تاریخی و بی نظیر اوست. او میگوید:

"نووغ و یا نایغه شدن یک درصدها الهام Inspiration است و نود و نه درصد دیگرش عرق ریختن Transpiration است." (۴)

حال برگردیم به یکی از نوابغ تاریخی مبین خودمان ایران و وصف استقامت و پایداری در کار و کوشش را از زبان خود آن نوابغ بشنویم:

شاعر و حماسه سرای بزرگ ایران، فردوسی، این شعر را که غالب ماها میشناسیم، سروده است:

بی رنج بردم در این سال سی عجم زنده کردم بدین پارسی
این شعر خود به بیان و زبانی فصیح میگوید که علاوه بر هوش و خلاقیت شگرف فردوسی، سی سال کار مدام و خستگی ناپذیر او برای خلق "شاهنامه فردوسی"، لازم بوده است. این اثر بزرگ و جاویدان در فرهنگ زبان فارسی، نشانگر ثبات قدم و استقامت عظیمی است که هر کار و خلاقیت بزرگی چون این اثر، طلب میکند.

حال جای طرح این سؤال بسیار مهم است: چنانچه آمادگی جهت سخت کوشی و استقامت در پیوند با مداومت و پشتکار ستون پایه های هر گونه پیروزی و موفقیتی هستند، پس هوش و قریحه ذاتی انسانها چه نقشی را ایفا میکند؟ محقق برجسته هوش، روبرت اشترنبرگ Robert Sternberg معتقد است که:

"ضریب یا بهره هوشی Intelligenzquotient (که آنرا معمولاً IQ مینامند) به اندازه های بسیار مختلفی میتواند در موفقیت انسان سهم داشته باشد. این امر بستگی به نوع کار و وضعیتهای مختلف دارد. ولی کارها و پژوهشهای بزرگ و وسیع به طور گاملاً روشنی نشان میدهند که تنها ۲۵ درصد تفاوت در توان شغلی افراد را میتوان بوسیله هوش آنها توضیح داد. در صورتیکه ۷۵ درصد بقیه اش، فرض بر این است که، عامل شخصیتی خاصی، همراه با توان خلاقیت و خوش اقبالیت، در موفقیت این افراد مسئول هستند." (۵)

حال سؤال اصلی اینست که، این "عامل شخصیتی خاص" چیست؟ آیا بجز استقامت و ستوه بودن فرد در سختی کار، چیز دیگری میتواند باشد؟

خانم آنگلا دوک وورتس Angela Duckworth یکی از همکاران سلیگمن در مرکز روانشناسی مثبت در دانشگاه پنسیلوانیا، خصلت استقامت را بطور بسیار عمیق و اساسی تحقیق کرده و به این نتیجه رسیده است: عامل هوش و ذکاوت در هر کار و فعالیت، سهم بسیار ناچیزی در مجموعه موفقیتها دارند. (در نوشته های بعدی بیشتر بکارها و پژوهشهای بسیار با ارزش خانم دوک وورتس خواهیم پرداخت.) (۶)

اسطوره هوش و استعداد قوی: اگر نتیجه تحقیقات خانم وورتس که در بالا آمد، باعث تعجب خوانندگان گرامی گردید، همانگونه که سبب شگفتی خود من نیز شد دلیل اصلی آن، اسطوره بودن پدیده هوش و استعداد قوی، از گذشته های بسیار دور تا با امروز در تمامی جوامع بشری است. اسطوره بودن هوش و

استعداد سبب ایجاد این غفلت بزرگ گردیده، که استقامت و پایداری همراه با کار و تلاش سخت، و از این دو مهمتر، مصمم بودن در هر فعالیتی تا رسیدن به هدف دلخواه، که برای هر کار بزرگ و مهمی ضرورت تام دارد، از سوی غالب انسانها یا دستکم گرفته میشود و یا ما اصلاً آنرا نادیده میگیریم.

ما انسانها بیشتر مایلیم در این گمان غلط به سر بریم که: انسان میبایستی دارای "هوشی سرشار و استعدادی شگرف" باشد، تا اندیشه ها و ایده های نایغه آسا به بکاره و بطور ناگهانی در مغز او تجلی کنند. این گمان غلط بخصوص نزد ما ایرانیان بیشتر از این امر سرچشمه میگیرد که در غالب زندگینامه های مشاهیر بزرگ فرهنگ ایران، غلو و گزافه گوییهای زیادی در وصف هوش و استعداد ذاتی این نوابغ تاریخی، بطور مکرر مشاهده میشود. در جوامع دیگر نیز کم و بیش همین اسطوره هوش و خلاقیت "نادر و خدا دادی" رواج دارند. ولی نه باین شدت که در فرهنگ ایران رایج است.

ابتدا مثالی از این غلو و گزافه گوئی را در مورد مشاهیر غرب بیاوریم و سپس در فرهنگ خودمان ایران به آن بپردازیم: افسانه های خلاقیتی که برای آهنگساز مشهور آلمانی، ولفگانگ آمادئوس موزارت، ساخته اند و آنرا حتی در فیلم معروف Amadeus به پدیده سینما کشیدند، در این مورد شاهدی بسیار آموختنی است.

موزارت به مثابه کودک نابغه بی نظیری، مشهوریت جهانی یافته است. او در سن هشت سالگی اولین آهنگ خویش را ساخت و دوازده سال داشت که از خود یک سنفونی نوشت. افسانه خلاقیت شگرف او، روند خلق آثار او را اینطور وصف میکردند: تمامی نت های یک آهنگ و یا سنفونی در مقابل چشمان خرد موزارت و یا گوشهایش از قبل جمع آوری و تنظیم شده بودند. موزارت تنها میبایستی این نت ها را روی کاغذ پیاده میکرد. او حتی نیازی نداشت، آنطور که فیلم او نشان میداد، آن نت ها را دو باره نویسی و یا کنویسی کند. اما اینها همه افسانه ای غلو آمیز و ساخته آذهان اسطوره ساز هوش بیمانند بودند. یکسال پیش، Ulrich Drüner عالم در علم موسیقی و نویسنده کتاب "مسافرتهای بزرگ موزارت" این برداشت افسانه ای از خلاقیت موزارت را تصحیح نمود. او در کتاب فوق مینویسد:

"۱۵ سال گذشته، شیوه آهنگسازیهای موزارت پژوهش و شناسائی شده اند. ما حالا میدانیم که او هرگز قطعه های موسیقی اتمام یافته در مغز خویش را خیلی راحت روی کاغذ نمی نوشت، بلکه مثل دیوانه ای شوریده و اشفته حال، بشکلی بیقرار کار میکرد و زحمت میکشید. موزارت ابتدا نت های موسیقی را طرح ریزی و باد داشت میکرد. سپس آنها را بارها و بارها، شاید صدها بار، تمرین میکرد. او کاملاً شبیه به شیوه های کلاسیک سنتی، ولی شدیدتر و خیلی سخت تر از دیگران، کار و فعالیت میکرد. حتی طوریکه یک بار همسرش نیز نوشته بود، موزارت آنقدر سخت کار میکرد و زحمت میکشید که از زور کار زیاد بمعنی واقعی کلمه جان خود را از دست داد و مرد." (۷)

در حقیقت برای کسانی که از نزدیک با شیوه کار و فعالیت شخصیتهای نامی و مشهور در علم و هنر و یا هر بخش دیگری آشنا نیستند، ساختن افسانه های هوش و

ذکاوت بی نظیر برای آنها، امری پر رواج است. در صورتیکه غالباً واقعیت استقامت و سخت کوشی آنها در کار و فعالیتهاشان نادیده گرفته میشوند. این سخت کوشی را دیوید باکر، شاعر نامدار و رئیس Creative Writing Department دانشگاه Denison اینگونه شرح میدهد:

"متأسفانه هیچ کسی در خانه من را نمیزند و در گوشه بیت ها و مصاریع یک شعر را نمی سراید. شعر سرودن کار سختی است. بعضی مواقع من برای ساختن یک شعر، هفته ها و یا حتی ماه های متوالی بایستی کار کنم. من ۶۰ تا ۷۰ طرح مختلف از یک شعر را مینویسم تا آنکه بالاخره به این نتیجه برسم که مثلاً طرح شماره ۲۲ تنها شعر خوب و باب میل من است."

در مورد حافظ شیرازی نیز غلو و گزافه گوئی در هوش و استعداد او را ما ایرانیان همگی میشناسیم. برای مثال، "باو نام مستعار حافظ را دادند چون در همان اوان کودکی و جوانی اش بجهت هوش بیمانندش ۱۴ تفسیر گوناگون از قرآن را از بر کرده و میدانست."

در صورتیکه حافظ خود اینجا و آنجا و غزلیاتش بطور مکرر از سختی کار و "صبر و ثبات" خویش تا "کامروا و خوشدل" شدن، بهنگام رسیدن به هدف، سخن میگوید. خوانندگان گرامی لطفاً به این چند بیت که در غزلیات گوناگون حافظ آمده، توجه کنید:

دیده دریا کنم و صبر به صحرا فکنم و اندر اینکار دل خویش به دریا فکنم
گویند سنگ لعل شود، در مقام صبر آری شود، ولیک به خون جگر شود
گرت چو نوح نبی صبر هست در غم طوفان بلا بگردد و کام هزار ساله بر آید
و بالاخره چند مصرع از این غزل که در آن حافظ بطور بسیار شفاف از "صبر و ثبات" خود و حاصل آن سخن میگوید:

هاتف آنروز به من مژده این دولت داد
که بدان جور و جفا صبر و ثباتم دادند
این همه شهید و شکر گز سختم می ریزد
آجر صبر است گز آن شاخه نباتم دادند
من اگر کامروا گشتم و خوشدل چه عجب مستحق بودم و اینها به ذکاتم دادند
در حالیکه در زندگینامه های متعددی که در مورد او نوشته شده اند، به تکرار میتوان غلو در هوش و حافظه او را خواند. برای مثال در "دیوان خواجه حافظ شیرازی" بخش "زندگینامه مختصر حافظ" چنین آمده است:

"ترتیب تحصیلات مقدماتی وی (شمس الدین محمد حافظ) به درستی روشن نیست. ولی از رد پاهای کم اثری که باقی مانده چنین برمیآید که با نبوغ و حافظه ای بی مانند آنچه دیگران به سالی میخواندند و به سختی یاد میگرفته اند او به ماهی میخوانده و نیک در می یافته است..." (۸)

با وجودیکه حافظ خود در باره "عناء" بمعنی "سختی و بلا و جور کار" و "صبر" خویش، اینگونه می سراید:

من به سر منزل عنقا نه بخود بردم راه
قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم
اینکه پیروانم سرم صحبت یوسف بناخت
آجر صبر است که در کلبه احزان کردم

میکند که نزد هر انسانی، هوش و استقامت، دو خصلت کاملاً جدا و مستقل از یکدیگرند. البته هر دوی این خصلتها با هم، احتمال موفقیت را شدیداً زیاد میکنند. اما با هوشترین افراد در میان انسانها، بهیچ وجه از جنبه طبیعی با استقامت ترین و سخت کوش ترین آنها نیستند. عکس این امر بیشتر به واقعیت نزدیک است. یعنی پر استقامت ترین و پشتکارترین آدمها میتوانند مستعد ترین افراد بشمار آیند. آنگلا دوک وورتس تأیید میکند که:

"کسیکه صاحب استعداد و هوش ذاتی خاص و نادری نیست، در هر کار و فعالیت، نیازش به توانائی در تمرکز افکار هر چه بیشتر و مداومت سخت تر، دو چندان است."

انسانهای پر استقامت و سخت کوش معمولاً نیز با علاقه و شوق و ذوق فراوانی خویش را تکلف به انجام کار و فعالیت میکنند. اما این امر بدین معنی نیست که علاقه و ذوق و شوق آنها نسبت به آن کار و فعالیت از همان ابتدای شروع کار در آنها وجود می داشته است. جریان امر کاملاً برعکس نیز میتواند باشد. یعنی ابتدا بوسیله استقامت و مداومت در کار و فعالیت و یا پافشاری در شناخت موضوعی خاص، سبب میشوند که بتدریج در درون انسانها عشق و علاقه نسبت به آن موضوع بوجود آید و روز بروز نیز بیشتر شود. زیرا غالباً جذاب ترین وجه هر کار و یا موضوعی - بخصوص وقتیکه آن کار و یا موضوع فوق العاده مشکل و پیچیده باشد - ابتدا زمانی برای انسان نمایان خواهد شد...

که او مدت زیادی در آن کار غور و تأمل کرده و عمیق شود. از زمانیکه ما در کار و یا موضوعی به شناخت و توان نسبی درک مشخصی رسیدیم و فهم نسبتاً عمیقی نسبت به آن کار و یا موضوع بدست آوردیم، شدیداً تحت تأثیر آن قرار خواهیم گرفت.

در حقیقت داشتن علاقه نسبت به هر کار و موضوعی، عنصر اصلی استقامت و مداومت در آن بشمار میآید، ولی بهیچوجه تنها بخش سازنده آن نیست. در پشت سر و بدنبال علاقه، میل به رشد و ترقی نیز نهفته است. برای بعضی از انسانها تمای سر و سامان دادن به اطاق کار و یا خانه خویش در هفته آینده، میتواند اوج بلند پروازی آنها در تصمیم گیری باشد. ولی ما میدانیم که انسانهای سخت کوش و پر استقامت تصمیماتی بزرگ و مملو از سختی و مشقت را میگیرند. تصمیمات آنها با اهداف درازمدت و بسیار طولانی - بعضی مواقع فرای عمرشان - همراهند. آنها میخواهند تغییرات و تحولات مثبت عظیمی در زندگی بشر بوجود آورند. آن زمان که به این مهم دست یافتند، با شادی و امید بی وصفی، همانند حافظ خواهند سرود:

بعد از این نور به آفاق دهیم از دل خویش
که به خورشید رسیدیم و غبار آخر شد.

در انتهای این نوشته جایزاست، اشاره ای کوتاه به یکی از انسانهای پر استقامت و سخت کوش کنم و گوشه ای از ثبات قدم و پایداری او را با وجود سختیهای غیر قابل تصور، بیان کنم:

استفن هاوکینگ Stephen Hawking یکی از تواناترین و سرشناسترین نظریه پردازان علم فیزیک در نیم قرن گذشته است. او تلاش نمود نظریه نسبیت Relativitätstheorie اینشتاین را توسعه داد، کامل کند. هاوکینگ علاوه بر اینکار به موضوعات بسیار پیچیده و مشکل

دیگری از جمله کیهان و فلسفه عالم هستی اشتغال دارد. بخصوص شناخت طبیعت و "سوراخهای سیاه" در کیهانشان از کارهای نامی او هستند.

هاوکینگ در دوران دانشجویی خود در سال ۱۹۶۲ مبتلا به بیماری بسیار نادر فلج تدریجی ماهیچه های بدن amyotropher Lateralsklerose (ALS) گردید. بخاطر بیماری مزبور مجبور به استفاده از صندلی چرخدار شد. پس از مدتی او دیگر حتی قادر به صحبت کردن نیز نبود. طوریکه هاوکینگ در این اثناء تنها بکمک کامپیوتر میتواند خویش را با دیگر انسانها تفهیم کند. هاوکینگ تمامی کارها و نظریه های علمی مشهور خویش را با وجود این بیماری بسیار سخت، با استقامت و سخت کوشی شگرفی بوجود آورد. اوج استقامت و سخت کوشی او را در این امر میتوان تصور آورد: هاوکینگ در هر دقیقه حداکثر ۱۵ لغت را میتواند فوراً بگوید. با این وجود او تعداد زیادی مقاله و کتاب علمی در زمینه تخصص خویش به رشته تحریر در آورده است. علاوه بر آن او قادر است، مناسبات و تناسبات علمی بسیار پیچیده و مشکل در فیزیک کائنات را طوری تشریح کند که حتی افراد غیر متخصص در رشته مزبور نیز آنها را درک کنند.

هاوکینگ مشهوریت جهانی یافته است. زیرا هم دارای اندیشه های "رادیکال" است و هم با استقامتی بی نظیر بر مشکلات سخت سلامت جسمی خویش پیروز گردیده و هم توانست کارهای علمی خویش را برای عامه مردم قابل فهم بنویسد و بیان کند. از خود علت شهرت عظیم خویش را اینگونه بیان میکند: "انسانها مجذوب و شیفته اختلاط و عدم تناسب مابین توانائی جسمی بسیار محدود من و عظمت کائنات، که من در باره آن تحقیق و تفحص میکنم، شده اند." (۹)

در نوشته بعدی به امر روانشناسی استقامت در تعلیم و تربیت خواهیم پرداخت. منابع و مآخذها:

- (۱) فرهنگ فارسی عمید جلد اول، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، تهران ۱۳۶۲
- (۲) Leidenschaft plus Ausdauer (Quantensprünge: mit der man seine Ziele erreichen kann. Psychologie Heute. Mai 2006)
- (۳) Duckworth, A.L. & Seligmann, M. E. P. (2006) Self-discipline girls the edge: Journal of Educational Psychology, 98(1), 198-208
- (۴) (نگاه کنید به: 100 große Wissenschaftler und ihre Ideen; s. 130)
- (۵) Steinberg, Robert J.: Erfolgsintelligenz: Warum wir mehr brauchen als EQ + IQ, München: Lichtenberg 1998
- (۶) Duckworth, A. L. (2007) Grit: Perseverance and passion of long-term goals. Journal of Educational Psychology, 92(6), 1087-1101
- (۷) Ulrich Drüner: Mozarts Große Reise, Böhlau Verlag 2006
- (۸) نگاه کنید به: دیوان خواجه حافظ شیرازی، به اهتمام ابوالقاسم انجوی شیرازی، صفحه ۱۱۰
- (۹) نگاه کنید به پاورقی شماره (۴) صفحه ۱۶۸